

۳۲۳

۲  
—  
۲۳-۵  
۳۲۴

کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی



نور

لطائف الذکر فی احکام الاموال

سید نجم (محمد بیگ)

۱۲۷۲



کتابخانه  
کتابخانه



۲  
-----  
۲۳  
۱۵۲۳

۸	۱
	۱
	۸
	۸
	۳
	۵
	۶
	۸
	۷
	۶
	۱
	۱۱
	۸۱
	۸۱
	۳۱
	۵۱
	۶۱
	۸۱
	۷۱
	۶۱
	۸
	۱۸
	۸۸
	۸۸
	۳۸
	۵۸
	۶۸
	۸۸
	۷۸
	۶۸

رقم ۳۳۰

نصف

طالبی آذربایجان

سیکیم (مکتوب)

۱۳۷۴



۲  
۱۳۵  
۳۳۳





بسم الله الرحمن الرحيم رب اعن وتم باکثر  
 الباعل جنی کو به حران سواد اضوع عبا و محمد الحبی المذوب  
 سید منجمه لیزاموده است در معرفت قانون احکام مسمی لطایف  
 الکرام فی احکام الاعوام چه بر صاحب این فن و صاحب  
 ادلوات بروج و کوکب انکو معلوم کند تا بوقت حکم کردن  
 فکر او متوقف نگردد و با سانی از دلیل بدلول استدلالات  
 همچو مژگن و متاثر بقاعده ضبط کرد و در مانع و معطلی دانسته  
 ادراک این مغز پر دی سهل نماید و کسی که این ضابطه او را  
 معلوم نمود و در این معروضات کمره کند بتقلید دیگران  
 همچنان بود کسی در بیابان راه نداند و از دیگران سوا کند  
 و آن شخص در دانش او دهد یکن که آن نشان خط باشد  
 هر اینه آنکس راه کم کند و بجهت نرسد و نشان خط اول  
 آنست که مؤلف صادق نباشد یا نافل بهنگام استسناح  
 سهو کرده باشد پس بر احکام همچنان کسان اعتماد نبوده  
 ادلوات بروج و کوکب را بتفصیل بیان کنیم است و نه آنکه  
 بر حافظه و ضابطه مفید و مبارک باشد **ادلوات**  
 حل بجهت ملکی منقلب بهی میانه او از بر به اندام خانه  
 مرجع است و بال زهره نرفاقتاب در نو نردم درجه  
 و هبوط زحل در بیست یکم درجه و او سه وجه داد اول انان

منج

منج قدم از ان شمس سیم از ان زهره مذکر و نهاری است طبعش  
 گرم و خشک از خلطها صفرا از غنا صراشت طبعش نوح از فضول  
 فضل ریح از جهات شمال خورشید ملوان غضوب بکف و دینت  
 کم فرزند از حیوانات چهار پایی انسی و وحشی سم شکافنده او ش  
 قویست و زاید و اخرش ضعیف و ناقص از امراض آنچه در سر باشد  
 چون دوش و ماثری در سردی و کلی و بیعی و حرب تعبیر اول  
 و کم شدن او از او از ستمهاست که در کان او ش و کلبت بر روی  
 که از گوش او آید و اخرش بوی که از شیب نو آید از اجناس  
 پنج و دگر و مرقعات و آلات حرب از صیافه و صنایع زردیم  
 و حدادان و صفاران و شبانک و قصابان و مردم هر وقت  
 و شجاع و کشاده روی کم دانش و از جزایرس و آهن و سرب  
 و از نباتها و از حبیبی و فلفل و زنجبیل و قد نقل و کبابه از اعضا  
 سرد روی و گوشتها بر اندام صورتش مربع میانه بالا با موی نه  
 با جعد و بر چشمی که بسیار زنده بلند بینی بزرگ گوش فراخ در  
 در از روی و زنج نیمه بالا بش غلیظ و نیمه زیرش با رنگ روشن  
 سفیدی بر حسی زنده و میگویند اشرف و از وقت از طلا  
 بابل و فارس و آذربایجان و آلمان و سایر دیشام و فرنگ  
 و دریای آن و طوس و نیش بور و عراق و کابل و جرجان



و خوارزم و سمرقند **ملولان** **برج نوره** **نور** **چین** **شمالی** **نیش**  
 بهی میانه او از برید اندام خانه زهد است و بل مرغ و شرف فر  
 در سیم درجه سرد و در <sup>اول</sup> ازان عطارد در سیم ازان **تیسیم** ازان  
 رطل ماده است و شبی خاکی سرد و خشک و سردانی بر طعم شیرین  
 ربی کله و دست عقیم و کم فرزند مولد سرما و زلزله او لش  
 فوی و زاید آخرش ضعیف و ناقص از بیماریها آنچه در گردن و صفت  
 باشد چون خنق و جنبازیر و کلافه بوی بغل و بینی  
 و انگشتانی با راز حیوانات کاه و شیر و قیل و کاه و میش و آهو  
 و دلبلت بر مزرعهها و زرع و از مردم مزارعان و کتالان  
 و حفا ران و اینار داران و حیاطان از اعضا کردن  
 و سرد و شها صورتش بالا بلند بزرگ بینی چشم با سبک  
 بار یک بر و دست نظر این بینی فراخ و این سبک بر کردن  
 موی و بزرگ شکم خویش لادت و کم عقلی و دروغ گفتنی  
 و مکر و حیل و حماقت و که دلتون لویش اسیری که بعبیدی  
 زند از اجناس و جواهر آنچه بر زبان منسوب بود چون طلا  
 و فضیله و قلاده از شده قیسری و جراحی بگردوم و قسطظینه  
 و اسکندریه و غره و نواحی بطرطوس و آمد و قبا رب و کج  
 و عمان و ماهین و اکثر ادو اهل جبال و همه ان و اصفهان

وری

و ری و ترم و هرات و فرغانه و طولان و سبحان و شام و عراق عجم  
 و اردبیل **برج نوره** **نور** **چین** **شمالی** **نیش**  
 عطارد و مال شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
 و نیش بهمان درجه سرد و دانه اول ازان شتر و دوم ازان  
 مرغ سیم ازان شمس ملکه و دهنار است و دلبلت بر باد و کج  
 گرم و تر است و بادی مغزی بر طبع خون بر طعم شیرین طفل  
 بهاری صورتش تمام بالا و دست و اعضا کشیده ابرو شمشاد چشم  
 بار یک گردن از بیماریها نزلات و نفوس و اندک کلاف  
 از مردم ملوک و اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نجاران  
 و عمال و مقرران و شعرا و شرفا چون بد حال بود دلبلت  
 بر طاران و کسه بران و شاعران بدان کوی و کج در کج  
 تعطیل کنند و محاسبان و محلمان و صباوان و نقاشان و خطاطان  
 و ارباب طاهر و آلات در بدن طایفه منسوب بود و مرغان  
 و درختان میوه دار و بلند و میوه مؤزار و جوز و بادام  
 و انواع داره و عطره از اعضا و دوشها و بازو و دستها  
 و انگشتان خوب صورت متناسب اعضا مطبوع هیات  
 و سبک بود و روحانی مزاج و خوشبوی کبریم اخلاق ساکن طبع

ایضا



بادب لطیف این تبرک مهر و لعاب و منت میانه عفت  
بذل کوشش زردی که بر خیزد از شتر طراپل و رفته  
و حص و مهر دارمینه و ترکیب کیلان و دیم و طرسان  
و مردود و موقان و صفهان و هارندران و کرمان  
و قزوین **مردولات** **برطولات** منقلبند بی او و میانه فرزند  
خانه هاست بال خلعت و شرف شتر در بانند و هم درجه و  
بهبوط مرغ در سبب شتم درجه سه وجه رآند اول از ان زهر  
دوم از ان عطا سیم از ان قمر مؤنث و بل بطبع سرد  
و تر یعنی بطعم شتر صبیق شامی از حیوانات هوام بیابان  
و حیوانات آبی و مرغ از جاها ساحلها و جوها آب خوش و  
نزرعها و عبادت خانه بر جی ضعیف است و بسیار علی چون  
نزه و نقرس و در طغان و در دهل و کلج و لالی و هوا و جی  
و برش و بو ابر و کمرانی در دست و پا از مردم هر ملک زاده کان  
و نایبان و شراب اران که بد حال بود و لذت بر جمعیان  
و سفایان و فغان و طلاحان و غواصان و ابدارکن  
و بزرگان در بار از نباتات بنشکر و برنج از اعضا دل  
و سینه و معده و مبلو و کسب و شش صورتش سیاه چرده  
پا یکدیگر جمع درشت از اعضا سطر استخوان کوچک چشم

سینه

بست نظر کج بینی و دندان و نیمه برش عبط تر از نیمه با فراج و شکر کونا  
بنت دراز دست و قدم بزرگ پیش بی خویش متلون و سنگ طبع  
و انا از حد دم بلند کفاح دوست از شتر که افریقنه و بر سر زمین  
و میفارقین و بر لغوس و بعضی از زمین و آرد با بجان و خدا و پیش  
و بجرین در دم و ارمیه کوچک و شتر فخر اسان و هرات و بلخ و زمر  
و نواحی سهند و ترک و خن **مردولات** **برج** اسد حیرت  
سبجی ثابت بریده اندام میانه او از کفاح است کم فرزند شتر نشو  
عظیم خانه قنایست و بال رطل و اوج مرغ عالی از شرف بهبوط درجه  
و آند اول از ان رطل دوم شتر سیم از ان مرغ نایب شامی  
مذکر نهاری کرم و خشک و گشتی و صفراوی بطعم تخ از حیوانات  
اسپه نایب محمد لک و جانوران موزی و خوک و خویش مهربان  
لطیف و غنور از جاها کوهها و قلعهها و نقره و بنا و دعا از جواهر  
و نقره و آلات و آینه که از اینها سازند موله کرمی و ظلمت هوا از مردم  
ملوک و سلاطین و امار بزرگ و اهل شتر و مکر و حیدر اولش قوی و  
زاید اخرش ضعیف و ناقص بسیار من خاصه در معده چشم و مبلو  
و سرد معده و دل و صورتش مطوع تمام بالابنه بالایش غلیظ تر  
از نیمه شیب صورت فراج سینه با یک ساق کرم چهره  
بود بزرگی از شتر با سر سه صفت و روم و عسلان و در شش و طلع  
و کرمان و میان و خراسان و سهند و ارمینه و ترک و باب ابواب



**مدولت برج میزان** سینه بر جبهت و حسیبین بلند آواز درست اند  
 کم نکاح عقیم اندک فرزنده خانه شرف فرج عطا رود وبال مشرف و بوط  
 زهره در جهت مغنم درجه مونت لیسر وجه دانه اول از ان مشرفی  
 شمس در دم از ان زهره سیم از ان عطا لطف خاکی سرد خشک بود  
 بطعم ترش شمالی تا سبانی بزرگ سبز و جزای مختلف لالون  
 از جنوب تا سنگم وجود برج و کوز و انواع جنوبات و موبد  
 خشک چون فندق و فندق و بقول و درختها و نرغها از جنوب  
 بلبل طوطی و مرغان ناطق دراج و کونور و کجشک و ماران بزرگ  
 از چهارها سح و وجع بطن و ظفر و رخی موی و لاغر و کم عقل  
 از مردم و زرادگن باریب صنایع و اصحاب علم و دودار و  
 و تجار و اهل طرب آلات آن و مقامها ایشان و مواضع خفا  
 از اعضا شکم و روده و حجابها صورتش معتدل بدن قوی نفس  
 درست اعضا میانه اندم بزرگ سرنگو بهات و فامت صحیح لیم  
 بزرگ ریش نیکو چشم با زردی اندک موی ناک خویش سخاو  
 و حکمت و رایت گفتن و سبک روح و سپار اندیشه مودت تجربه  
 زبان چرب بلون اسرار نهد شام و اندیس و فرات و جرات  
 و حبشه و صنعا و کوفه و موصل و بعضی از فارس و سنند  
 و سیستان **مدولت برج میزان** بر جبهت منقصب رشت اندک  
 بلند آواز کم فرزنده اندک نکاح خانه زهره وبال برج شرف  
 نزل در جهت نیم درجه و نوبه شمس در نوزدهم درجه

مدولت برج میزان

درجه دراج

مس وجه دانه اول از ان قدوم از ان نعل سیم از ان مشرفی بود  
 مذکر نهاری حار و رطب موی که موی بطعم شیرین ضریفی مولد بود  
 مختلف از نباتات و سخل و اشجار و آنچه بر سر کوهها روید و عمارتها  
 و قصر که نیره و سبانی و عبادت خانهها و خراسان بدو نسبت  
 از مردم قدما و ادا و بزرگان و در باب صناعت و اهل طرب و  
 سازهای ایشان و حکماء و دی و کجکجا روزمان از حیوانات مرغان  
 و پرنده از اعضا میان پشت و شست شکم و ناف و عورت و کمره  
 و خصیم صورتش خوب میانه بالا معتدل مزاج چشم نهلا با بزرگ زرد  
 بلون اسرار شویت نیر از چهارها با دوق و بوی او زرد گشتن روی  
 و کجی در بینی خویش کریم نفس تنگ اخلاق نیکو فکر متصرف بود  
 طرب و دست از شهر با نواحی مغرب صعیده مصر و مکه و مدینه و بجلیک  
 و روم و هرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت **مدولت برج**  
**عقرب** عقرب بر جبهت ثابت بی آواز کم نکاح و سپار فرزند  
 در شب اندام و خانه فرج مرتج وبال زهره جهوط قدوم درجه  
 و سه وجه دانه اول از ان مرتج و دم از ان شمس سیم از ان  
 زهره ماده شبی آبی سرد و تر و بلعی نوره که موی ضریفی غضوب  
 خانی تمام نر بر و کذاب متلف ترش روی و قاح نهاب  
 احسن کاهل بدخوی عقیف در حق زمان از جایها بتیها و نرها  
 و دارالصلاح از نباتات زرد و درخت آنچه دانار و امر و دود



از حیوانات و حشرات موزبه و زنبور و جانوران ای از جوار  
انچه از آب سردن ای چون مرجان و مروارید و سنگ عسوب نوشا ده  
دادوبه و معاجین اولش صیغ و غلظت آخرش سقیم و بار یک لبها عین  
چون کرمی و لالی و کوری و کچی و بوی بعل و سرطان و قوبا و اکل و برین  
و غیره اول و سنگ منانه و انچه در ذکر و فرح بود تا یکی چشم از اعضا  
ذکر و منانه و غیره در بصورتش خوب بار یک کرد روی و کوچکی و بی  
و بسیار روی و نفس و فراخ دهن خرد چشم بهین دوش سنگ سینه  
در از دست و ساق بزرگ با شکم نیمه با لایش کونا تر از نیمه چشم  
علامت بر پشت لانش سفیدی که بر غی زنده مولد عد و برق از کله  
مدرسه رسول و زمین حجاز و یمن و بصره و طرابلس و شام و دیلم و  
آمل و ساری و ری و حر و رومصل و تبریز **ملولات** **شتر قوس** قوس  
بر چشمه و جسدین درست اندام مبانه او از نیمه اولش انسی نیمه آخرش کچی  
میان نگاه اندک فرزند خانه و فرج منتری و بال عطا و شرف نسبتیم  
درجه و مبوط ریس بهمان درجه سه وجه دانه اول از ان عطا بودیم  
از ان ماه سیم از ان زحل مذکر روزی انشی کرم و خشک صفا  
وی بطعم تلخ کهوی ضربی موله با دوش اولش قوی صیغ  
و آخرش ضعیف سقیم میان بهاری از مردم ملوک و اوساط  
التاس و شور داران و از جاهای بن و خرابی سلاح از  
اجناس تیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه و از جواهر طلا و  
وقعی و از بهار بهانه و نفوس و کوری و افساد و از بلند

و از

و آفت از سباع و خزین متون طبع زود حرکت راز در کرم نفس مکار  
منفصل با فکر خنده در با بجا و درنده حساب مند سه و طب  
از حیوانات است که زود بهن و ضرر بعضی از مرغان از اعضا آنها صورتش  
خوب بار یک موی تمام با لایز کشم در از ساق لوان سفیدی که بر غی  
زند از نهد با فستان و حرفان و باب لابلواب و زمان دینور  
و دماوند و بغداد و اصفهان و روس و مغرب زمین **ملولات**  
**برج صری** جدی بر حسب منقلب کچی سرد و خشک زمین صری  
موت ششی و سودائی و جنوبی و ضعیف و از بسیار نگاه کتبل اوله  
سرا و ظلت خانه زحل شرف برج در سیم چشم درجه و مبوط منتر  
در سیم چشم درجه و با قهر بطعم ترش سه وجه دانه اول از ان شتر  
درجه از ان برج سیم از ان شمس از همه قلم داران و اهل صحرا و کوه  
و خادمان و پران و مزدوران و سبها میان و نزار عان از جاهای  
ابولانها و لبناها و کنت زار و آتش که با کور خا نهاد و در انجا  
و سنگ لاشما از جوار هر سب بمقتضا طبع و سنگ خاره و کج و نوره  
و نوره از نباتات انچه حیوانات خورند و ما زود مبوط و خوب  
آبوس و درختان بی مویه و کباده بی تخم از حیوانات کوسفند و  
کوی و طخ و امیان بزرگ و روباه و شغال و انواع حشرات  
از اعضا زانو و پهنه و عصبهای با پی از بهار با کرمی و لالی  
و ضعف چشم و خنازیر و سرطان و نفوس و داء الثعلب و دم



وگام و نژاد و کلی صورتش بزرگ روی چشک اندام نیکو با چشم  
شیر نظر با رنگ و ساق سبک روی خوبش فراموشی و حسبت  
و راز داری و خشمناک و حکمت و لهو و هستی لوش امری  
که بسیار نژاد از شهر کجسته و کوفه و بکرین و قحان و قبا  
و شتر فرورم و اصطر و امواز و طبرستان و کابل و دهم و  
جیلان و هند **ملولان** **برج** و لو و لو و جیبیت تا بنام کمر روزی  
کرم و نژادش نامی و موی هوایی سر می آتشی بلند آواز موله  
بادی تنه مملکت و سراواندک فرزندی و عقیق و حق زان  
خانه زصل و بال افتاب سه وجه و اول ازان زهره  
دویم ازان عطارد و سیم ازان قمر از مردم علما و حکما و مشایخ  
طریق و بندگان و سخکان و کور بانان و آئینه سازان و خازن  
و غنیمت گران از جایها کرامها و آنجا نهاد و دارالشفق و کارز  
و شبان مرغان و کشتن جهودان از جواهر هر که و نیکوی و  
و قلاده و آب و با دمه از نباتات ساج و ابنوس و ابله  
و خنجر و خرم و خرمای هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون  
شتر مرغ و نر و عقاب و سگ آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ  
از اعضاء ساقها از چهار پاها برغان زرد و نقرس و مواد  
سودای و در چشم و بوی سبزی و افتادن از بندها صورتش  
تمام اعضاء سلیم خلفه مرتج بالا بزرگ سر سیم چشم سطرلاب  
بزرگ بینی خورش سخی و عقیق رنیت و دست لطف

و شبی

و نژاد سخی و ماهور و پاک خورش از شهر کجسته و حجاز  
و راس العین و نرد و کرمان و بعضی از فارس و سطرابه و کوفه  
و سند و هند **ملولان** **برج** و حوت برجیت و جیبیت سبزی  
ماده آبی سرد و نژادش نامی بلغمی خانه مشر و بال عطارد و هبوط  
او در پانزدهم درجه و شرف زهره در سیم و سیم درجه سرجه  
داده اول ازان رحل دوم ازان مشر و سیم ازان مرتج  
نکاح بسیار فرزندش شهورت میانه عفت علی او از موله  
باد از مردم سادات و فضات و علما و اشراف الناس  
و عوامان و ملاکان و سالوسان از جاها مواضع شریفه  
و آنجا نهاد و سوادای عالم از جواهر دانه در وصف لید و  
و خلاص و مشک و کافور از حیوانات کبچ در آب متوله سفوف  
چون مرغ و ماهی و در آبی از نباتات سبب و آبی و غنای لود  
و پسته و مشک و مویز و خوش طعم از اعضاء باها از چهار پاها  
و عرشه و سنی اعضاء و نقرس و افلاج و رنجی موی صورتش  
بزرگ سر کلین میانه بالانک پسته فراج سینه سیاه چشم نهم  
اندام خوبش کرم طبع خوش خوی نیک رای و کردن و حلیت  
و فراموشی و حرات از شهر طبرستان و مازندران و سمرقند  
و بخارا و مصر و اسکندریه تا حد عین و بکرین و بروه و سمنان و نر  
و ستر و روم و سواحل هر گاه که یکی از این برجها ضعیف کرد و کجول  
نخوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه آنکه بجمعه ذنب باشد یا بقران



کجین با بقران عطار و کجینی با استراق لولگی در روی خاصه کجینی  
دلیل ضعف وقت مدولات آن برج باشد که دلیل دیگر باشد  
بر ضعف لول از مدولات آن برج و حکم باید کردن و اگر مانعی باشد  
آن باشد حکم کردن جایز نبود فلک که مانع قوی تر نباشد و اگر بر جی  
قوی صل باشد بکلول معدان و قران ایشان و قران عطار و  
سعدین و سقوط نفوس دلیل قوت سعادت مدولات آن برج  
باشد خاصه که دلیل دیگر با آن باشد و اگر دلیل بر ضد آن در آن  
حال اتفاق افتد حکم نشاید کردن بیان مدولات کواکب و  
عقدین مدولات **زحل** زحل نفس بگردد و زحل  
زحل در جرم علوی مدکر نما که زحل سوادانی خاک بطنم عوض دیگر  
سببه بولیش ناخوشی در بسوی دنیا و زشتی و سخط و از مردم  
بران و بندگان و سیاهان و در جهانان و زاهدان با علم و  
حسینت و حقاران و ارباب خانانهای قدیم و اهل نفع و  
جبال از جفا سخنان در درده و سپرز و پست و زانو و کوش  
رگت و ناخن و موی و بر از سبب قوتها ماسکه از خسته سامعانه  
بما برهان نفوس و جزام و قروح امعاء و سعادت و رفاه و سبیل  
و ذوبان و قوی و وجع ارحام و عینی ناقص و درن و استفا  
و نزلات و وجع مبرز و لراش منمنه و ارج از سردی و خشکی موی  
شده از اخلاط سودا و بلغم لزج از صورتها پیوسته ابرو سیاه  
سبب از خشک اندام بزرگ سر فراخ و آن ابروی بلند یا لا  
کبره لغات آن حرکت سخت او از از خودها بگردن و ضاع و

در

حک

و جهل و پیدل و بخل و خفد و نوحش و دوسوم و نخوت و وقار  
و بدخواهی و سینه کاری و کاهلی و سپاه نفعین و دعوی حکمت از آنها  
فقر و غربت و عزلت و تعطیل و تحمل رنجهای عظیم از فعلها نوحه و  
کریه و تحریب و ظلم و زندان بانی و بکار داشتن چیزهای گهن  
از ستمها پیری و آفرین از نزدیکان آباء اجداد و برادران بزرگ  
از حیوانات کاد و قیل و ضر و بز و زراغ و فوسوس و مکس و شب  
پرده و هر چه در زبر زمین جای کند چون مار و مور و موش و از دنیا  
دین بودی و کفر و فاجاهها موطنه و پشیمه و کجی که گهن و کج  
خش پند از دنیا نفاط و خلقل و زبون و زغور و دانا نشین  
و شاه و اراج و عدس و ماز و بوط و هلیج و کجی بی تخم باشد  
از جواهر آهن و سرب و سنگهای سیاه از جواهرها و سترها و خاها  
و غارها و جواهرها و سیاهان و قدیم و بناهای قدیم و قلعهها و خانها  
و کوههای بی کبانه از اقلیم اقلیم اول از شهرها و خوارزم و بخارا و  
نیش بور و جسته و سنده و هند و چین و قطر و بصره و مدولات  
منزلی مندی سعد اکبر است علوی و کرم بچهل درج و نرسبی موله  
خون معتدل چون خون دل مدکر نما که در شمالی و جنوبی  
هوایی از طعمها شیرینی از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که  
بزرگ و کجی زنده و کندم کون و رخشان از سودنها نرسبی آبدال  
از صورتها نیکو بالا ستملا چشم با هبب موقه و منکلم از اخلاط



خون طبیعی و نقطه و مغز و غده و عصاره هو از اعضا و عروق  
چپ و بازو و جلو و شریان و حلق و معده و حکم و شکم و ناف  
و رانها و تمامی جانهاست از قوتها قوت نفسانی و نایم و غایب  
از سینه که هفت از آنهاست و سامعه و لامه از مردم سلاطین عالم  
و وزیران کبار و اشراف و علمای و فضیلت و زکات و تجار نامی و اعیان  
و مهم بادبانت با امانت و رقیبان و ضربت داران و چون منحوس  
بجو دلیل کند بر زاهدان زرق و فروش و منافق و خویشی است با  
ارخوبها علم و حکم و علمت و حرص در عمارت و سعی در خیرات  
خوش خلق و کرم صادق القول با امانت و جرأت و صفای فهم  
در دین از فعلها المعروف و منی شکر و اصلاح ذات البین  
و تقویت دین و اظهار شرف و بسیاری نیک و مزاج و خنده  
و نانی در کار و کربل و بنا از اقربا و فرزندان و فرزند زاد  
کان از جاهلها غنا و بزرگی و رات آمدن کار از بنیاد  
کنند و بیخ و بن و خود و کجده و ارزن و سبب انار شربین و کل از  
جوهر زر و سیم و فلز و ماس و سنگها کثرت از جامها دیدن  
قیمتی خاصه آنچه از هر دو نقل بهم اینجمله باشد و بزرگ بود از  
امراض دیگر و ربو و شنج و در دل و هر چه از بسیاری  
با دمنوله شوق از عملها بیع سیم و طلا و غیر خواب و عبادت و  
صنعتها خوب از حیوانات و دراج و طوطی و کبوتر و  
کوکبند و کادو و نتر از دینها دین نماند از جاهها مساجد و ملاک

و بیخ

و مواضع مقدسه و خزان از اقالیم اقلیم اول دویم و کونین و جبهه  
از شهر عراق و فارس و خراسان و ترک و بل و طه و مدینه و حیدر  
**مراوات مرغ** مرغی است که چک است و علوی و کرم است در بنه و چه  
و خشک است بر نیت در مظهر و کونین و کوش است شبی و مغوی از  
اضطاط صفا از طعم تلخ و تر از سینه صفا از اقربا برادران میان  
از رنگها سرخ تیره از بویها بوی نامخوش از سوسنها درستی و خشکی از  
عناصر آتش افزونتر از قوتها قوت غضبی از سینه شامه چپ  
از اعضا زهره و رگها که پخته و پخت کرده و جاری نطق و حکم  
بزرگت زهره از هورنها بلنده بالا بزرگ سرخوردن و کوش و  
پیشانی شتر نظر مرغ سپهر فرخ هم کام در از رنگشان سرخ موی از  
خونها کم حباب و جبارت و سبک ساری و لجاج و سفاهت و بدگفتن  
و استهانت و ضراع و بی ثباتی و رای گردانی و اظهار موت  
و مزاج و بدعهدی و شوخی و زبردت و چنانست و تمامی و دروغ و  
حیالات و وعی لذت و قتل اموال از فعلها صرب قتل و زندقه  
و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و عصومت و سرعت جواب  
و کثرت شهرت از مردم امرا و لشکر بان و خون ریزان و  
مفسدان و نامحمان و آتش کاران و بیایمان سنور و سوسنها  
آنچه طولانی باشد از جاهها عزت و خوف و کبر و کین از بنیادها



و بسیار بادرم غ و انا ترش و سیر و پازو کندنا و ضل و حیرت  
و باد بخان و تر و هر چه بر پشه از جواهر آهن و مس و فولاد و شکله  
و مقنا طبع و آلات حرب از لباسها هر چه سرخ باشد و آنچه در حرب  
پوشند از جواهر انشکده و زردان و لشکرگاه و طبع حیوانات  
از چهار با حمی دایم و شرط الغب و در جگر و آتش فارسی و خلق  
و اسقاط اجنه و هر چه از کرمی و خشکی بدید آید از اقلیم  
اقلیم سیم و گویند هضم و در است از شدت آفتند و در مغان  
و کرمان و فارس و شیراز و عراق و اهواز و بصره و شام و دم  
و ترک **مدلولات شمس** کرم است در شصت درجه و خشک است  
به بجا درجه معدن نظر سخی و سخن بجرم و دشمنی و واسطه است  
میان علوی و سفلی فخر است و نهاری و در لی روز است موله  
کرمی و خشکی از طعمها بشری لطیف از رنگها نارنجی و خشن  
از بسودنیها کرمی لطیف از شکله مستدبر از غصه آتشی که هو  
فردب بود در خطها صفیای معتدل از حواس با صره از قوتها  
حیوانه از اعضا دل بیشتر است و سر و سینه و دکان و دندان  
و چشم ریه و دماغ و مغز از سته است و قوف از مردم با در کمان  
و حکام و رئیس و اهل رای که پیر از صورتها شاد و در کس  
شکم و سر و سفیدی که بر روی زنده و بلند او از و کر در وی

اقلیم

رنگین

از دنیا آتش پرستی از توها عقل و فهم و نفع و بها و بهی و کرم  
و کبر و سرعت و کسب و قدرت و زود با آمدن و عرض بر نهوت  
و کسب ثنای افعال طلب سلطنت و قدر بر انشاء و جمع اموال و کثرت  
کلام و نفع رسبندک بدوستان و آنگاه بودن از غنا و نظافت  
و هیت از نزد بکمان پدیدار در میان و غنی دیم از سبها شکر  
و زور و غفلان و صندل و ترنجبین و انار شیرین و انکور و نوج  
و برنج و خرم و کندم و درختان بلند میوه و در از جواهر زرد  
و با قوت و بجاوه و لازورد و کبریت و زربنج و کمره با از جواهر  
کمر و تاج و هر چه بر صرع و طلا باشد از حیوانات که سفید اهل و کرمی  
و بازو عفا و قوی و اسب قیتی و نیز و نهنگ از چهار پاها و در  
چشم و دل و دماغ و آنچه از کرمی و خشکی سید استوار اقلیم اقلیم  
چهارم و گویند جویم در است از سته با و بار کمره و طبرستان و آرد با بجا  
و مرفقه و تره و در مینه و کوه لبنان و خراسان و پست اقلیم از  
جاها معدن و خرم و آقا و مقدر سلطان **مدلولات زهره**  
زهره سرد است بچهل درجه و تر است به بجاوه درجه جنوبی سفلی است  
لبا و طعموم شیرینی و هر چه بلند زرد و از رنگها سفیدی روشن و کرم  
کرمی و سبز رنگی از بوها بوی خوش و از بسودنیها آنچه بغایت  
نرم باشد و تر از غصه هوای تر و آب از اخلاط رطوبت



عزیزی از آنها نام از قوتها قوت شهنشاه از شکلهای متوج از اعضا دستها  
و فقرات بخت و نافع حکم و کرده و فرج و رحم و دعای منی و چه  
از آنها سن بلوغ از طریق زنان و مردان و حار و ان و مختل  
و اصحاب بخت و محفل و اهل ساز و طلب از خودها خوش خوبی  
و عشق و طرب لهو و سجاوت و نظافت و نظافت و عجب و تصلف و شرم  
و عدل و ناله و بدین و شفقت و محفل طاعت با هم کس از نعمها طرب و بخورن  
و قمار با خن و نکاح و دوستی و چرب زبانی و بکار و شستن عطرها و  
پرايه لبها از بیا و خنده و شادی و بخت و نقاشی و جنبه  
و رنگ رزی و نرد و نخل از نرد و یکان زن و شوهر و مادر و  
فرزنده ان خور و از سوختهها بگو روی و سفیدی که بر می زنه  
و سبزه چشم و فرجه و خور و دندان و کشت و روی و سیرت  
و سرین و ران خور و دست و پای باریک میان و درازت  
و کوتاهی پای و نازک بدن از دهنها و بن اسلام از بنای  
مولا و مغرور و انگور و به و سبزه خرا و تنیج و کلها و در سجا  
و دگر خوش بوی و شیرین و مغز موه و شفا لوی بی چشم از  
جوهر بر جرد و در آید و جگر و شکم سرد و ظروقی که از  
سیم و زرد سازند از حیوانات بلیل و قمری و فاخته و کبوتر  
و خرگوش از لبها سبزه متلون باشد و دیبا که می قیمتی و  
جامهای نقش در عشا و این نیشینه از جامها کلدار او ترازه

و

در جاکه نشاء و عین توان کرد و آنها میند و عبا و کتانه و مرغزارها از چهار پا  
ضعف دل کرده و دماغ و ششانه و علت عشق و فقه و هر چه از زری و شکر  
بدید آید از اقا لیم اقلیم بنیم از شکر با بل و حجاز و خوارزم و در بیل  
و سمرقند و بخارا و روس و از زنه کوچک **ملاوات عطا** عطا  
کرم است بد و درجه و سه دست بر بخت و سه و تر است **عطا** در خرد  
بسی درجه سفیدت عات بل است سعادت و نهاریه و ذکره آقا  
با مرسته که بیایند در نراج او چه کرد و اگر هیچ کوب متصل بنوع مزاج  
ان برج کرد که در روی حال باشد از طعمها و رنگها و بوها و بویها  
اگر مرکب است میخند از چند چیز ظاهر رنگهای فاخته و اسما و خوبی  
از عناصر با دراز خلط سودا و خون تباه از آنها ذوق از قوتها  
منظوره از اعضا زبان و ساق و پایی و رنگهای همند از آنها  
سن کودکی از مردم و زراکتی به بخار و اهل بازار و اصحاب  
دو اوبن و غلامان زبرک و ارباب فضل و حکمت از صورتها بلند  
بلا طبع و کوچک چشم و فرج و دان بزرگ گوش پیوسته ابرو و بزرگ  
خورد دندان در اربابی باریک موی شنگ برش از خودها کفر و شکر  
و گمان سرد و طلب ریاست و خیر و حفظ حاضر جوابی و دین داری  
و حسن و زبرک و شفقت و کتبی سنا و حلم و راستی و بد دلی و کینه  
و فکر و سعادت و رسیدن بخور چیزها و در روی و دروغ و حیل  
و حالت نخوت از فعلها ادب و تعلیم علوم هندسه و شاعری و  
رسیدن با سرار مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع



و کلمات و نقاشی و کار با بار یکد و کلمات و شعبده و محبت جاهها از  
 نزدیکیان برادران خود و از زنان پنهان و مخفی و شایسته آنچه در  
 ناله و هر چه پوشش نبرد از جوانان خرد و خشی و اهل بی و از سر و سکه  
 شکاری و روبا و شغف و کجوتر و طایفی و مزار از جوهر سیماب که در  
 و فیر و زده و لبه و در جان و هر چه منقوش باشد از چهارها صرع و  
 کفایت زبان و دیوانگی و در کجی موی و بر قالی سبزه و بر انداختن  
 خون و دسواس و مالینو با و سرفه و بی از جاها مومض منقش و عباد  
 و دوران خانها و بازارها و ملائک از دین ترس و فلسفه از اقلیم اقلیم  
 ششم و میگویند سیوم اولاد از شهر اقلیم و طبرستان و جلال و مکه  
 و مدینه و قرات و هرات در دشت فجاج و سرای بر **مدلولات**  
 قمر است بی درجه و در است کجیل در هر سعد نظر و سخن بذات ماده  
 و شبی از طعمها شور و بی مزگی و اندک ترشی از بوها آنچه ترشی  
 زنده از رنگها سفیدی که بسبب زنده یا سرخی یا بزرگی یا بسیار  
 باخشان بود از سود و نهما آنچه غلبه بود و تر از غصه آب از خلط  
 بلغم از حواس باصه و ذایفه از قوتها قوت طبیعی و مای از اعضا  
 چشم چشم بر لان و رات زمان و دماغ و عنق و لبان و معده و  
 سینه و پیش از استقامت طفولیت از بیماریها فایح و لغوه و صلح  
 اعضا و امراضی که بزره منسوب است از مردم ملوک و ولی عهد  
 و خلفا و ملوک زاده کان و نمایان و حاجبان و بازارگانان  
 و رسولان اکثر منجوس بود بر یکسان و جاسوسان و مهموم

فصل

سفره و عوام انسانس و کودکان و اشراف و اعیان و اطفال و زنان اصل  
 حاکم و نصاران از صورتها در روی و پوسته ابرو و درشت بدن و درشت  
 چشم و نیکو موی و بر سر سخن گفت ده دندان و یکسان که اصول بود و  
 در سر کجی و اهل بلون سفیدی که بسبب زنده یا بزرگی یا بزرگی که در  
 از نزدیکیان دارد و هزارگان و لایه از خزهها سنگ لغزشی و طعم سلیم  
 طبعی و آینهش با هر کس و قدرت بسیار و کسب شاد و فراخ عینتی  
 و در بعضی بزنان در روع و سخن و سخن و بسیار گفتن و فیر موشی و  
 قات مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی و محاسبه و دکات و در است  
 و جاسوسی و تحاس و دلای و کار و آب و حلاقی و خنایزی  
 و ملاجی از بناها خیار و تیره و کسان و پنه و بی و بقول کنند و جو  
 و انار و انگور و هر چه روز روز فرود شده از حیوانات کا و کوه خنده  
 و استر و سیل و کلنگ و بط و شتر مرغ و ماکیان و کبک و در باغ  
 و بوینما از جوهر بود و نقره و مروارید خورد و زنج و زنج سفید  
 و هره از اجناس جامهات و انگشتر و منادیل از جاها  
 صحر و جاها آب خانها و در استان از اقلیم اقلیم هفتم از شهر  
 خضر روزاستان و موتقان و قندهار و بعضی از آرد و باجیان  
 و شام و موصل و جلال **مدلولات** از اس **مدلولات** طبیعی  
 او مرکب از طبیعت شربی و زهره دلالت کند بر قوت و سلامت  
 و ملک و مال و محرم و حصول حاجات و صلاح امور و هر چه در و جاها

مدلولات



طبیعت

در بدیهت در همه احوال با سودان زیادت کند در سعادت ایشان  
 و با نقصان زیادت کند در شکرست ایشان اما ذنب نفس است  
 و طبیعت او مرکب است از نفسی دلیل کند بر ضعف فقر و بیماری  
 و تعویق در کارها و ماده نثر و ضلالت منقض است از سعادت و سعادت  
 کم کند و از نخوس خلوت و از اینجا گفته اند که سعادت است با سعادت  
 و سخن است با نخوس و ذنب نفس است با سعود و سعادت است با نخوس  
 هرگاه که این کو اکتب قوی حال مسعود باشد دلیل قوت و سعادت  
 مدلولات ایشان باشد فی خاصه که دلیل دیگر معطل کرد و در بدیهت  
 مدلول با بیشتر و اگر مانعی اتفاق افتد مانع قوی باشد حکم نباید  
 کردن اگر مانع ضعیف باشد برط حکم کنند و قید ممکن و دیگر  
 بجهت و نشان به چنین شود باید گفتی و اگر ضعیف و نخوس باشد  
 مدلولات ایشان در وقت ذنب است رسد خاصه که دلیلی دیگر  
 بان بار باشد که اندر معطل و مقوی خوانند و اگر دلیلی دیگر  
 بر ضد آن واقع شود که آنرا مانع و ضعف خوانند پس آنچه  
 اقتضا کرده باشد از ضعف بفعال نباید و اگر آید بواسطه  
 ضعف مانع باشد اما زود بری شود و اگر مانع قوی تر باشد  
 منع خلوت کند و از قوت ممکن که چیزی ظاهر شود آنرا  
 در ادراک این معنی باید در چند وجه باشد تا احکام آنرا  
 بصواب نزدیک باشد و باید که معنی در حکم حکم کردن

از جنبه

از جنبه و بعضی ظالی جنبه زیرا حکم از تعلیل قوت و ضعف  
 دلیل چند وجهی است که میان کس حکم کنند یا یکی دوستی نداشته باشد  
 و با دیگری دشمنی که این مرد دلیل خاطر باشد و حکمی که گفته است  
 حجت در برضی بنفراید و از شرکها هر از اینجا اقتضا کرده باشد در واقع  
 و جهت بعضی از شرکها هر دو در شرک بنفراید لاجرم آن حکم بنفراید  
 و کم واقع شود و با آنکه بر مدلول حکم کنند و در آن باب غرضی بنفراید  
 باشند مانند آنکه خود نمند طرف اغیض کردند و حکمی که دیگری در آن  
 باب کرده باشد و غیر این بدین طریق حکم کردن روان نیست و اگر  
 حط اقتضا در نزد یک دلیل حکم نشاید کردن تا او را مقوی  
 دیگری با بیشتر نباشد مگر که دلیلی باشد قوی بی مانع و زمان  
 و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع است شده باشد  
 از نگاه حکم شاید کردن و اما قوت و ضعف مانع و معطل بجای نباشد  
 باز غایم است آنکه لغز و بیشتر احکام کسی است تر آید و عقل  
 تر و سلیم و متمکن و آیین و متدین و زاهد باشد و فارغ از غلاب  
 و عوایق و معاش و سباب و متوجه بمید و معاد و کم خوار و کم آزار  
 و خلوت نشین و در اندک علم طبیعی و علم اخلاق و متوجه دلائل  
 و حاد م تا نباشد و آنرا اوقات بمطالعه کتب این فن مشغول بود  
 و شنا سنده فواعل و قوایل و با وجهی این فضایل و کمالات هر حکمی  
 که گفته چند نم کنند که آن معنی البته چنانست با چنان بخواند بعد که  
 احکام بنفراید حدس است نه محتمل محض علم پس قید باید کردن که



در بیان دلالت بر...

غالب فلان این است چه غلبه فلان قابل حدیث است که چنانکه مضمون میان  
حفظه و مرده درک زده و زخم خورده و شوار تواند فرق کردن  
**در بیان دلالت بر...**  
که در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر چه جزوی از معدل النهار  
طلوع کند آنچه از درجه طلوع با آن سبب جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد  
مجموع در حکم طلوع باشد و بعد از آن با سبب جزو دیگر از معدل النهار آن  
مقدار که از فلک البروج طلوع کند درجات خانه دوم باشد باقی  
بر این قیاس و اندازه تا هر چه از درجه و هر یکی از این خانه را حکمی  
و اثری باشد جدا گانه چنانکه طلوع خانه اول و دلیل نفس  
در زندگانی و آغاز کار و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت و  
فرض عطا شود در این خانه است که طلوع است و دلیل بر سردی  
خانه دوم و دلیل بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج  
و اکل و شرب و دلیل بر کردن خانه سیم و دلیل بر برادران  
و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و امر و اخبار  
و عبادتگاهها و فرض ماه در این خانه است و دلیل بر خوش و بد  
خانه چهارم و دلیل بر پهلون و جندان پدربری و مقام و وضع  
و عقار و مدفن اموال و کیفیت اینها و عواقب امور و دلیل بر سینه  
و پهلون و معدنه خانه پنجم و دلیل بر فرزندان و لذتها و نسل  
و عهدها و عشقها و ملبوسات و شرفیات و شادمانی و اخبار  
و کیفیت اینها و فرض زهره در این خانه است و دلیل بر برکت  
و دل خانه ششم و دلیل بر غیوب امراض و خواری گزیران

و علمان

و علمان و خدام و حیوانات خورد و سلامتی از آفات و کم شده  
و کربخانه و تمتع فرض مرتج در این خانه است و دلیل بر نافرمانی و تکلم خاف و فتم  
و دلیل بر زنان و ترویج و تزک و اخلاص و دوزدان و خصوصتها و  
ظفر و زینت و مقصد مسافران و ارزانی و کربانی و دلیل بر سرسبی  
و زیر نافرمانی خانه ششم و دلیل بر موت و خوف و خون و مواریث  
و مریگان و خصمان و از زده و کبک و فقر و شدت و دلیل بر آفات  
شهوته و مقصد و رحم خانه هفتم و دلیل بر علم و دین و عبادت  
و اعتقاد و وفا و سفر و خواب رای و نبرد و کیفیت احوال غایبان  
و فرض افتاب در این خانه است و دلیل بر راهها خانه دهم و دلیل  
بر عزت و سلطنت و رفعت و معرفت مشهور شدن و مادر  
و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و نباتات و زوال  
هر یک و دلیل بر زنان خانه یازدهم و دلیل بر امید و سعادت  
و شادمانی و عاشقی و دوزخ و خوف و بیت المال سلطان اعوان  
و فرض مشتری در این خانه است و دلیل بر سابقه خانه دوازدهم و دلیل  
بر شقاوت و اعدا و کفر فتناری و بنده و زندان و خزان  
و دین و نکبت و غرامت و بیماریها سخن ستوران نبرک و فرض  
زحل در این خانه است و دلیل بر قدمها و بسبب این جمله در شرح سبب فصل  
اکمل المتأخرین خواججه نصیر الدین علیه رحمه رب العالمین گفته است  
و بعد از این تا بیغی کامل تر از این در خاطر است در آن تزیین  
کرده شوق انسا که چنان موده عجلاته الوقیقت به باید دانستن



که طالع قرآن عظیم اصل جمیع طوابع است و فرع طالع است قرآن  
 اکبر طالع قرآن اوسط است و فرع طالع قرآن اوسط طالع قرآن  
 اصغر و فرع او طالع سال و فرع طالع سال طالع فصول و  
 فرع او طالع اجتماع و استقبال و فرع این طالع ذلت و بخت  
 طالع سقوط نظم هر کس اصل باشد و طالع ولادت فرع آن  
 و طالع تحویل فرع طالع ولادت و طالع اجتماع فرع طالع تحویل  
 از این تقریر معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد به  
 نسبت با طالعها قرآنها و سالها زیرا که طالع قرآن یا سال  
 دلیل بود بر شرف وضعی یا نقل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع  
 یا تلف ممالک یا مراضی خود همچون طوعون و فجوات و تلف اموال  
 مردم نهند و عارت پس بسیاری از مردم فوت شوند در یک زمان  
 بیک دفعه با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب تقضا و ادای طالع  
 ایشان یعنی اگر طوابع اصل تقضا امری کند طالع فرع آن رافع  
 و منع نتوان کرد پس دانش این اصل از وجه است و هرگاه  
 که خانه از خانه طالع ضعیف منحوس گشته باشد یا در اصل یا در وقت  
 معین مداللات آن خانه بلا در مدت آن طالع که حکم از او میکنند  
 ریج و آفت رسد از جوهر آن کس خاصه که اصل و فرع را موقوفت  
 کنند و اگر قوی و سعور باشد دلیل سعادت و راحت باشد از حوائج  
 آن سعید خصوصاً که دلایل اصل و فرع به اتفاق کنند بر سعادت  
 و ازین قانون که ذکر شد معلوم میشود که احوال هر کس و سلاطین  
 و حکام و از سرزوبت و درجه عاشره باید دانش و احوال اعوان

و انصار

و انصار و اموال ایشان را از مشتری و بیست حدی عنده و احوال  
 و زراعت و انزاف و صد و در مدبران و خرابین و اموال سلطان  
 از مشتری و بختی از دهم احوال زده و عقباً و موقوفه از مشتری  
 و درجه نهم احوال تجارت و اعتباری از مشتری و درجه دهم احوال  
 فضات و علمای و اعم از مشتری و درجه نهم احوال ابواب از مشتری  
 و درجه چهارم احوال امر و لشکر بان از مرتجع و درجه یازدهم احوال  
 خوانین و جوانان از زهره و درجه دهم احوال ابواب حج و خادم  
 ملک و اصحاب بوان و محاسبان و عمال و خازنان از عطارد  
 و درجه یازدهم احوال زمان از زهره و درجه نهم احوال اهل طایفه  
 و طریقه ساده زرخان از زهره و درجه پنجم احوال بسیار فرودها  
 و اهل معادن از مشتری و درجه دهم احوال رعیت و عوام انکس  
 از قمر و درجه طالع احوال فوج و رسل و جوهری و مجازان از  
 قمر و درجه پنجم احوال کونوالان و اهل صحرا و اطراف غریبه و صبادان  
 و ده قبلی و پیران از زحل و درجه هفتم احوال تجارت و اهل بازار  
 و بیاعان از عطارد و درجه دوم احوال علمایان و خاندان  
 از زحل و درجه ششم احوال که بان و منافقان و شروران  
 و زردان از زحل و درجه دوم احوال مردم و او با ش و مقصد  
 و راه زمان از مرتجع و درجه نهم احوال مسافران از قمر و درجه نهم  
 احوال کودکان از عطارد و درجه پنجم احوال رای نه بر و غنچه  
 و عدل و انصاف از مشتری و سهم الغنیمت عطارد که نه و احوال



ارتفاعات و نباتات و معارت و زراعت از زحل و درجه چهارم  
 احوال دواب با ریش و عدواتها و قروض از زحل و درجه دوازدهم  
 احوال که فیماش و دخل و خرج خلائی از مشتری و سهم السعاده و  
 خانه دویم و بانی بر این قیاس آتا در هنگام احکام کردن صاحب  
 دستوری هر خانه را باید تحقیق کردن و آن کوکب که در آن خانه  
 باشد و همچنین سهم هر عرضی را نیز یک ساختنی و قوت و ضعف  
 سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد و در حال  
 هر یک از این دلایل نیکو باید تأمل کردن و بهره و قوت و ضعف  
 هر یک را شناختن و با هم استخراج دادن تا که نام یک از این  
 قوی تر است فعلی و ظاهر تر باشد بیان حدود اجرام کوکب  
 و احوال که حسب نظر ایشان اتفاق افتد و در هر کوکب که  
 بمقدار معین پیش از وی و پس از وی می افتد و آن را حد  
 جرم آن کوکب خوانند مثلا علویاتی نه درجه و پنج و شصت درجه  
 و اوقات با آنزده درجه و ستمایه را هفت درجه و قریب دوازده  
 درجه عرض از این حد است که هرگاه که دو کوکب استماع جرم  
 اجرام صحیح فلک بهم خواهند پیوست چون بعد میان ایشان  
 بمقدار نصف جرم هر دو باشد در قران بازده باید این مقدار  
 اجرام صحیح با کم از آن در احوالات گویند آن دو کوکب مقبل  
 آید و حد احوال بحقیقت آنست که بمقدار جرم کمتر باشد یا نور  
 جرم هر یک بر کمتر میگردد بویسته باشد و این آغاز قوت احوال  
 باشد تا آنکه در جراتشانی منساوی باشد و آن حال احوال

پنج

باشد بعد از آن مبدأ الفراف باشد تا آنکه که بعد بمقدار مذکور سه  
 مثلا قوس مثبت قک درجه است و مجموع جرم زهره و مشتری بود  
 بود درجه است و نصف ح درجه پس حد مثبت ابرس کل درجه باشد  
 و قوتش در فکر درجه و حد مثبت ابرس قس درجه و قوتش درجه  
 درجه و چون میان هر دو وقت درجه بعد باشد کمال مثبت باشد  
 و اگر حد مثبت ابرس قس درجه بشود با حد مثبت ابرس کل اگر یکدیگر  
 بقا منصرف نشد باشد و حد مقابلشان ح درجه و قوتش درجه  
 درجه و حد الفرافشان به همین مقدار و حد احتراق کوکب ز  
 درجه است از هر طرف اگر زیاد از این باشد تحت الشعاع خواهند  
 نه محترق تا آنکه که ظاهر شوند و با زبان احوالات بر انواع مختلف  
 اتفاق افتد بحقیقت و ضعف علی التقریب با زغایم است و در تقا  
 و دانستن است که همیشه کوکب سبک رود به کرات و پیوسته در حد  
 احوال سبک و در ارفع تدبیر خواهند کرد و در احوال تدبیر پس  
 قمر مرکز قابل تدبیر نتواند بود و نیز دانستنی است در خط پنج است  
 ا خانه ۲ شرقی ۲ مثلثه ۲ حد ۵ و جرم بزرگترین خطها خانه است  
 دوازده روی قیاس گفته اند که خداوند خانه را پنج قوت است و خداوند  
 شرقی چهار و آن مثلثه سه و از آن حد دو و از آن وجه  
 یکی و قوت آنها در تدبیر خواهند و منسولی را شاهد و مراعم  
 و از آن انواع مختلف یکی دفع تدبیر است یعنی هرگاه که کوکب بلوکی  
 متصل گردد بمبودت دفع تدبیر او کرده باشد و بدستنی نتواند  
 و بعد از آن دفع قوتش و اینچنان باشد که کوکب در خط خود



باشد هر یک قوت خود دیگر او را مندرج در میزان و مندرج  
 در قوس اند پس کنند و این را دفع قوتی خوانند و دیگر دفع  
 طبیعت است یعنی گوئی از خط گوئی دیگر بر متصل کرد و طبیعت  
 خود را دهد و این را قبول تر خوانند و اگر یکی در خط و یکی  
 باشد هر یک طبیعت خود بیکدیگر را دهند چون زهره از جدی و زحل  
 از ثور نشین کنند این را دفع طبیعتی خوانند با آنکه گوئی از  
 خط صد گوئی دیگر بر متصل شود و آن گوئی با نیز در آن  
 مکان خطی باشد چون یونس زهره از حوت منتهی با آنکه  
 دو گوئی هماری بر روزهای زمین و بنسب بر زمین متصل کرد  
 و دو گوئی یعنی بر روزهای زمین و شب لای زمین و دفع  
 طبیعت قوی تر است از دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت  
 و این جمله دلیل موافقت و بلامتن حاجت تمام شدن کار است  
 و دیگر آنکه است یعنی گوئی از وبال با هموط گوئی دیگر متصل  
 شود با هر یک از وبال و هموط بیکدیگر پیوندند در این صورت  
 انکار از هر دو جانب کرده است و دیگر در است یعنی گوئی در  
 حالت رجعت یا در اختلاف با رو وبال با هموط گوئی با ضعف  
 باشد یعنی از انواع گوئی دیگر بر متصل باشد متصل اول  
 رو کند از عجز و ضعف پیش و شاید که این جمله ضعف گوئی  
 بیکبار است دهد مانند عطارد در با جسم هم در حوت  
 در میان رجعت باشد و این دلیل تعقیب و فساد کار است  
 و اگر هر یک در دتر می با مای او باشد و اتصال بنوعی

بعضی

از قوت یا دفع طبیعت باشد عاقبت آن کار اصلاح انجام دهد و اگر  
 واقع در زایل باشد و دفع در روزهای مای او باشد و اتصال  
 بنوعی از قوت یا دفع طبیعت باشد با هر دو در زایل مطلق و بل  
 فساد کار است خاصه که اتصال هم بر وجه انکار باشد و در دیگر  
 جمع نور است یعنی سنا و چند گوئی متصل کرده و از ایشان که از  
 تر باشد آن که از نور ایشان جمع کنند بنسبت آن باشد که آن که  
 مجموع بیکدیگر متصل اند و دیگر سموت و این بر دو نوع است یکی آنکه  
 ستاره در برجها باشد سبک رود در اول برج و میانم رود میان  
 برج و کرانه در آخر برج چون سبک رود نور بر کران رو افکند  
 میان رو او مانع کند تا اول با او اتصال کند و دوم آن که از  
 و سبک رود در برج بنهند و سبک روی دیگر در برج دیگر با نظر  
 برود و چون آن سبک رو با نظر خواهد که بکران رو پیوندند  
 و سبک رو مقارن مانع او کند تا نخست خود قران کند بقضیت  
 مقارنت و این نوع قوت مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر قوت  
 یعنی سبک رود و کرانه در آخر برج خوانند که متصل شوند که آن  
 از آن بیرون رود و سبک رود دیگر پیوندند دو پیوستگی کرانه  
 بدو قوت شود و این قوت برندان کارها باشد دیگر عکس اصل است  
 یعنی گوئی سبک رود در آخر برج بنهند و کرانه در میان آن برج و  
 و میانم رود در اول همان برج میانم رود خواهد که بکرانه متصل  
 شود پیش از او سبک رود راجع کرد و بکران رو متصل شود و در آن



و بدان میانه رو بر متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از  
که انزو و این دلیل باطل شده کاره باشد دیگر قطع نور است  
و این دو نوع است یکی آنکه سبک روی در آخر برجی باشد و میانه  
رو در میان آن برج و که انزو و در آخر آن برج سبک و خواهد  
که میانه رو در سبک روی و دیگری آنکه سبک روی در میان برجی  
باشد و که انزو و در آخر آن برج و میانه روی در اول آن  
برج و در دوم راجع چون سبک خواهد که بر انزو پیوند و سبک  
رو راجع شود و باز کرد و میانه رو پیوند و میانه رو قطع  
کند از کمان رو و این دلیل نام امید است و بر آنکه است  
یعنی کوکبی خواهد بود کوکبی متصل شود پیش از آنکه اتصال تمام  
کرد آن کوکب را راجع باشد مستقیم کرد و اگر مستقیم بود  
راجع شود و اگر سبک از متصل باشد از و بطی تر کرد و اگر  
از او بطی تر بوده باشد سبک کند و در آن اتصال باطل شود  
و این دلیل بود بر نامی کاره و دیگر نقل نور است یعنی کوکبی  
متصل شود دیگر یکی و هنوز انصاف نام زنده باشد یکی از آن  
دو کوکب بنامی پیوند و از نور اول بدین کوکب نقل کند  
همچنان باشد که آن دو کوکب نیز با هم اتصال کنند اگر چه ظاهر  
متصل نباشند و دیگر مراد است یعنی دو کوکب هر آنکه یکی راجع  
شوند و با هم متصل گردند و آن دلیل بر راجع امور بود خاصه که  
نظر بود قبول باشد و اگر در دو بر انزو یکدیگر مستقیم کردند

یعنی

بوقتی که راجع نشوند و اتصال کنند دلیل استقامت کار بود  
خاصه که یکدیگر را قبول کنند و تحت و مکافات یعنی کوکبی در  
با در بسوط با درجه تر باشد و متصل کرد و کوکبی محظوظ و تو حیل  
ضعیف را مدد کند همچنان باشد که با و انعامی کرده باشند و دام  
که حتی این لغت بر آن کوکب باشد تا آنوقت که کوکب هم قوی ام  
ضعیف کرد و آن کوکب ضعیف قوی کرد و با هم متصل شوند و این  
کوکب را بر وقت مکافات آن لغت کند پس این نوع نظر از  
و جهی انعام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل صحیح است  
از مالک و ما دوستی و دشمنی کوکب و جدوی با نام و دیگر  
و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض در روزه با در با و در متصل کند  
بکوکبی تحت الارض گویند و آن کوکب مستقیم است کوکبی دیگر با آنکه  
کوکبی در عاشر کوکبی دیگر باشد با آنکه عرض یکی ساعد ساعد باشد  
در شمال یا جنوب آن دیگر با آنکه در وقتی قران کوکبی  
بزرده تر و بزرگتر باشد با بزرگه اوج و این نوع از هم قوی  
تر است و دیگر چهار است یعنی کوکبی که منفرقه است و دو کوکب  
سعد یا بخش و با یکی سعد و دیگری بخش مجرم شعاع و دیگر خاطر است  
یعنی کوکبی منفرقه از کوکبی در اول برج و هیچ کوکبی دیگر متصل  
نشود و دام که در آن برج باشد و دیگر دشمنی است یعنی کوکبی  
در برجی در آید و بیرون شود و به هیچ کوکب نپیوندد و این  
خالص باشد بقدر و این دلیل حجت و نفیست و دیگر نوع است



یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانه ایشان برابر یکدیگر باشد  
 و این دلیل تغییر هوا باشد مناسب وقت و جدول موعود و نحوه پیشه  
 در این صغیر و درستی و دشمنی بقول اهل هند جدول اینست

بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
بهر	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل قیاس میان سعد و شمس  
 یا میان دو کواکب مزاج ایشان بنضاد باشد چون شمس یا زهره  
 یا میان دو کواکب که خانه ایشان را با شرفهای ایشان را  
 با هم نظر عدو باشد ل و س و ج و س یا خلق یکی مخالف  
 خلق دیگری چنانکه خلق مشندی عفت و راست است و فعل زهره  
 فتن و فحش و با خانه یکی دوازدهم خانه دیگری باشد و حال دوستی  
 برعکس اینست اما مزاج عارضی آنست که کوبی در خانه دیگری باشد  
 یا در بازدهم و دوازدهم و دهم و دهم و چهارم و پنجم و بی آنکه  
 دوست باشد مخالف گردد و آنکه میان حال بود دوست گردد و آنکه  
 دشمن بود میان حال گردد و آنکه برخلاف این خانه باشد عکس

رنگ

رنگ قوت وضعف کواکب

این باید که تصور کردن السلام علی من اتبع الهدی بیان قوت وضعف  
 کواکب نیز اکابر این فن از قوت وضعف کواکب حضرت فرمودند  
 که بعضی از اینها در آن باشد و بعضی عرضی و درانی آن بود که بتصرف طالع  
 و اوقات متغیر گردد چون خانه و شرف و حد و سرعت ببردند  
 اینها و عرض اند بجز طالع و اوقات مختلف حکمش باطل گردد چون  
 اعتبار او تا در مایل و زایل و فرج و لنج و سبت اقبال داد با روح  
 مذکور مرتب و قس بلهها و این قوت وضعف کواکب اجتناب  
 به قسم کردند و عظیم اثر و ممانعت و حفر اثر و باز هر یک از این  
 اقسام را در سه مرتبه نهادند اعلا و اوسط و ادنی پس در سه  
 باشد لاجرم بهر صفتی از قوت وضعف حرج تر بود باشد و  
 آن از یکی باشد تا نه یعنی آنچه حقیقتر ادنی مراتب باشد او  
 یک بهره باشد و همچنین برتر از یکدیگر بهره بهره بود تا منتهی شود  
 با کچه عظیم اثر اعلا مراتب باشد و او را نه بهره بود و از قوت وضعف  
 پس بر این تقدیر عدد در هر قوت وضعف کواکب باشد چنانچه  
 باشد چنانکه معلوم خواهد شد و منجم باید که برین اولایک مطلع و  
 مستخبر و استقام احکام و ضبط آدو بطریق مقابل و مخالفت  
 احکام انبند و تا حکمش استوار بود نه همچنانکه میان حسوی که  
 احکام متقل و غالب کند هرگز موافق واقع بنقصد از صواب  
 نیک دوری باشد یا برین سبب این طایفه شریف معطون سارند



و کذا بنوا نزل و این صنعت لطیف امر و در سازند و نمانند که بقصد  
 کجاست حضرت عزت عز اسمهم راجع و مستقیم به ایش فرمایند  
 و حجاب غفلت از پیش ابعاد ایشان بردارند تا در آن سخن  
 گنجد و بر باطل اصرار نیابند تا اهل از نا اهل و صدق از کذب  
 ممتاز کند و اما اصناف قوتها، قسم اول سهی چهاره است بخش عظیم  
 اشراکاً مرتبه **۱** خانه **۲** درجه شرف **۳** انزاع یعنی بودن کوکب در  
 قوی تر خانه از بیوت طالع چون طالع عاثر و حادی عشر و سابع  
 و ناسخ و رابع و خامس و ثلث خاصه که نظر بیشتری از کوکب است  
 باشد و محال انرا از آن بود که با وجه این حال در خطی از خطوط  
 خود باشد و در از جهت اجزای و بعضی با وجه ضعف اهل  
 و بیوت منبر بنشیند که در هر چند که این صنعتی نماید زیرا  
 که هیچ عرضی با ذات برابر نباشد اما بعد از آن باشد که  
 در دیگر بیوت چه آنها دلیل حصول و سقوط اند **۴** تصحیم یعنی  
 دوری کوکب از اصناف قدر ارشاد نزهه دقیقه و تصحیم عطا  
 از هم قوی تر باشد زیرا که کوکب جوهر افتاب کند و او چون کسی  
 بود او افتاب بودم خوانند و تصحیم عز و جاه و عظمت باشد  
**۵** جرم ثانیه سعد یعنی درجه جری تا هر کوکبی موافق درجه  
 جری و هر کوکبی سعد باشد از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه  
 احتشوبان پیدا رند و بهره هر کوکبی از این اصناف در این  
 مرتبه نباشد از قوت و منفعت عظیم اشرا و طراست با بیج

نصف

شرف **۱** استقامت **۲** اعلای یعنی نعلت آن کوکب ثلث لای نعلت  
 افتاب **۳** دستوریه و این چهار نوع کوهی آنکه کوکب علوی  
 خانه و شرف خود باشد و افتاب نیز همچنین متصل بهم با اتصال منبت  
 گویند فلان کوکب در دستوریه افتاب قوی از آنکه نظر ترجیح  
 باشد زیرا که هر یک در روندی باشند از طالع با از غیر طالع و روشن  
 آنکه از ندرتس باشد و از ضعف آنکه از ندرتس باشد و دستوریه کوکب  
 از قریبترین باشد اما با اتصال میرد و شاید که کوکبی در دستوریه بود  
 تر باشد از ندرتس و اگر راه با افتاب متصل باشد از منبت او یعنی  
 از میرد خود افتاب در دستوریه ماه شمس و اگر از میرد او و منبت خود  
 متصل شده باشد در دستوریه افتاب باشد با آنکه دو کوکب از اتصال  
 کنند و هر یک رخا و شرف خود باشند از نگاه گویند که کوکب  
 حقیق در کوکب دستوریه کوکب تقیل است و بهتر است آن بود که هر  
 دو روندی باشد و نظر ترجیح باشد با مقابله دوم آنکه کوکبی در یکی  
 از دو خانه خود باشد دوم مثلاً مثندی در قوس و افتاب در راس حمل  
 باشد بیوم محال شرف و تقرب پسندیده است و آن بعد کوکب  
 علوی باشد از افتاب بقدر شرف درجه و سعی را آخر عزت بر سر  
 چهارم آنکه صاحب طالع در خانه باشد و صاحب طالع در طالع دهم  
 و دستوریه دلیل سعادت و جز عظیم است بنحی استقامت آن نظر کوکب  
 به جری که او را در آن برج خطی باشد اگر خسته مذکور باشد اتصال نظر  
 یا محل و اتصال نظر رحمت جایز است و اگر بر سر باشد بهتر و اتصال نظر

خطوط



که انرا نظر خوانند هر قدر باشد بد و تناظر از اجزای باشد  
 که بعد از آن از اول نقطه بروج منطبقه می بود و کوکب  
 ناظر را مراجم خوانند باشد هر دو در سابق معلوم شده که حساب  
 هر خطی چند قوت است آن صاحب بروج حفظ باشد یا در خط باشد  
 قوت در مضاعف کرد پس هر کوکب که بهر قوت بیشتر باشد  
 مستوی او بود و دیگران نزدیک بر تریب قوت از آن ردی که  
 بر درجه باشد که مع مراجم جمع آیند که انرا اجزای قوت بیشتر  
 او بیشتر دارند و دیگران نزدیک سازند مثلا خوانیم که مین  
 پنج درجه قوت مستوی بر اینم که مشندی که بر تریب است در این  
 درجه قوت و زهره بر درجه مذکور و بدین وضع مشندی در  
 قوت زهره باشد جزو و اما اگر هر دو در این بروج نبودند  
 لیکن نظر داشته می قوت مشندی پنج جزو و از آن زهره چهار  
 جزو بودی چون در تریب و جزو و حفظ قوتها مضاعف کنند  
 و اگر زهره در این درجه باشد مشندی از بروجی دیگر ناظر مستوی زهره  
 باشد و مشندی نزدیک برای قوت زهره است جزو باشد  
 و از آن مشندی پنج و باقی بر این نسق قیاس باید کرد و اگر  
 چند کوکب در قوت برابر باشد انرا که اتصال قوی تر  
 باشد بجزو مطلوب مستوی او بود و دیگران نزدیک است  
 هر که طلب است یعنی بودن کوکب ناما که چون رطل و مشندی  
 و شمس و عطارد و قمری که دلیل کند بر ذکر تریب بر روز بالا  
 زنی و تریب زهره زنی در بروج مذکور بودن کوکب

چون

چون معراج و زهره و قمر و عطارد و قمری که دلیل کند بر لا تریب بر روز زهره  
 زنی و تریب لای زنی و در بروج مؤثر است و ذکر و تریب عطارد و بروج معراج باشد  
 با کج باشد که کوکب در تریب زنی مذکور است در غیر تریب است معراج تریب  
 یعنی درجه که باقی تریب زنی باشد و پانزده درجه است از نوزده درجه حمل  
 تا سه درجه نوزده و هر یک از این اصناف در این مرتبه است باشد از قوت  
 و تریب و عظیم انفرادی مراتب التریب علی با و غریب سفار ۱۲ اقبل  
 یعنی و تریب درجه طالع ۴ درجه عاشره لا درجه منطقه البروج و در ده  
 اوج تا در ده و در وسط ۸ درجه یعنی بودن کوکب تریب در نیم روزی  
 و پیدا در تریب ۹ دفع قوت است و دفع طبعه اقبل مکهان یعنی بودن  
 کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۲ در تریب یعنی بودن کوکب  
 در عاشره و مطمح شعاع بر دو تریب او با لای زنی هر چند که انرا  
 کوکب جمع جهات فلك است اما بعد از آن مواضع تریب  
 آن و بعد از آن تریب در صناعت احکام انرا مطرح اشرف مطرح  
 انرا خوانند ۱۳ قمر و قران یعنی انکه مستعد باشد قران گویند هر چه  
 ۱۴ حجازه سمود ۵ اسد ۶ اسکان سهم السعاده ۱۲ طهر کوکب یعنی  
 سخن الشعاع بنا شده ۸ اجمع نوزده ۱۹ در روز یعنی میان دو کوکب  
 که اتصال بوده باشد بنقل نوران اتصال تازه کرد و ۲۰ نقل نور  
 ۲۱ اسبلا بر جزو مقدم و مهره هر یک از این اصناف در این مرتبه  
 است ۲۲ باشد از قوت اما اصنافها قسم دو هم جهل چهار است  
 و در جهات انرا مراتب آقامت برای انقامت ۲ سرعت میر  
 یعنی برش زیاد از بر و طش باشد ۳ حد سعده چهارم مشندی اول



پنجم صعود و در فلک اوج ششم صعود و در فلک تدویر یعنی در زطاق سیم  
 و چهارم باشد از این دو فلک هفتم صعود در شمال ششم چون کوکب  
 بالای زمین نهم بودن کوکب مذکور در برج مذکور موت در برج مذکور  
 و نهم بری از نخوس و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه ششم باشد  
 در قوت و هفتاد و میان اثر او مطر مراتب اول استغلا یعنی بودن کوکب  
 در دهم با در دراز دهم دیگر با دوم ربع مقبل یعنی میان عاشر و طالع  
 و نظرا و سیم عرض شمال چهارم زیاد نور چشم زیادت تدویر این  
 هر دو وقتی باشد که کوکب در زطاق دوم و سیم باشد اما در  
 نور وقتی باشد که از ربع اول در گذر شده باشد و به ترتیب دوم  
 رسیده باشد ششم زیادت بر یعنی کبرش در ترتیب بود و هفتم زیادت  
 عمد یعنی ضایع معده که گفته افق درجه باشد ششم زیادت باشد  
 حساب یعنی تقابل حکم زیاد بود در وسط نهم درجه سعادت نهم  
 درجه نوره با نهم درجه مظلمه زحل را فقط حکم مناسب است و از دهم  
 مثلثه اول صعود نهم ربع مذکور مذکور را یعنی آن ربع که میان طالع  
 و راجع است و نظرا و چهار دهم وجه با نهم نهم ششم ششم ششم  
 هفتم از دهم بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه ششم  
 و هفتاد میان اثر ادنی مراتب است مایل آینه صبح ۳ است قوت  
 یعنی قوت شمس در عاشر است و قوه ماه در رابع و قوت زحل در  
 قوت شمس در ثانی و قوت مریخ در دهم و قوت زهره در  
 سابع و قوت عطارد در تاسع علاوه مذکور مذکور را و سیم  
 موت موت را یعنی هر طایفه که عدد وان فرد باشد در

نات

و

و اگر زوج باشد موت ۱۱ است صعود ششم تا نهم صعود تا موت  
 یعنی قوت صاحب است چه خداوند این خانه ناظر آن کوکب باشد  
 و دلیل عاقبت اراعات ۹ است عاقل جوید یعنی ششم  
 زهره را عاقل کند و از فرستادن است جوید و عطارد و قوت  
 کند و نه هفتاد خواهد و این نسبت باعتبار اثر اراعات یعنی  
 رتبت شرف معین آن کوکب باشد که شرفش در خانه او است  
 استغلا آن مکافات نعت ۱۲ اصحاب میان دو صعود ۱۳ بودن  
 کوکب بر روی هر روز یک است استغلا و کوکب شبی شبی این  
 قوت خاص اوقات است ۱۴ با کوکب کوکب از اوقات یعنی در  
 نصف یس باشد از فلک لادریان آرد و جان آقا مقصد هر  
 هر یک از این اصناف در این مرتبه چهار است از قوت اما اصناف  
 قوتها و قسم سیم باشد است سر حفر اثر اراعات اوج صعود  
 ۲۱ صعود است غرض صعود بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه ششم  
 از قوت و هفت حفر اثر اراعات در این صعود ۲۲ اراعات صعود ۲  
 صعود صعود در مذکور مذکور موت موت ملاک نصف صاعد آن  
 طلوع مریخ موافق مزاج تا مریخ موافق خوی و بهره هر یک از این  
 اصناف در این مرتبه دو باشد از قوت و پنج حفر اثر اراعات ششم  
 اکتم بهره در این خاصیت بافتاب ماه و دیگر کوکب چنان باید  
 کرد که بر روز دهم بهره اوقات باشد و شب دهم بهره ۲۳ مریخ  
 شمال ۲۴ در وقت طلوع استقیم طلوع لادریان است اوقات و ماه

خامه در این اصناف از راه کوه و نظر عاقل کند ششم اصناف  
 قوت که در زطاق اول است هجده

۱



و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه یکی باشد از اصناف مضعها  
 قسم اول سی بیج است مغش غظم ترا یک مراتب اول و بال ۲ درج  
 مبوط ۲ احراق ۴ کسوف آفتاب ۴ خسوف ۴ زاء کسوف ۴ کسوف  
 لاجرم ثانی بخش بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه نیز باشد از  
 و شش عظیم اثر او وسط مراتب آبیج مبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع  
 علم طریقه محذوفه نرسین اخاص ۴ الخطاط فلک یعنی فلک زین فلک  
 شمس باشد و جزو مقدم و در مرتبه اول و بهره هر یک از این اصناف  
 در این مرتبه هفت باشد از ضعف و بیند و عظیم اثر او در  
 آن فریب عیوی و در مرتبه اول و دوری از منطقه ۳ استقبال فلک  
 یعنی در جهات عمده در ربع اول و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی  
 حقیقت تدویر در دو استوارسی یعنی بودن کوکب در ربع و مطرح  
 شعاع هر دو در جهات ششگانه می ۱۹ نگاره آیت رباعی زایل و نقطه  
 ۱۱ که شش زبر می خشی ۱۲ اما جهت کوس نظر عدالت ۳ قطع نور  
 ۴ اضع نور ۱۱ انکشاف ۴ اعراض ۱۱ عقده جزو هر یک از این اصناف  
 ۱۱ کسوف آفتاب بطول و کسوف آفتاب و کسوف آفتاب و کسوف آفتاب  
 ۱۱ حد کسوف ۲ خط ضرر یعنی ضرر زحل و مشتری و ضرر زحل و مشتری  
 و ضرر آفتاب و عطارد و زهره و مریخ و ضرر زحل و مشتری و ضرر زحل و مشتری  
 و ضرر مشتری ۲ درجه ثانی بخش ۲ درجه سیم قاطع بهره هر یک  
 از این اصناف در این مرتبه هفت باشد از ضعف اما مضعها  
 قسم دوم هر یک از این اصناف در این مرتبه هفت باشد از ضعف اما مضعها  
 در این مرتبه هفت باشد از ضعف اما مضعها

رجعت

رجعت ۲ بطور صد بخش ۲ مبوط در فلک اوج ۴ مبوط در فلک  
 تدویر ۴ مبوط در جنوب ۴ بودن کوکب در ثانی بیج لایج  
 مذکور مؤنث را در ربع مؤنث مذکور ۸ مثله اول کسوف مغش در  
 یعنی در آن ربع اول و بیج خط نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب  
 در سیم و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه هفت باشد از ضعف  
 و سیزده میان اثر او وسط مراتب آبیج مبوط و آن از طالع است لایج  
 و قطب او ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو  
 وقتی بود که کوکب در رطاف اول و چهارم باشد و نقصان نور  
 ۵ وقتی بود که میان تریج و دویم و اول شمس باشد و نقصان نور  
 یعنی کسوف در تقاضا شد که نقصان حساب بیجی بعد بل محکم کوکب  
 ناقص بود از مرکز با وسط از وسط ناقص بود ۸ درجه سیم و مثله  
 ثانی بخش آبیج مذکور مؤنث ۴ در ربع مؤنث مذکور ۸ اصناف  
 محل یعنی بودن کوکب بناری بر روز و شب شب بیجی و عکس ۲  
 بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه بیج است از ضعف و ده  
 میان اثر او در این مراتب آیت زایل غیر ساقط ۲ بیج بیج ۳  
 بیج ضعف یعنی نظر بیج قوت ۴ بیج مذکور مؤنث ۴ بیج مذکور  
 مذکور را لا بیج کسوف و ضعف حد او مذکور ۴ لا سنا کسوف یعنی بودن  
 کوکب بناری در خانه کوکب بیج و عکس از حصار میان دو کسوف و عقده  
 جوهر سیم ۴ و مینا سر بودن از آفتاب یعنی در نیمه ذی الحجه  
 و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه چهار است از ضعف اما مضعها



ضعفها در قسم پنجم هفده است پس کمتر از اضع مراتب او در بخش اول است  
 بخش ۳۳ آنه عشره بخش ۳۴ درجه مظلمه ۵ درجه نوره زحل را خاصه و بهر  
 دریا از این اصناف در این مرتبه است از ضعف و نه حقرا اثر او  
 مراتب آدر کجا بخش ۲ ۳۳ اضع هر بخش ۴ درجه قوی  
 پنجم درجه مروت مگر در ۵ درجه مگر مروت مگر بودن نیز بر روز  
 و نه علی العالم بعد از کوب و رضع بط اطلع که برج مخالف مزاج  
 و برج مخالف جنوبی و بهر هر یکی از این اصناف در این مرتبه در  
 از ضعف و سه حقرا اثر این مراتب آبرج جنوبی ۲ ابرج شمس ۳  
 برج مروج الملوغ و بهر هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد  
 از ضعف و همچنین که هیچ شخصی در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم  
 آمیخته نباشد در هیچ موضعی که قوت او مخرج بعضی شود و بعضی  
 مخرج بقوتی از این بحث لازم آید که هرگاه که با حکام مشغول شود  
 قوت و ضعف کو اکتفا بهی منبط کنند خاصه آن دلیل را که مدار  
 حکم بر وی باشد تا آنکه که آن قوت و ضعف با یکدیگر مقابله  
 و محال کنند از آن میان مزاج خاص برید آید که حکم بر آن مزاج  
 مخصوص باشد و بیگ قوت و ضعف حکم کمتر است آید چنانکه بخوان  
 حسوی کنند از آنست که اکثر خطا در قوت و در آخر زمانی بنمایم  
 تا در اکتس آسان تر بود بسیار رباطات و ملائکه کو اکتب  
 از افتاب کو اکتب علوی از وقت خروج ایشان از تحت الشعاع  
 شرقی متباین خوانند و لایزال بر این حال باشند تا آنکه

که بعد نشان

که بعد نشان از افتاب سبب در هر وقت بعد از آن مشرفی ضعیف خوانند تا آنکه  
 که بگذرد رجوع رسد و دلیل کند در این وقت بر تندرستی و بهر وقت در وقت حرجی تا  
 مقابله افتاب که مابین جفت نشان باشد شرقی بلج خوانند و در این وقت  
 دلیل کند بر تندرستی و حرارت از آن زمان مقابله تا آنکه که استعدای غریبی  
 راجع خوانند و مینا بر دلیل کند بر تندرستی و رطوبت و از وقت استعدای  
 تا آنکه که بعد نشان از افتاب سبب در هر وقت ضعیف خوانند  
 بعد از آن غریبی قوی تا آنکه که محقق شوند در شعاع افتاب لایزال  
 استقامت و اختفاد دلیل کنند بر تندرستی و بهر وقت در جدول در زیر  
 شعاع تا بدید کردند معور خوانند و او دام همچنین باشند تا آنکه که  
 بعد نشان از افتاب نش درجه شود که مینا محققند تا آن وقت که  
 بعد نشان شانزده دقیقه کرد و در صمیم خوانند چنانکه در پیش وقت  
 و لایزال در این حال باشند تا آن وقت که از افتاب سبب مینا بر  
 شوند انگاه در حکم احوال باشند تا بعد نشان از افتاب بعد از نش  
 درجه شود بعد از آن معور و تحت الشعاع باشند تا مینا مظهر در شرق  
 خوانند و معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند اما سفیدین از  
 وقت بهر آن آمدن ایشان از تحت الشعاع افتاب در ناحیه مروج  
 دلیل کند بر تندرستی و رطوبت غریبی و مینا خوانند و او دام بر این  
 حال باشند تا وقتی که رجوع شوند بسوی اکتب از وقت جفت  
 تا مقارن شدن به شمس دلیل کنند بر حرارت و از آنکه که منفرد  
 شوند از وی بر جهت و ظاهر شوند در ناحیه مشرق مینا مروج



خوانند و دلیل کند بر تدریس و پیوست و بعد از آن بفرستند  
رسند و مستقیم شوند و سرخ آید در شعاع آفتاب محقق گردند  
و بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لایزال بمانند سوال  
باشند تا آنکه که بافتاب محقق شوند و سابق گفته شد در حد حریف  
شش و چهارم پیش از آفتاب و پس از آفتاب و چون ازین تعقد  
زیاده کرد و محترق خوانند بلکه تحت الشعاع باشند و در شعاع پانزده  
درجه گرفته اند و چون کواکب از شعاع آفتاب بیرون آیند و هیچ  
کوکب متصل نگردد در صورت نفس خوشبخت است و چون از زیر شعاع  
بیرون آید تری کند تا تریج اول و آنکه که تری کند با مقدار بعد از  
ال خشنکی کند تا تریج دوم پس تری کند تا آنکه با محقق شود  
در شعاع آفتاب این جمله را مکرر کنیم خوانند بسبب اول اول  
و عطر در هر که که متصل باشد هر چه معتقدند در اندر فصل دلائل حرارت  
شعاع شمس و تریج و تریج و عطر در هر که که متصل باشند با  
این کواکب در بروج حاره باشند و این جمله را کواکب حاره نام کردیم  
و چهارم در اس با این کواکب بروج ناری و هوایی و تریج و تریج  
خاصه در وقت حلول و آفتاب بستر طان و نزلت ملک عطر در  
بروج ناری و بودن کواکب حاره در روز عاشر از طالع سال و فصل  
و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل که در این سه طالع اطالع  
نقشه نام کردیم خاصه که معتقد باشند بیکدیگر و قوی تر از آنکه صاحب  
این طالعها باشند و صاحب طالع سال و فصل و تریج یا کواکب  
حاره مطلقا خاصه از بروج ناری و حلول کواکب حاره در بروج حاره  
مشتمله ناری و انوار تریج از تمام نزل و تریج در بروج حاره

و بودن

و بودن نمر در مرکز قدم و طول عطر در کواکب حاره در بروج حاره  
منازل حاره و اتصال ایشان از این مواضع در وقت بروج حاره  
و صعود در فلک و تشریح در بروج مذکور درین مذکور است این دلیل  
وقت درست باشد که بر طبع و مزاج خویش باشند و مکان و دوران  
و مقتضی حرارت باشد و مکان چون مواضع گرم بروج زمان چون  
موسم گرم چون حقیقت بهار و تابستان و بعضی از فصل اول و آخر  
زستان اتفاق افتد با مواضع سرد و سردی از زمان گرم کند حکم  
بر اعتدال یا بد کردن و چون زمان و مکان حاضر و قابل باشند  
و باغ معدوم دلیل شدت گرم باشد خاصه که دلیل از یکی دو  
زیادت کند خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلیل  
حرارت برودت مانع یکدیگرند تقصیل لایزال برودت اتصال  
اشعه و کواکب بارده یعنی زهره و زحل و مریخ و عطارد و کواکب بیضا  
متصل باشند با در بروج بارده باشند یعنی مشتمله خاکی و آبی فلک  
که اتصال از این بروج باشد یا حدود و مناظر که بارده و خارج  
دنیاست این کواکب با طالع ثلثه ازین برجهها باشند با صاحب  
طالعهای کواکب مذکور شده باشد یا اتصال صاحب طالع ثلثه  
با کواکب بارده از مواضع بارده باشند و کثرت کثرت عطر در  
با کواکب بارده از مواضع بارده و تشریح زهره در وقت تحول  
آفتاب بیکدیگر و خارج صاحب طالع ثلثه بنجل با کواکب بارده  
خاصه از مواضع بارده و طول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه  
مشتمله خاکی و بودن کواکب بارده در مواضع بارده بودن بودن







در کمال که برش بلبل در ده باز که تواریکی بود در هوا خاصه از قشش او  
 در بروج آنگاه که ماه انبیا که از هر دو بروج متصرف شده و در یک سو بود در لیل  
 با بود و در اکثر اوقات بجز متصرف شده و به یک سو بود در لیل و نیم و  
 بر پشت نه و اهل روم را نام سبستان است و تغییر هوا و آن مرکز بخوان هوا است  
 و تغییر در هوا که در آن حاضر بود اول بخوان از نقطه اجتماع است و بعد از آن  
 بر بعد دو از ده درجه از وی که بعد از ظهور ماه بود و از بروج شعاع است  
 پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه  
 پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه پس سه درجه  
 بخبر این ابعاد را در یک درجه گفته شده است بروج شعاع است و بعد از آن  
 مرکز بروج که بخوان بود بروج اصل کن مزید هر که که بروج تا پس  
 در بروج مترواقع شده و در متصل بود که کوکب تا قدر موضع تا پس شده  
 و فتح ابایی واقع شده دلیل بال باشد خاصه که موضع تا پس بروج  
 مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد ابرو آن آنگاه که کیف  
 که قطره در متصل بزهره بود تغزيب زهره در حالت استقامت در اول  
 زمستان دلیل بارندگی بسیار باشد و اگر راجع به محرق بود دلیل یکی  
 بارندگی بود و اگر در اول فصل زمستان نشسته بود راجع دلیل قلت  
 بارندگی است تا آنکه که مستقیم شود با فتاب نزدیک آمد در آخر زمستان  
 بارندگی سخت تر خواهد بود یکی از بروج در روتدی از طلوع نلته خاصه  
 عاشر و در وی محفوظ دلیل تغییر و فده هوا باشد و بارندگی و اگر  
 سعدی بدین صفت باشد دلیل اعتدال و خویج هوا باشد و صلاح  
 زرع و اشجار بودن بروج در روتدی خاصه در بروج با وی متصل  
 بوطار و صعود از وی ساقط دلیل بود در کثرت رعد و برق

این بروج است  
 در بروج  
 در بروج  
 در بروج

و در آن

و بارانها مضروب و در بروج انقطاع و فساد هوا و بسیاری طح و اکثرین صفت  
 در روتد چهارم باشد در بروج صکی دلیل کند بر زلزله و احتراق از زمین  
 و خضوف و معدن و اکثر بروج آتشی باشد دلیل سوختن زمین  
 و جوار زمین باشد و آفت از بروج و صواعق و ظهور آتشفشان از زمین و اگر  
 آبی بود دلیل نقصان چشمها و آب بکشد و رود که بود و آفت حیوانات  
 آبی و غرق سفای و اگر صعودنا ط باشد بقدر رقت حضرت کند  
 حلول عطارد در روتدی از بروج هوا خاصه عاشر و شمس دلیل  
 کثرت باران و موز به باشد که کشتی هوا بود در فصل در بروج با وی  
 فوق الارض خاصه دهم و صعود از وی ساقط و عطارد بروج متصل  
 دلیل که در رت ف و هوا و با وی سخت باشد و بارندگی بی نفع و اگر  
 بروج آبی باشد همان اکثر تر است بنیاد بی رواج بنیان و برف که در فصل  
 باشد خاصه در چهارم بصفت مذکور دلیل زلزله و خضوف و ضرابی بقاع  
 و حصار و ظهور آبها و سباه و فساد گیاه و حیوانات آبی و کشته شدن  
 مرغها باشد و اگر بروج خابک باشد همچنین اقصا کند که گفته شد  
 با نقصان آبها از جاها و رود و اکثر بروج آتشی بود و جمیع جواهر  
 زنجی و نظر صعود با زوادر ضرری که متوقع بود و بود سعید در بروج  
 هوا کی دلیل بیماریان و اعتدال هوا و سلامتی کشته شدن در خندان و جنبی  
 با وی نافع در بروج آتشی دلیل بر حصول جوار نعلیس رونق معدن  
 و فواید درهما داخل و عزت نفوذ در بروج آبی دلیل سلامتی  
 کشته شدن مردم در بار بار بسیار آبیها و حیوانات آبی بود در بروج



خاکي دليل کند بر سبب ابر عارتمها و سلامت زراعتها و نباتات بود چنانچه  
صاحب طالع بمرح از بروج آتشی زبا ده کند در کمره و کم کند در سر و جانب  
او بر نعل از بروج آبی میفرآید در سر و کم کند از کمره و این فعل در سبب  
بروج ظاهر بود آه و آنرا ظاهر تر همانست و لیل باران بر نعل بارگی و  
ورعد بود و بیشتر می بود در بروج برق و بجای باران خشکی بر سر و بسیار  
باران در وسط است چنانچه بوطر و باران ساکن به قریب آن قوی و ناکاه  
و اگر دلیل باران در سلطان باشد بارانی بود می که در دست هوا و اگر در  
باشد سنجی غالب بود و اگر در عقب باشد باران سخت باشد و ظمت  
هوا و اگر در جلو بود و در عقب را نهد پیش از باران و در حوت بر این  
از باران همانست دلیل با در نعل با دای ضرب کنند و زور سرد و اگر  
بمرح بود دای سخت و زور و باران نافع آید و اگر زهره باشد با دای  
خوش و زور نرم و معتدل مایل بخشکی و عذاک و قدر احکم همین است  
و اگر با عطر رد بود با قوی جهد و اگر بمرح نیز باشد آن باشد رعد  
و برق و تندی باران باشد و جهت با جهت عرض گوگب بود و  
نعل بوقت تجویز مثل آتشی از کمره کم کند و مرخ افزاید و در شش  
در سر با بفرآید و مرخ کم کند و در هوا آن هوا را سازد و مرخ خشک  
کند و در آبی هوا را سرد سازد و مرخ کم کند حلول نعل در بروج  
با دای و آبی سرد و حله و بجای روبرو اغلیظ مطلق صادر کند و اگر در  
شش با دای معتدل مفید به آید و از مرخ با دای و کمره سوم  
مفید پیدا شود و از حلول زهره باران معتدل بسبب در سبب  
لاناقلاب بود و از عطر و دای سخت و ابر و باران شود

نعل در بروج آتشی زبا ده کند در کمره و کم کند در سر و جانب او بر نعل از بروج آبی میفرآید در سر و کم کند از کمره و این فعل در سبب بروج ظاهر بود آه و آنرا ظاهر تر همانست و لیل باران بر نعل بارگی و ورعد بود و بیشتر می بود در بروج برق و بجای باران خشکی بر سر و بسیار باران در وسط است چنانچه بوطر و باران ساکن به قریب آن قوی و ناکاه و اگر دلیل باران در سلطان باشد بارانی بود می که در دست هوا و اگر در باشد سنجی غالب بود و اگر در عقب باشد باران سخت باشد و ظمت هوا و اگر در جلو بود و در عقب را نهد پیش از باران و در حوت بر این از باران همانست دلیل با در نعل با دای ضرب کنند و زور سرد و اگر بمرح بود دای سخت و زور و باران نافع آید و اگر زهره باشد با دای خوش و زور نرم و معتدل مایل بخشکی و عذاک و قدر احکم همین است و اگر با عطر رد بود با قوی جهد و اگر بمرح نیز باشد آن باشد رعد و برق و تندی باران باشد و جهت با جهت عرض گوگب بود و نعل بوقت تجویز مثل آتشی از کمره کم کند و مرخ افزاید و در شش در سر با بفرآید و مرخ کم کند و در هوا آن هوا را سازد و مرخ خشک کند و در آبی هوا را سرد سازد و مرخ کم کند حلول نعل در بروج با دای و آبی سرد و حله و بجای روبرو اغلیظ مطلق صادر کند و اگر در شش با دای معتدل مفید به آید و از مرخ با دای و کمره سوم مفید پیدا شود و از حلول زهره باران معتدل بسبب در سبب لاناقلاب بود و از عطر و دای سخت و ابر و باران شود

انتقال

و انتقال نعل از بروج خاکي دليل سرو و برف و حلیه باشد در بروج  
مشاکه و مطالع اجتماع و استقبال بخند اند سابع و همان نشان نعل جمع  
دلیل زنده است خاصه که زمان فایده باشد هرگاه که وقت تجویز نعل  
قرزاید چنانچه در سر و صاعد در راج یعنی در کمره دوم و چهارم باشد و میان طالع  
و عاشره در ربعی که نظر او باشد دلیل بسیاری آنها بود و در آن سال  
یا آنکه بر صده این بود دلیل نقصان آنها باشد هرگاه که مرخ صاحب طالع  
و او در وهم یا میان طالع و عاشره در بر روی آبی و گوگبی از گوگب باران  
بعد از فصل نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آنها و سخن آنکه اگر برین  
صفت باشد و با بط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین یا قمر بدین صفت  
باشد همین صفت را بر پیر آید اما کم ضرر بنده اقبال و زهره و عطارد  
از ثلث خاصه از بروج آبی دلیل بر باران و رعد و برق و قوی تر  
آنکه قریب نعل جمله در بروج با در حد و مرخ یا نعل باشد بودن قمر  
یا عطارد در حد و نعل هرگاه که مقابله با اقباب یا زهره یا نعل  
دلیل بر آنت خاصه بوقت تجویز اقباب میزان یا در سبب کم و زجر  
و ماه متصل باشد یکی از سعدی دلیل کثرت بارانت در آن سال و  
اگر مجموع با هم در بروج باران باشد و از اقباب مشرقی باران در اول سال  
بیشتر باشد و اگر یکی منوبی باشد و دیگری مشرقی و هر دو در جهای آبی  
هم در اول سال و هم در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف خاصه  
که قمر متصل باشد بهر دو یا یکی از هر دو دلیل با و هر بروج باشد  
و مشرقی و عطارد اقبال این دو گوگب خواه بدات یا خواه نعل

نعل در بروج آتشی زبا ده کند در کمره و کم کند در سر و جانب او بر نعل از بروج آبی میفرآید در سر و کم کند از کمره و این فعل در سبب بروج ظاهر بود آه و آنرا ظاهر تر همانست و لیل باران بر نعل بارگی و ورعد بود و بیشتر می بود در بروج برق و بجای باران خشکی بر سر و بسیار باران در وسط است چنانچه بوطر و باران ساکن به قریب آن قوی و ناکاه و اگر دلیل باران در سلطان باشد بارانی بود می که در دست هوا و اگر در باشد سنجی غالب بود و اگر در عقب باشد باران سخت باشد و ظمت هوا و اگر در جلو بود و در عقب را نهد پیش از باران و در حوت بر این از باران همانست دلیل با در نعل با دای ضرب کنند و زور سرد و اگر بمرح بود دای سخت و زور و باران نافع آید و اگر زهره باشد با دای خوش و زور نرم و معتدل مایل بخشکی و عذاک و قدر احکم همین است و اگر با عطر رد بود با قوی جهد و اگر بمرح نیز باشد آن باشد رعد و برق و تندی باران باشد و جهت با جهت عرض گوگب بود و نعل بوقت تجویز مثل آتشی از کمره کم کند و مرخ افزاید و در شش در سر با بفرآید و مرخ کم کند و در هوا آن هوا را سازد و مرخ خشک کند و در آبی هوا را سرد سازد و مرخ کم کند حلول نعل در بروج با دای و آبی سرد و حله و بجای روبرو اغلیظ مطلق صادر کند و اگر در شش با دای معتدل مفید به آید و از مرخ با دای و کمره سوم مفید پیدا شود و از حلول زهره باران معتدل بسبب در سبب لاناقلاب بود و از عطر و دای سخت و ابر و باران شود



خاصه از برجهای بادی تا هر یک در حد خود باشند با یکدیگر و اگر تریج  
 با ایشان باشد برق و صاعقه و باره ای شده باشد خاصه در قوس و آن  
 زحل باشد با دوی محبت زود و سرد در آنرا که در قوس دفع و توانی  
 نجوم و که آن دایره باشد که بر کرده و افتاب به یاد و گاه باشد که بر  
 ستانی بزرگ تر به یاد و از ارض خوانند و آن در آنرا وقت  
 دلیل با راست کرد در ضمن افتاب نظر از رنگ باشد با لوتی حرکت  
 زنده و شعاع افتاب کشیده باشد دلیل با دوی سخت باشد در حرم  
 ماه نظر کند اگر غلیظ و کثیف کرد که با طر شرف و ده از نظر غایب  
 کرد و در عقب آن بزودی باران قوی برود و اگر کج باشد آن  
 با طر کرد و در حرم آسمان به یاد از عقب آن با دوی محکم جبهه  
 و اگر تجمعی مضمحل کرد و دلیل خود بود چند روز آفتاب قوس دفع  
 که آنرا گمان رستم گویند و قوس نام دیوسیت که گمان را بدانی است  
 و آن عکس شعاع نری باشد که بر هوای تر و لطیف افتد و همین عکس  
 جانب نری باشد و اگر پیش از افتاب به یاد باشد بارندگی که و اگر  
 پس از باران به یاد باشد و بلکث دگی هوا باشد و پیشتر از آنکه  
 اربعه به روز نری کند آسمان صافی و در فشان بود و دلیل خود است  
 و اگر سرخ بود با جهان بینمایه حرکت میکند و آن سبب توجع است  
 باشد دلیل با دست و اگر سیاه نماید یا بر نری باران آید و اگر کلب  
 کبک از نوابت بزرگتر از آن غایب که مستند با وجهه و قوس  
 فرو شده با افتاب و بر آمدن او و اگر در هوا ابر باران سرخ باشد

در حد  
 در حد  
 در حد

طالع

در حد  
 در حد

طالع مهم با وجهه اما توانی نجوم آن استراکان باشند که شب بیکدیگر آید  
 اکثر آنستند که زود باید بنویسند آنها را شهب خوانند و بعضی را که بعضی  
 هر یکی جنبی آید مانند حوض یا سپری یا ریش یا چون قوس افتاب چون  
 قوسه یا او چینه یا سپری یا کیمو نام و دیگر انواع و نام هر یک مناسب آن  
 شکل باشد القصد از این جمله دو لغت است کس و مژگنند که یک آنکه شعاع او  
 بجانب سماں بود آنرا زود و از آن خوانند یعنی کیمو نام و دیگر آنکه شعاع  
 او بجانب زمین بود او را زود و از آن خوانند یعنی دم و آنه و این هر دو در  
 وقت و خرابی و قتل و قتل و فقدها ظلم و اشراف و ناراحتی و بیماری و با  
 و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شکست  
 و محن باشد و آفت هلاکات آن بر جی بود که در دوی به بر آید و آن  
 مملکتی که بر سمت سر ایشان باشد و اگر کس که آفت نراده است از کجا مجموع  
 گفته اند که اینها دلیل شرمنه آنچه بنده و به است در سنده است و غایبانه  
 محرم و والدین طاهر بر سمت راست نوم امیر بنویسند که بدان جانب بر  
 و ابله درم آید به معرفت و آنچه کرد و قتل و خرابی و ابر و سایر  
 و قریب سال در آن مملکت بعد از آن هفت و قتل میان او و فرزند  
 او بود تا عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات بود  
 دخانی است سبب پوست هوا و پوست هوا سبب خنک مزاجها و خشکی  
 مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلا و امراض در بدنها و قتل آنها  
 و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب استیلا و امراض در بدنها و قتل آنها



سبب است که نما و خلائق بقضای آنها سبقت نباتات و قوت دارند  
 شکلی دیگر بدیدارند و نور و تابید در دوران ناحیه که دیده باشند البته  
 مکی فرود رود و فتنه پیدا شود بسیان و لابل اسرار از علا و رخص احوال  
 اصناف و جنونگی احوال هر یکی از کواکب مسر و منوی در صورت طلوعها  
 و قمر و صاحب ظرف و مواضع این پنج کواکب خداوند خانه هر یکی کند  
 و عمارت عطا بدین جمله از تقوی تراجم است و مواضع سهام  
 و صاحب بیوت و اشراف مواضع ایشان و نظر سعود و نحس بدین  
 نگاه که این اول قوی حال باشد خاصه بقوتها و ذاتی دلیل بر عزت  
 و رواج آن جنس و متاعی باشد که با ایشان منسوب بود و بودن دلیل  
 در او و او را در وی قوتی را با تر باشد چون خانه و شرف  
 دیگرها دلیل نزد آن متاع باشد اما عزیز بود و مردم طلب آن کنند و آنکه  
 در وی شلای ضعیفی باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلائق آن  
 کمتر انتفاع کنند و کم حاصل آید و در رابل عبادت حاصل باشد و در رابل  
 ناباقت خاصه ساقط و بی اعتبار عزت و خواری از قوت و ضعیف  
 توان دارند و آنرا آن کواکب ساعد باشد و در فلک اوج باشد و بی جنبی  
 در عرض و زاید در مسیر رخ متاعها و در هر گاه از ترا بگذرد و آنکه باطل  
 راجع و بطی باشد روز به روز متناقص گردد و در هر برجی که مسود  
 و قوی حال بود آن جنس متاع که بد و منسوب بود عزت باید  
 و برعکس در تواناها بروز کواکب متاعها که مدلول ایشانست  
 از سعود و بنایی و حیوانی و صنایعی مجموع گفته شده است چون دلیل

سبب است که نما و خلائق بقضای آنها سبقت نباتات و قوت دارند

و در هر گاه از ترا بگذرد و آنکه باطل

بر یکسبب منافع دلیل شوند با اتفاق آن متاع در کشتوی افتد باز از یکسبب  
 و اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بکسانی ولادت کنند و بعضی با زاری  
 مزاج هر کدام که قوی تر باشد حکم هر وی باید کرد و آنرا نیز میگویند نتوان کرد  
 در توقف باید در نشان اما بدانکه مختلفه آتشی و طبیعت بر فطرت و آنچه از روی  
 سازند و جبریات و چهار بابیان و متغیبه خاصی بر بنیادها می نرود از این بر وی  
 غالب بود و حیوانات و معدنیات و متغیبه با دنیا بر حیوانی چون برده و  
 طبع و سنور و هر چه در اجناسی صنایع و متغیبه آبی در اجناسی گوئی و از  
 جواهر و حیوانات آبی و بنایی که مزاج آبی بر وی غالب بود و در کشتی  
 در طلوع اجتماع یا استقبال بود که مقدم بود بر دیگر طلوعها و او مستول  
 بود بر آن طالع و مفضل بود بر بطلع با بنابر و چهارم و صاحبش بری  
 از نحس و دووم و خداوندش مسود و بر بطلع مزاج دلیل از زاری و  
 فراخی نعمت باشد و آنکه لابل منخوس و ساقط باشند از یکدیگر  
 با بیشتر دلیل علات و قوت باشد زیرا که طالع و رتبه وی خلائق است و دووم  
 رتبه بی و سهم السعاده دلیل آنست و چهارم و رتبه بی دلیل کشت  
 و ارتفاعات و پنج و رتبه بی دلیل علات و مشتمل و بیاج است  
 و رطل دلیل قوت هر یکی و دلیل قوت مدلول باشد و برعکس چون در  
 طلوع نده مشتمل مشتمل باشد و نیک حال دلیل خصب است و آنکه رطل  
 بود دلیل قوت عظیم بود و کونیند در حمل و سه و دو و وجهی دلیل  
 قوتند و تنباهی میوه و جوز امیاج است و باقی دلیل خصب و جزیلی  
 از صفت و ثنابت دلیل غله و طعام آمد چون مسود باشد و دلیل

دلیل مسود و قوت



و اگر منوس بود دلیل یکی چون رطل و منوس و معلومی وقت تو میر  
 در عقده ذنب باشند دلیل قطب است خاصه در آن منوس که بدان برج  
 منسوب است که عقده در وی باشد رطل در طالع سال دلیل برج و عقب  
 طالع این است خاصه که مع ذنب باشد و اگر آن عقده رطل و منوس در یک  
 افتد دلیل برج و قطب است در ناحیه آن برج و دلیل آنرا این منوس بودن  
 دلیل چنین آن مقوله است بوقت مطلوب در طالع یا عاشر یا جادی شتر  
 خاصه که بر برج و تد باشد و بودن و بیت در شرف خاصه که در برج شرف  
 باشد و صعود و بیت در فلک اوج یا فلک تد و بر و حرکت کبر  
 و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمال و بودن  
 در برج مقیم الطوع و صرف و بی از کثرت الشعاع و دلیل بر از زانی  
 بودن کوکب لیل در نیم و سیم و بیسوط خاصه در برج بیسوط و کبط  
 بودن در فلک اوج و تد و بر و بلو بر و نقصا لافور و عدد و حساب  
 و عرض جنوبی و بودن و بی مقوم و برج موعود الطوع آه بودن دلیل  
 در روم و دوازدهم و هفتم و نهم دلیل بر در طالع است در هر چهارم  
 دلیل ثبات هرگاه که کوکبی موصوف باشد بصفت غلا و سهمی در وند  
 باهیل و بیت یا شرف آن کوکب افتد مناسبتی که بدان سهم منسوب  
 بود که آن و اگر سهم در مساوی یا دلیل بود از طالع و در بیسوط کوکبی  
 خاصه که بیسوط و صاحب بیت یا بیسوط وی موصوف بصفت است  
 بود در موعود جنس شعاع ارزان کرد و اگر کوکب دلیل در طالع باشد  
 سبب کردی فعل مردم عام باشد و اگر در روم بود سبب جمع آوردن

دلیل بر در طالع

در موعود جنس شعاع

دلیل بر در طالع  
و ثبات آن

حکام چون کوکب  
دلیل بر در طالع

بسیار

جهت که بی و در نیم سبب کثرت حربه بر بود در ششم و هشتم سبب  
 شدن شعاع بود و در سیم و نهم سبب نقل نقد بود یکی دیگر در چهارم  
 منع مانع بود و در هفتم سبب حربه بر بود و در دهم سبب سلطان  
 بود با بر وسط او در طالع دهم سبب کثرت شعاع بود و چون ششم و نهم  
 در هر جز آن رسد در طالع آن وقت نظر کن آنرا با قایل تد بر اول  
 که رطل و بیت است قریب باشد میان راجح و سابع بود دلیل از رطل  
 بود و اگر آن تحت الارض بود دلیل کند بر که بی خاصه متصل باشد کوکبی  
 که دال بود بر غلا و او در تد بود مخصوصا که ماه میان طالع و اوج بود  
 و اگر فوق الارض باشد دلیل کند بر از زانی خاصه که میان عاشر و طالع  
 بود قوی تر آنکه متصل باشد کوکبی که دال باشد بر عرض بودن رطل  
 و برج منقلب لیل اضطراب اسعار بر دلیل بکرانی در برج ثابت  
 که این کینه خاصه در دلو و ثور و جوز جدین از زانی خاصه در طعام و  
 بر حوت و سبب میند اگر قایل تد بر کوکب دلیل قوی حال و نظرا  
 از افق تد بر قبول کند و موصوف باشد بصفت غلات که آن  
 شود و شعاع منسوب به و اگر ضعیف بود نظرا را در کند ارزان آن  
 خاصه که موصوف بصفت رخص باشد و اگر صاحب طالع در او تا دایم  
 او مشرقی و در جنوب خورشید بود و خلاقی طلب طعام کشته بحر صام  
 هرگاه که در برج کثیر المطلاع بود منزها بالا گیرد و اگر در برج کوتا  
 مطلاع باشد بر عکس بود او تا دلیل زر و شش انگ اند و بر دلیل



بصاعت که او ناد مسعود باشد ز غریز کرد و بصاعت خوار و اگر نخوس  
باشد بصاعت عزیز کرد و زرخوار و اگر مسعود در خوار باشد بصاعت  
عزیز کرد و عینی خوار و اگر نخوس در خوار باشد عینی عزیز کرد  
و بصاعت خوار چون شترکی راجع کرد طعام عزیز شود چون  
مستقیم شود بسیار کرد و خاصه در بروج اراضی هرگاه که قمر منفرد  
شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تخم می باشد و متصل کرد مسعودی  
بصاعت کران کرد و اگر به خسی پیوند از آن شود حلول حاصل  
بیزان کران شود هر چیزی که آن را بیکل و تراز و فروشد از خط اول  
که در میان شرف و مسوط باشد کران کرد و در نصف دیگر از آن  
حلول حاصل در دفع آتشی از چهار پایان زیادت شود و اگر آرد  
در هر حساب اناقص شود بهما و ایشان ایشان کوایی که دلیل باشد  
بر کرانی اگر در طالع باشد آنکه در چهارگانه باشد در میان  
و اگر در استخوان هفتم باشد در ضلع و اگر در چهارم باشد در میان  
و چون دلیل غلا بصاحب طالع متصل کرد مسعودی که در روز  
اقبال خاصه که هر دو دلیل کشند بر غلا و اگر بگوئی متصل شود  
که دلیل کند بر عرض یعنی رجب طالع مسوکا شد شود ظاهر که هر دو  
دلیل کنند بر عرض بیوستن صاحب طالع یا صاحب بیت او بگوئی  
که در وسط است باشد دلیل کرانیت و سخن آنکه هر دو را بداند  
در کیم و حساب و اگر ناقص باشد نه تنها اندک زیادت کرد  
و اتصال به بعد از اجتماع و امتلا بر صل و او معاخذ باشد

دلیل است

در فلک خاصه در تمام چهارم بود که بعد از استقامت باشد دلیل کران  
شدن چیزی است که بیروج نزل و اصل منسوب به هرگاه که دلیل کران بدست  
عاشد رسد یا در ربع شرف یا مستقیم کرد و یا سبک و نصف یا آنها آید  
و یکی به ربع عالم شرق یا در ربع شرف یا بدست قایم بر مقبول رسد  
نسخ چیزی زیاد کرد و اگر دلیل کران بدست هر دو یا بدست از آن  
یا در ربع ماقط یا بدست راجع یا صاحب رسد یا راجع کرد و با کران  
ادکمه یا آنها آید در بی بدین در چهار ربع یا در ربع قایم بر هر دو  
نسخ چیزی از آن شود که هرگاه که دلیل بگوئی رسد از آن که خط اول  
نسخه تازه کرد و اگر در این وقت متصل شود بگوئی که موصوف باشد  
بصاعت غلا که ای کند و اگر موصوف بعد بصاعت از آن از آن  
کند و حکم قمری چنانچه باشد یعنی چون بر کرانی رسد از مرکز ربع در  
نسخه تغییر می دهد یا در مکان کران و از آن در چهار ربع بود که  
دلیل در وی بود و اقلیم و مندرک کران ناصبه و منقلبه آن سبع چنانکه  
در قانون معلوم شده است و این دلایل اگر بوقت قرنها بود اند  
ایشان عظمت و مدت آن بیشتر بود مانند خط مصر بزمان بوسف علیهم السلام  
و حسب ساد و بیان دلایل امراض و علل صحت و کیفیت هر یک از طالع  
نفسه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد اگر این جمله نخوس  
باشد دلیل بیماری عام بود خاصه که نخوس با حراق یا مبوط یا غیر  
باشد و اگر مسعود باشد دلیل صحت و سلامتی خلایق باشد و نخوس  
طالع و ششم و هشتم بشماره نمانند و ذنب دلیل بیماریها و در کران

در وقت اوج است

در وقت وضع کران از آن

در وقت اوج است

در وقت اوج است



خاصه که کوس صاحب ششم و هشتم باشد هرگاه قمر در طالع بهم نخوس  
 کردند در فصل بخند از ششم و لیس جاری عام باشد و اگر بخند او نباشد  
 هشتم مفضل کردند موت عام بود خاصه که رت طالع و قمر هر دو در ششم  
 و هشتم نخوس کردند نظر فصل بسهم الغیت و سهم السعاده بعد اوت  
 دلیل مرگت سلامتی قطره و دلیل علاج بیزیتن بمان است مرگت  
 و مرگت از مزاج صاحب ششم و هشتم بود چون نخوس کردند گوئی  
 کس که در این هر دو خانه باشد اگر زحل بود از ظلم و تنگی و امراض  
 مفرد مزمن باشد و اگر مریخ بود از قتل و طعون و امراض و موی  
 و اگر ششم خانه زحل بود موت بر آن و بنه گان و سبایان و دوران  
 دستوران بود و اگر خانه زهره بود موت بزنان و مطبان و سواده  
 زنگان باشد و اگر خانه عطارد بود موت کودکان و مردم زبرد  
 و طوبی بود و دیگره ملاقیس چنین باشد بگردن و اگر ششم برج مهر  
 باشد امراض در سردی رخ بود و در کوفتندان و اگر در ثور باشد  
 امراض در گردن و خلق باشد و کافر و اگر در جوزا باشد امراض در ریه  
 و بغلها و در نوخاستگان لان و سایر برود را قیاس همین است  
 و اگر در ثور باشد این برهما باشد همین اثر متوجه است و اگر در وقت  
 قرائت حکم کنند طریقی بعلم اینست اما وقت بهار و موت  
 آنها بود که آنها طالع سال باشد طالع و هیچ قران ششم  
 و هشتم رسد و رسیدن لبر و دلیل این معنی بجرم کوس در رسیدن  
 صاحب ششم و هشتم و رسیدن آنها کس یا جرم کس یا این

در صورت صنفی زنی  
 و موت بعد

در صورت و ششم

و خانه

دو خانه در رسیدن آنها یکی از این یکی از این دو خانه و مراکز دلیل بار  
 و صحت مزاج هوائت پس مراعات دلیل هوا و وجوب بود خاصه بر  
 عاشر زیرا که عاشر دلیل هوائت پس همچنان دلیل جاری و صحت تر باشد  
 دلیل هر چه فتنه و امن و آرام و کیفیت مرگت از کسین و عطارد است و نظر  
 عدالت میان این کوکب باشد خاصه مقابله کسین و دو هم حرب  
 و موصل فتنه مکان این دلیل باشد آشناس دلیل سلطان است و وصل  
 دلیل ملک که خانه اش قدیم باشد بیشتر دلیل جرم و مایگی که دلیل حق کند  
 و هیچ دلیل فتنه و حرب بود دلیل صلح و امن و قمر دلیل رسل و عطارد  
 دلیل مکانات عقوی فراجها و زهره مزاج مریخ و ضعیف کردند  
 اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه ناقص مزاج هرگاه که مریخ در زمان  
 قران یا در طالع سال قران یا در طالع سال عالم یا فصل یا جمیع و استقبال  
 که سابق باشد بر این بر طالعها نوری از علوی بیاید بگری دهند و عطارد  
 ناظر بود مریخ و زهره ساقط بود از روی در مدت آن طالع حزنی قائم  
 کرد و میان ملک از ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی حق کند  
 اگر منتهی نیک حال بود و الا بر طبل باشد خاصه که مریخ در ردی باشد  
 و بظرف عدالت زحل علامت چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر  
 مریخ بذات خود نورد و منتهی بر صل میباید آغاز حرب از خارجی  
 باشد بذات اگر نور زحل باشد مریخ میباید آغاز حرب از ملک بود

در صورت حرب و ششم  
 رین آرام

در صورت وضع حرب



بذات و این نقل بود که کسب منفی بود مانند آنکه منفی اول برج باشد  
 پس یکی از علوی پس دیگری را آغاز بود هر کسی بود که از جنس منفی بود  
 و اگر منفی دو باشد هر دو مرتب را بپند پس یکی نور زحل باشد پس دیگری  
 دیگری نیز شده بی زحل آغاز شده از هر دو جانب بود لیکن بواسطه  
 دو کسی که از جنس آن دو شده باشد اگر اتصال مرتب بر نقل واقع شود  
 با دفع طبیعت باشد ظفر ملک باشد خاصه که زحل قوی حال باشد  
 عظیم اثر و قوتها در قوت و ظهور چون در خاصه عاشره و انقضا  
 در شرف و صعود در افلاک و کمال شدت و مستقیم بود بر مشرقی  
 از انواع استغلا یا در خانه نیری باشد با مقبول بود از هر دو نیز با  
 عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع چه چون این مجموع دلیل غلبه  
 اند و اگر اتصال مرتب بر نقل اتصال رود و انکار بود ملک مغلوب  
 کرد خاصه که زحل ضعیف بود بصفهها و عظیم اثر و صفهها سخت و  
 منحل چون سقوط از طالع و نیرین و هبوط و وبال و زوال او و اوقاف  
 مغرب در جهنم و مانند اینها در این حال مدبر آن بود که متصل شود  
 بصاحب شمس یا عاشر خویش یا از ان طالع بود و اگر مرتب در دو از ان  
 بود گرفتار کرد و در سیم و نهم بگیرند دو در نهم باطل کرد و اگر مرتب  
 در خانه نهمی بود قوت خاخر را ببرد و در خانه زحل و قوت مقیم را  
 بود و اگر نظر مرتب بر نقل بعد او تا باشد گشتن در ملک پندیده بود  
 و اگر بولات بود گشتن گشته باشد و حرب بر وی اسکان شود و اگر

زحل در برج کثیر طالع بود بسیار نر زنده یا تیر سنبه بر پیوند داشت  
 بر و زشتی ملک پندیده بود خاصه خداوند برج منقل بودی و اگر عکس این  
 باشد حال برخلاف این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وندی باشد  
 یا بقر پیوند در این موضع ملک در حرب یا ببار بود و اگر نه بگیرند و اگر طالع  
 ناظر باشد بر نقل در نهمی است یا ایشان ملک با مکر و حیل بود و اگر ان نظر  
 قبول باشد آن مکر و حیل حکمائی برسد و الا نرسد و اگر زحل در برج در  
 باشد خاصه در قوس و مرتب از وی منفرد کرد ملک با نجر باشد و اگر  
 زحل مشرقی بود یا در ربع مشرقی بود یعنی در بیان طالع و عاشره ملک  
 جوان بود یا در ربع غربی بود ملک بر بود چون حال ملک از زحل در  
 حال خادمی از مشرقی باید دانستن یعنی همین طریقه و اگر مرتب در برج  
 ثابت یا در وند باشد حرب در از گشته خاصه که زحل نیز در برج ثابت بود  
 و هر دو گرانند و پندیده و اگر در ربع دو جسمین بود حرب کمتر کرد و اگر مرتب  
 منفی باشد زود سیری شود خاصه که مرتب سبک و پندیده و سرعت بر مرتب  
 دلیل گشته که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود و پندیده و دلیل  
 نشاءت شدنی حرب با دت شدن مرتب است در قدر و در نور  
 و عدد بودن او در برج در از مرطالع و شمایی و دلیل تفصالی  
 حرب ضد این صفهها است و دلیل شدت حرب صعود مرتب است  
 در افلاک و افق شرق و قران وی بار پس دلیل حمل حرب  
 و هبوط وی است در افلاک و افق غرب و مجامدها و ذنب حرب



دلیل که اتصال عطر رویت با مریخ مجامده ذنب دلیل استعدا مریخ  
بعد بی مجامده با دلیل صلح اتصال شدنی و حلیت بودت بنیاد  
با نقل گوئی سوسه و سقوط مریخ از اژدها قوی شدن مریخ ممود  
خاصه مریخ زهره در او مکر و اتصال عطر در وبال لبث ن  
قوی شدن حرب بودن مریخ در او تا خاصه که راجع کرد که  
در طالع باشد قتل رعیت بود و اگر در عاشر بود قتل سران سپاه  
و اگر در هفتم باشد غارت و اگر کنند و اگر در چهارم بود هر اس  
و هر نیک بود و اگر در نهم حرب فتاب مریخ بود قتل بسیار بود  
و اگر همین حرب را و نماند باشند بنظر عدالت بخین دلیل بسیاری  
قتل است و صاحب طالعی آن طالعها که قران با طالعها نماند بنشاید  
طک مقیم است و مردم نماند صاحب هفتم دلیل خصم و خارجی پس  
حال هر دو بود با مریخ همچنان کوشش باید داشتی که حال مریخ داخل  
و منزلی یکی از این دو یکی سفق باشد و سفل را و حرب است  
اگر نسبت که علوی را بدان سبب که از امور دولت است و هر مس حلیم  
در کتاب سلسله حکم میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد نسبت  
و از ده اسد و نماند عقرب جنوبیت و از درجه عقرب تا ده درجه دلو  
غریب است و از ده دلو تا ده ثور شمالیت چون مریخ در ربعی از این  
ارباع باشد اهل آن ربع در هر حال آید زیرا که مریخ با ران ایشان  
دهد چنانکه در در ربع مغرب باشد در قمار با حق او غایب

دلیل صلح

و ابو نصر مظفر اغثنی که یکی از علماء احکام است میفرماید که من بسیار تجربه کرده ام  
و این حکم را است آمد و بنده در دو حرب آن مردم چنین بود یعنی که سخن  
اینها خطا نشود و مقابله بخین همیشه دلیل نماند است خاصه بوقت تحویل  
ترانکه از برج منقلب شده و اگر مریخ سال حده باشد یعنی رطایع  
سال چون راجع کرد در هیچ سوسه با نظر بنویسند بهیچ فتنه نماند بنظر عدالت  
مریخ با سهم استعاده و سهم اغیب با دو سوسه کم حرب فتنه و آشوب  
و قتلها و ضررها ظاهر کرد و اگر رطل بیجاکی مریخ و با و تنگی و ظلم بسیار  
آید و اگر هر سه علوی در یکجای باشند بوقت تحویل در شهرهای آن ربع  
حرب آشوب بجز ده کومات آن ربع را نماند رسد و اگر شایسته را که  
مریخ بخین دانه با مریخ بر در طالع افتد با رجه عاشر یا در ربع  
مریخ در فتنه ظاهر شود و در وقت حرب حال ملک از طالع دولت  
یا از طالع جلوس و طالع مملکت و طالع اختیار ایشان بگیرد یعنی این  
دلیل فتنه و اگر از اژدها این طالعها باشد یا آنها را عاشر یا آنها را طالع جلوس  
او به کسبی رسیده بود خاصه مریخ دلیل زوال دولت آنکس باشد چون  
مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل ششون آورد و فتنه کند در نهان مکان  
حرب شدنی آن ربع بود که مریخ در وی باشد با نظر بهیچ بنظر عدالت  
با نماند ربعی که محس در او باشد و ربع مریخ از طالع است تا عاشر و جنوب  
ارغانه است تا سابع و مغربی اشباع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع  
و افاز حرب از جهت ربع مریخ باشد و عرض در از راجع قابل ندید

دلیل صلح طالع



مریخ زمان حرکت وقت رسیدن آنها و طالع قرآن یا برج قرآن یا  
طالع سال باشد بجز مریخ یا به معنی خاصه بعد اوت وقت رسیدن  
مریخ است بدرجه وندی خاصه طالع و عاشر و رسیدن آنها دو مقابله  
کسین است بجز مریخ و با مقابله و تریج یکی از دو کسین اگر چه بجز  
از دو تر رسد از آنکه بمریخ مگر که راجع باشد یا بولدی رسد از اول  
طالع و حرکت بمریخ آنها را بنام مثل حرکت وسط افتاب باشد بر تو  
بیان احکام آنها و طالع قرآن و برج قرآن در پیش گفتیم که طالع  
قرآن اصغر اصل است بر نسبت با طالع ثلثه پس دلیل او اصل است  
بنسبت این دلایل و هر سال طالع و برج قرآن را بکبرج حرکت دهند  
جهت آنها و صاحب آن برج در سال خداه خوانند و او را ترکی  
عظیم باشد در احکام سال و همچنین صاحب و رابعی از سال  
قرآن ابتدا کنند صاحب برج قرآن و طالع قرآن سال خداه  
باشد و اتم صاحب دور اما سال دوم سال خداه گویند باشد  
که صاحب برج دوم باشد چه آنها در دوم رسیده باشد و صاحب  
دوم دور گویند باشد که طلکش شبیه دو گوکب و همچنین تا سال  
سیزدهم آنها همان برج رسد و سال خداه همان گوکب باشد و سال  
هفتم دور همان گوکب اول باشد تا آنکه که قرآن دیگر واقع شود  
و انقیاب این دلایل آنست که نظر کنند در زمان قرآن در گوکب برج  
و بیوت و سهام و دیگر دلایل معادلات و نحو آن وقت و قوت و ضعف

صاحب

سید

هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال آن دلایل و برجی که مورق  
اصلند یا مخالف آن اگر موافق باشد آنچه در زمان قرآن اقتضا کرده باشد  
در آن سال در غایت کمال باشد از نیک به اگر مخالف باشد بقدر مخالفت  
آن اثر تفاوت کند مانند آنکه اگر سعد و معاد بر هم باشد و در آن سال  
همچنین ولادت کند بر کلاس سعادت مدلولات این دلیل و اگر مخالف معاد  
باشد و در آن سال نیز همچنان باشد بر کمال شقاوت مدلولات  
آن دلیل و اگر در وقت قرآن نیک حال بود بخشد و اگر نیک بر حال باشد  
بقدر ضعف و بد حالی شود آن دلایل رنج و اندوه گشته و بعب و اگر  
در اصل بد حال بود در این حال نیک حال باشد بقدر قوت  
و نیک حالی راحت نماید بخشد و اصلاح باز آید زیرا آنچه در اصل  
اقتضا کرده باشد چون نیز آن اتفاق گشته آن معنی ظاهر شود و استوار  
تر باشد و اگر مخالف گشته فرع اصل در آن چیز نقصان بد آید  
با در قوت جان و بفعول بنا بد ظاهر تر زمان برای این معنی آنکه  
بگو که آنها و برج قرآن با طالع قرآن با طالع سال قرآن بدان برج  
باید آن دلیل رسد یا آن گوکب که دلیل بود سال خداه که در این صاحب  
دور و میگویم که آنها و آن دلیل که مطلوب باشد برج قرآن با باو  
طالع مذکور رسد زمان ظهور تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا  
کرده باشد و وقت موجود شدن مواجبه بود که در اصل وعده کرده  
باشد بعد از تقویم این مقدمه هر گاه که مستحق یا مستول بر جزو قرآن



یا طالع قرآن سال خدا کرد یا صاحب در دلیل قوت ملوک و اکار باشد  
که در آن قرآن ظهور کرده باشد خاصه که بوقت بزنی قوی حال باشد و مسعود و ضا  
اگر فصل مستطاب باشد و در اصل قوی حال و لالت کند بر عظمت و بزرگت ملوک  
و اهل آن دولت خاصه که در این وقت بزنی قوی حال باشد فراخی نعمت  
و اسایش خلیاتی بود فکلیف که مسعود و ناظر باشد و اگر در این وقت ضعیف باشد  
و بنظر عدوات ترجیح ناظر دلیل اندوه سلاطین آن دولت باشد و رنج کار  
و حیرت خلیاتی از غنم و تنگی و قتل و حرب انواع محنتها خاصه که در اصل  
بزرگ ضعیف باشد و اگر مستطاب تر باشد و در اصل و فرع نیک بود دلیل  
از بزرگ دولت و جاه صاحب دستان باشد و رفاهت و ایمنی خلیاتی  
و اسایش معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل بد باشد  
دلیل نقصان دولتها باشد و برایشان مردم خاصه که در این وقت  
بزرگ ضعیف گشته باشد و اگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توط  
گشود و قوی تر آنکه اینها با اصل رسیده باشد و اگر جزو قرآن بزرگی  
رسیده باشد و گویند بوقت خیر است که باشد از منسوبت گو کتب  
یک از معارف اهل آن دولت را آسید همه چنانکه اگر مرجع باشد از اول  
و لشکر با و اگر زهره باشد از خواجهین و زنان و اگر شتر بی باشد  
از روز را اعیان و اگر افتاب باشد از ملوک و حکام و اگر عطارد  
باشد از کتاب اهل دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان  
و اگر گوکب استعیا باشد صاحب دولت آسید همه و جمیع قرانات

احکام

احکام همین صابغ باید کردن لیکن هر قرآن که بزرگتر باشد بخش قوی  
تر باشد چون آنها بدوم ربع و برج دو م مسعود در اصل و فرع  
و سال خداه قوی حال و صاحب دور مسعود و نیک حال خاصه مرانی  
هر چه طالع فرع باشد دلیل بسیاری و خوار و کسب مردم باشد و هر چه  
عیش و وقوع معاملات بجز در وراج بازار و مسعود و دست مردم چشم بکند  
و سلامتی احوال خلیاتی در میدان غایبان و اگر مسعود دلیل بد حالت باشد خاصه  
بر غنم این بود و اگر آنها بجز سوم مسعود و مسعود و سال خدای  
صاحب در نیک حال باشد و دلیل سازگار رسد میان برادران و خدایان  
و کثرت نقل و تقابل بر وفق خاطر و حسن اعتقاد خلیاتی و تجارتها با دفع  
و میل مردم بجزات و طاعات نماید شملی تجویز علوم و رونق آراء  
ابرو علمی و اگر بد حال باشد حکم بر عکس بود میان خویش و بیوند  
حضورت افتد و انتقالات با اختیار و تجارتها بی نفع خاصه  
که در اصل بزنی حال بد باشد و اگر آنها بجز چهارم رسد و در اصل  
که گره مسعود و مسعود بود و در اصل و فرع دلیل بسیاری از غنم  
و عیادت باشد و سلامتی بنامات و کثرت ارتفاعات و اسوده  
مردم در امکان و با و اینها و اگر بد حال باشد در اصل  
و فرع و دلیل خدای مواضع بود و فساد ارتفاعات و مردم جلاء  
وطن بسیار کنند و اگر آنها به پنج رسد و دلیل قوی حال دلیل  
بسیار در نوالد و تناسل بود آمدن فرزندان نیک عقل و رسد  
اجبارتند و در رسولان جهت مصالحت و بسیاری علمات



و کثرت سوده و شادیهها و اگر بد حال بود عکس این بود و اگر آنها را  
 بر ششم رسد و دلیل آنکه حال دلیل صحت خلایق بود و علاج پذیرفتی  
 بهاران و بسیار برنج و شتر برده و چهار پاپان و ابروی آنرا  
 خلایق از غم و اگر بجا شد حکم بر عکس بود و اگر آنها را به غم  
 رسد و در لایب میکال دلیل بسیار ترس و وحش و غبت و غم  
 ازواج و شتر کما و صلح میان خصمان در میدان خلایق بمقتضای  
 و اگر در لایب ضعیف باشد حال بر خلاف این باشد و دیگر خانه ها  
 بهین قیاس باید کردن و هر چه که آنها بد رسد باید دیدن که از کدام  
 مثلثه بر حسب طبیعت آن مثلثه حکم باید کردن مثلا اگر بادی بود در  
 حالت سعادت بادی خوش و زرد و میوه بسیار بود و بهاران  
 صحت باشد و مردم مرفه الحال و فراخ اقبال گذرانند و اگر  
 بد حال بود حکم بر عکس این باشد و دیگر چنین قیاس باید کردن  
 در هر گاه که در جزو قرآن یا طالع سال قرآن خسوف کل یا کسوف  
 واقع شود یا یکی از این دو طالع خسوف یا کسوف افتد یا در آن  
 خانه قرآن بخشد یا یکی از یکی از اینها بد رسد و گوید  
 سلاطین و مکر و کت رسد و از باج کت رنج خاطر کردند  
 و مردم عزیمت رسد از هر نوع و چون در وقت قرآن در هر چه  
 که نیز لایب به چون آنها را رسد دلیل از دیار قوت ملک و قوت  
 آن دولت بود و از آن اگاه بود و توانگران و حکم سهم اسراف  
 همین است و اگر سهم الغیب بود و او مسعود دلیل اصابت تا بهر

و در بعضی

و راهها پسندیده و وقوع عدل و انصاف بود و در احکام و اگر محسوس  
 بود در احکام اظهار ظلم و ستم باشد در تیره خطا کنند و راهها  
 خلاف طایفه آیه بیان و لایب و احکام خسوف کسوف بعضی بر  
 که خسوف کسوف تحت الارض و اثر زمین در غم ایشان آنکه  
 اثر ایشان بواسطه انقطاع از ایشانست از زمین یعنی که ایشان را زمینند  
 اثر کنند و این مذمت نگسانند که میگویند که شعاع کواکب تابع جرم است  
 و خط از آنها میگذرد و این سخن فاسد است و خط بر هیچ شیعی  
 تسببات و ثقلیات بر زمین مرکز قطع نمیشد بلکه مزید آید و در  
 عطایای کجخانه است هر گاه که با ایشان این اشکال مشکوک شده  
 و جرم ایشان با اتفاق چهار قاع و قاع است پس کواکب شعاع  
 کواکب تابع جرم او باشد از این جهت معلوم شد که ایشان بذات  
 مؤثرند چنانکه اگر کوفی در طالع شخصی واقع شود یا در خانه او  
 خانه یا طالع بغض آنکس یا بعد لول آن خانه مضر است رسد و همچنین  
 در هر چه که واقع شود منسوب است آن برج را آفت رسد خواه این  
 شبیه این باشد خواه با لایب زمین و آنگاه بادی زمین باشد تا بهر  
 آن طایفه و کسوف عارض باشد خانه که در وسط است و باشد و بهر  
 بهر آنکه که ظاهر نزدیکی باشد اثر او در آنجا نسبت به بعد از تقریر  
 ایما مقدمه در معرفت احکام محسوس می شود که بنیاد حق فاعل و  
 قابل و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و معظم زمان فاعل  
 معرفت آن کواکب بود که در طالع در وسط کسوف و خسوف با تا به

و شرف است  
 و شرف است  
 و شرف است

و در بعضی احکام  
 و در بعضی احکام  
 و در بعضی احکام



کبیر و در درج طلوع و اتفاق نمیدان درجه بلایه نطق آتشی  
رسد و انزواست زیادت از انزواست و انزواست علوی زیادت از انزواست  
سفلی باشد و فعل مقیم قوی تر بود از فعل کسریج و فاعل مدبر خردمند  
و انزواست بر پیش از یک بود آنکه قوی تر باشد او مقدم و آرنده و  
دیگر انزواست یکسا و سازنده چنانکه در معرفت مستوی گفته شده است  
و کیفیت فعل انزواج مدبر دانند مانند آنکه در فصل خلاقی از انزواج  
مفرت رسد از انزواج ظلم و تنگ و خرق آرد و از حیلان استیلا باشد  
و الم رسانند و چنانها و ضرایبها بر آید و بدگشتی هو او سر ما و  
تاریکی و بیم امراض رود و فتنه در کوه باها و آفتاب زرع و زرع  
و االی بصهار و ظاهر شدن افعال اصلی خاصه که اصل باشد و اگر  
مشترک مدبر باشد مفرت گفته رسد و خلاقی طلب معاش کنند  
و بسیار از معروف و وقوع دعا و شرعیه در فتنی مردم بدله نقصان  
و تیرا که احتساب بسیار رسیدل میان علما و اجمه و منافقند درین  
و مذمت توفیق و حسنی با روی و اندوه اعیان و معارف آسب  
رود و ادبش و اگر سرچ مدبر بود قتلها و خصومتها افتد و در آن  
و مفدان غلبه کنند و شرایکند و حرب قیام کرد و چها چهار روی  
بد بر آید و بنها، محترقه و طار شدن آتشها در هوا و خشکی و سفاط  
جمع و حقیق با دسوم و آفت حیوانات و نادر خلاقی از ناکسان  
و اگر زره مدبر باشد شر و فتنه کم وقوع با بد و زمان خیر که وجهی  
نابند و ما بر شوند در فتنی و فجور و طلب شهوت و ناسازگاری

چند

انزواج

انزواج و بیخ و شر برده و عطریات و طبوسات و اگر عطارد مدبر بود  
هو متغیر کرد و از ارجیف دروغ بسیار گویند و کتابها از ورتو  
و داد و مضطرب چند و زرق و حیلت بسیار گویند و مشعبدان  
و منافقان ظهور کنند و نهمت و خباثتها واقع شود و بسیار کسب  
و بنهم و نا انصافی خلاقی و هر کوب که مدبر باشد آن طایفه که بد  
منسوب باشد استیلا باشد و اگر سعدین مدبر کثرت شد آفت کنند  
و کاره و بلاج باز آید و اگر خبیث مدبر باشد تنه نیش و انزواج  
گیرد و انواع شر و فریبی و حرب کزانی و ظلم و بهیست منگی و شدت  
بدر آید و اگر یکی سعد باشد و دیگری بخش ظلم و عدل و امن و تکریم  
و تنگی و فراخی چند و شر در هم آمیخته بود در امور روزگار انظار  
بدر آید و صلاحی مردم و کز کون شود چون ماه انزواج و آفت  
از کوف بیرون آید هر کوب که متصل کردند بمحولات آن کوب که بیفتد  
و آفت رسد آه اسوف بذات مفرت رسد بمحورک و سلاطین و  
فرمان دکان و اعظم و اوجده و با چرخ منسوب آفتاب شد و خسوف  
بذات رسد بخلاف و نوابان و خوانین و زنان حامله و اطفال  
و اعیان و آن چیز راه دلیل او بود که مدبر بر نباشد از بنجره  
هر آینه مفرت از مزاج آن نیز ظاهر شود و بکن که کسوفی تمام  
شود خاصه در برج آتشی و مرتج و عطارد و ناطرا از نوان مجدم  
یکی ظاهر شد و آن دلیل شرع عظیم و فتن در حسیم بود و ضعیف و قوی که

خایره

مفرت



زمان مسعود فتنه شده باشد چون وقت قران علویین و باطنی و تکلیف  
ایشان با بوقت تغییر دولتی پس قتلها ی عظیم افتد و پادشاهان و  
آفت و کسبت رسد و مملکتها ضایع گردد و غارتها و بیهارها برآید  
و طربها قایم گردد و قسط و ظلم قوت گیرد و آبها کم شود و ضلایق شفته  
و پراکنده گردند لغو دالته آقا قایل ایزد حضرت مدلولات برج کسوف  
و خسوف برج مدبر و طالع و کسوف هر یک بود خاصه که از یک شفته باشد  
و آن صورتی از صورتهای آسمانی با جنوبی ثوابت مدبر شده باشد  
بشرط هند که ربعی در کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه غروب  
او باشد مثلاً اگر در حله یا اترک شفته فساد حیوانات سم نکند باشد  
و آنچه از مردم معدن و نبات و غیره با دسترس بود و بهارها و سرد  
در وی بود چون دشت و حصه و شمشیر و آهن و قصابان چشمها و  
برج برای قیاس کن و میگویند که صورتهای صیبری هر یک خاصه  
آن کوکب بسته مدبر باشد از کواکب صورتی بود سر غبار آری  
و شهابها بر بقاع و فساد نباتات و آفت جوارها و زلزله  
و خسوف باشد و اگر جالوزی بجوی بنده و جنوبی سپیده خراب  
کننده آید و بارانهای وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق  
گشتن کشتهها و مردم دریا بار و همچنین بروج منقبضه جدا گانه  
است چه ایشان اوابل فضول اربعه اند و هر فضلی از اجز  
و خاصیتی است که کسوف در حله باشد یا مدبرش ایجا باشد است  
شکوفه و محصولات بهاری بود و شورش از زرع و برقی و بارانها

بر نفع

لی نفع و اگر در سلطان بود موبد و خطرات استانی بود و اگر در  
پادشاهان و در صفایان بعد از پادشاهان بود و اگر درجه ای بود  
در زمینها بجا صد آید تلف شود چون مرغ و ماهر و در حله و میزان  
خرابی عبادتخانهها و بی رونقی ابواب بر باشد و اگر در سلطان  
جبری بود عارتها و غارتها و خرابی و باز هر مقلتی را حکمی دیگر  
مثلاً آتش ف و دودها و جوار و فلذات و اندوه بسیار فرود آمد  
معدن و شدت کمزوری و آنک رسد هر یک نقش و برج چهار پان  
چون که گفته و بز و لب و سباع و کاد و کاد و میش و زرها و زنی  
و ضایعی عارتها و قتلها کولات و ماهی و زلزله و خسوف و سوا  
و بهی را راهها بود و در شفته با در نخت و ضلایق و به کشتی بود  
و آفت حیوانات و حیوانات و طبور و شکار و جتنی با دای  
زیان کار و انواع بهارها و در شفته آبی فسادها بود و برج حله  
دریا و آب کازان و آب ران و جانوران آبی و جوارها که از  
آب خیزد و بارندگی که خراب کننده بود و غرق گشتن کشتهها و آفت  
هوام و کسبت حضرت بقدر کسوف و خسوف بود یعنی آنکه  
نام گرفته باشد حضرتش عظیم بود و اگر نهی بود میان بود و اگر  
اندر یک بود ضررش نیز اندکی بود و سراج اترال اما مکان تأثیر  
در برجی بود که بملکه برج کسوف و خسوف تعلق داده و آن شهر که  
برج و طالع در یک هر یک منسوبت و مقدار زمان تأثیر از ساعات  
ابتدای آنها هر یک دانند چنانکه اگر در خسوف رتبه هر یک ساعت

ص



یکه هر دو دقیقه یکبار و زکیرند و اگر کسوف باشد ساعتی هم یکبار  
 دقیقه شش روز شمارند و معظم تا ثرات و زمان آن یعنی  
 آنچه معظم تا ثرات باشد در آن وقت ظاهر شود خلاف آن که در میان  
 بنیادند چنانکه هرگز در آن وقت ظاهر نباشد و قوی باشد  
 تغییرات هوا یا باران یا این تصویر است بلکه آنچه حقیقتر است  
 از در نظر آنکه آنچه بزرگ مرتبه است در آن هنگام که آنرا  
 معظم زمان هر یک خوانند ظاهر گردد و معروف است از آن  
 نصف قوس آنها را با قوس التدریس نسبت کنند تا اجزای آن  
 مقوجه آن روز باشد چنانکه در آن ابتدا آنکه ساعات هر یک  
 از آن سازند چنانکه فصل مطلع هر یک و مطلع جزو هر یک  
 بگیرند آن را بر بود از ابتدا در روز باشد تا وسط وقوع هر یک  
 بر اجزای ساعات زمانی آن روز باشد قیمت کنند ساعات  
 سوخته بر آن آید از ابتدا در آن روز باشد تا زمان وسط آنرا  
 بدو ازده نسبت کنند که میان ایشان گفته باشد نسبت معظم تا ثرات  
 به آن باشد یعنی اگر ساعات وسط هر یک را در یکدیگر کنند  
 و بطریق مذکور قسمت و نسبت دهند تا به که نوزد دیگر بود  
 میان جزو هر یک و مطلع هر یک بگیرند و قوس بعد نام کنند  
 و نسبت کنند درجه قوس کل هر نسبت که بعد را بقوس کل  
 نسبت معظم تا ثرات بدان هر یک همان بود و اگر بطریق مذکور خوانند  
 که بدو نسبت بکتاب علم جویع باید کرد میان آن احوالات که کتب

میان

زمان

با نوبت

با نوبت چون قرانات و تسبیحات و ترسبات و ثقلنات  
 و مقابلات آقا قران که میان زحل و مشتری باشد قران معلوم  
 خوانند و اگر میان زحل و مریخ باشد قران بخوبی خوانند و اگر  
 میان زهره و مشتری باشد قران سعدین خوانند و اگر میان زهره  
 بود اجتماع خوانند و اگر میان مشتری و افتاب باشد احراق آن  
 گویند خوانند و اگر گوکب و یک عقده بود حجاب خوانند آقا قران  
 علویین علویین بحسب مراتب و ثقلنات بر انقسام است و آقا قران ضعیف  
 که بهر بیت سال واقع شود تقریباً احکام خواهد کرد و دیگر که  
 اگر عمر در آن کند در کتاب موعود است متوجه بیان کنیم آنست  
 که هرگز آن قرانات اصغر است که فازه کرد اند و در بعضی کتب  
 قران دلایل او مطبوعه آمده باشد یعنی شخصی را از اهل آن  
 دولت و اهل کند یا قوی کرده اند حال آنکه اهل آن باشد  
 و این بحسب اقیقت و مخالفت ادلای قرانت و قران سابق  
 بر آن دولت و ادلای مطلع آن صاحب مطلع دولت اگر مراد  
 باشند دلیل از دیاجه و دولت همان شخص باشد که مراد است  
 و اگر مخالف باشد او را در کتب دیگر میاید آید که طالعوت  
 ادلای قرانت آنکه آن در بعضی مواضع ممالک ظاهر شود  
 و دعوی سلطنت و امارت کند اما ثبوت و مدت و عدت  
 و قدرت و صورت هر یک منسوب گویند مستحق و شتر و مستولی  
 باشد اگر سبب زحل و مشتری و او بد حال صاحب آن دولت  
 مناسب در مرتبه و ظلم و بد نفس و غدار و غافل باشد

میان



و اگر مریخ یا او باشد یا نافر خاصه بعد از آن معتدب تنال و بزم  
و مفتن و بدخواه و بداندیش بود در مدت دولت او مردم  
در ریخ و محنت گذرانند و بر خلائق نامبارک بنده و استیبا  
از آن مملکت که او در آن باشد بر خرد و هر یک که در خانه او  
باشد بماند بر خفا و او دهد با نور آن کو کب بوی منتقد  
طنا حیه انقبی به آن کو کب منوب بود در تحت لطف  
انگس در آید و ملوک آن مملکت او مستر و منتقا و از خنده  
سازد و بد عهتهای بر نهند و بی اعتقاد و بی آرزم باشد  
و پوسته بقیق و شاد بکنز رشتغال غایب و از شرف در زمان  
او خوار و بی مقدار گردند و از رادل و او باش مرفه و معتد  
گردند و انواع بلاد بظهور آید مناسب دیگر دلا میر از اصول  
وضع مانند پارها و تنگی و اگر نزل نیک حال و سعادت بری  
منصل هر چند که این صفات در وی موجود بود اما اکثر بفعیل  
نیاید و کار بهتر باشد و از شر بار آسیند اما اگر منتهی در قرآن  
منصف بود و او نیک حال بود در وقت آن قرآن هر که ظهور کند  
عادل و عاقل باشد و مجرب و مبتد و نیکو راه و رحیم و منصف و عقیف  
و سلیم و صلح و پاک اعتقاد و خلائق در دولت او مرفه و  
آسوده باشند و فراخی و ارزانی بود و انواع راحتها بر آید  
و انزوار اقلع و قمع کند و در بار علیه کنند و با عزت و حرمت  
باشند و هم را با بسند فضل به بد آینه و ابواب بهر اوفی  
دهند و مردم بجزات و طاعات راغب و ساعی باشند

شفقت

و شفقت و رافت و خلائق بدید آید و اگر ضعیف بود صاحبها  
بر تر سطر بود و آن دولت زود سپری کرد و او باید که دلا میر قرآن  
او سطر را با دلا میر قرآن احقر تطبیق دهند بوقت احکام کردن  
و اگر چه در این زمانه این طریق مندرک و مدروس است از زمانت  
همه منی و میری اما دلیل قرآن نجیب شرف است دست صاحب  
آنکه در خطای باشد دلیل ضعف حال امرا و شکریان و اهل طلاع  
و جبال و کرفه را بر این طایفه و ضریح مدعیان و تعلد با کون  
و مضررت رسانیدن با کابره و انزاف فتنه بر سر کس و حرمت  
سپاه و غارت و قتل و تلف اموال خلائق و اضطراب سلاطین  
و بزرگان باشد و خون نامتی و مقتدره خاصه شهادت یا کسیر بر  
سرطان باشد و فتنه شان منور سلطه و آفت نباتات و عدلت  
از موش و طبع و در آخر مدعیان و منفعلی که ضریح کرده باشند کفر  
و منکوب گردند و این قرآن در حدیث هر کو کب که واقع شود سینه  
آنکس باشد که کجا سینه منسوب باشند و این طایفه و نیز سینه  
رسد و این قرآن بعد از قرآن علوی باشد با بوقت انفال و نبی  
انترش عظیم ظاهر شد بعد از آن قرآن سعید است و آن دلیل  
امن و آسایش خلائق است خاصه آنکه در بزم صوت واقع شود  
و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلائق و ارزانی و  
فراخی نعمت و صلح با دشمنان و اولیای ابواب بهر و بر آن کس



مردم و صحت پاران و بسیاری آنها و خوشی هوا و سکنی گزینها  
و مردم در بار و زبایدی جاه و عزت انزاف و علما و اصلاح  
ذرات الهی و نوالد و تناسل فرزندان مقبل و کثرت سوره  
و شادبها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و بناها  
و رغبت خلایق بخیرات و مرآت و همچنین اکثر در وقت قرآن  
نابودگی ظهور یعنی اتفاق افتد و مرآت آن قرآن  
و در آن دولت خلایق معرفه احوال و فارغ ابهال گذرانند  
و عدل و انصاف بغایت شد و بعد از آن قرآن دیگر کوا  
در برج اینه عشره قرآن کواکب در بر جمع حمل قرآن مشتمل  
و زحل در حمل دلالت کند بر زوال دومان و فرومان  
و قوت انزاف و عینه در و ظهور با دشمنان بزرگ  
و کسان که در آن آئین شرح بازه گشته و حادثها و فواید بیک  
و نقصان جزو ستم و رونق صوامع و معدنها و دنیا و عمارت  
عالم و انتقال و دینی و نوشته شدن یکی و حرب و ضرب جانب  
مشرق اقلیم و **در حمل** دلیل کند بر فتنه و حرب  
در حد در مشرف و اقلیم بیوم و اجتماع لشکر و خشکی در آن  
و لاینها و خشکی طعام و فقر و فتنی قومی و ساز دادن آلت  
حرب بپارها رموی و قتلها و آفت سران سپاه و احراق  
مواضع و آفت کوفته ان و در بند شدن راهها و خوف  
در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و نارنجی هوا و حسنی رعده  
و بی

۴۲

و برق **در حمل** دلیل کند بر سرما و بارندگی اکثر قش  
باشند و ریج مطایبان و زنان و مخالفت ازواج و دشواری  
وضع حمل و حرب در پاران و نارنجی هوا و کساد لباس و عطربات  
**در حمل** دلیل کند بر ضعف حال اهل دیوان و بخار و بزرگان و  
احطوطه ناصف و زوار بر حیات در خلایق و کساد در بارها و ارجیف  
و بیماری و بدنامی و خرید و فروخت برده و کوفته ان و آفت کشته ها و عد  
و برق و سرما و فاقه و نژاد و نژاد نهمت بر خلایق و **در حمل**  
دلالت کند بر تنهایی احوال عامه و رسولان و زنان حامله و اطفال و سلامت  
خطرها و اخبار زریخ و بیم ارضه و در توقیف ساندن مهمات و ابر و باران  
و بیخفت **مف رنج** دلالت کند بر استیلا حدت و  
بیزح و زلزله و ایمان و قوت حالها اهل سلام و بدل میان خلایق است  
دین و مذهب و فتنه میان امر و انزاف و قصد بزرگان و کوهی هوا و قش  
و عزت آلت حرب و قتلها بوجه قصاص و پمپاها از حرارت و اکثر تا ترش  
در شرق عراق و اقلیم بیوم باشد **در حمل** دلالت کند بر کثرت  
نکاح و ساز کاران و بیم و عفت و زیناف و اهل طرب و میل علماء و انزاف  
بها و نظریه و بر آمدن سردا و اعتدال هوا و نوری غت و تن در بی پاران  
و کثرت خجرات و رونق عبادت خائما **در حمل** دلالت کند بر قوت  
بخار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور موحدان و ارباب توحید و تحقیق  
و رستی در خلایق و رغبت مردم بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش



وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتی بجان و اضلاع و است  
اندن پذیرگاری و علاج کتب و اسباب کتبت و برده و باد و صفای  
هوا **در حمل** دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران  
و رسولان و فرزندان و غیره با خوب گذاردن هوا و آسانی وضع حمل و  
باری است معتدل و باران اگر قوتش باشد **در حمل**  
دلالت کند بر سعادت میان انواع و وقوع فرقی و طلاق و کثرت  
فق و زنا و یوغی زن میان و چهارم در زمان و مطربان و امر و باران  
و عرب در او باشد **در حمل** دلالت کند بر ساختن آلت خیر  
و رغبت مردم بقتنه و خصومت تجار و اهل بازار و خواست از رغبت و  
برخواستن او از دین و تغییر زمان و قوتها و ظهور کدبانان و منافقان  
و تحت عمال و کتف و ارجیف و خیانتها در مردم و غلبه زندان و طرد  
و قطع طرق و فتنه در مشرق و زندان در همه اقطاب و عدوی **در حمل**  
**در حمل** دلالت کند بر خطیبت عوام و بیم زمان حامله و کینه  
سلا و فسادها و مخالفت از وایج و بیخ اطفال و بیماری از خصیم و شر و  
گریه هوا **در حمل** دلالت کند بر نیکی حال و پیران و  
صناع و تجار و غنبت خلائق با هو و کثرت بیع و شرب و برده و اقش و حمار  
و تارک هوا و عدوی و بیخ بازار و جنگ و جدال بازار میان و مخالفت  
زنان و اسروان و بسیار لغو **در حمل** دلالت کند بر شادمانی  
عوام و رسولان و زنان حامله و کثرت توالد و تناسل بارانها نافع

و اخبار نیک

و اخبار نیک خصم در حد مشرق **در حمل** دلالت کند بر تیز باران  
قصبان و بیع و شرب و وسلاح و نیک کن هوا و زینت در بلاقی  
و بسیار خنده و شعیبه و طرار **در حمل** **در حمل** **در حمل**  
دلالت کند بر بزرگی دوران در میانان و باران بیوات قدیم و بسیار  
زیر و آبادی عمارتها و زینتها و بزرگی هند و بیم زلزله و فتنه کثرت  
در برده و بیماری در کوفتند و کجا و از وصل و خوب **در حمل**  
دلالت کند بر ضعف حال اهل سیاه و امر و فتنه و شوش سفلیان و آفت  
بکاران و قتل قطع اعضا و تنبای غلات و نباتات و بسیار کرم  
و ملخ و زلزله و اس مردم و عدوی و برق و باران و قش **در حمل**  
دلالت کند بر سها و باران و سلامتی زرعها و گیاه و خصومت از وایج و  
بدر حال زمان و مردان و ارباب شامی و سلامتی و فر و آچار باران  
و شادمانی و کشت در برده خاصه در اقلیم نیم و آرای **در حمل**  
**در حمل** دلالت کند بر عدوت میان بازار و بیخ تجار و اهل بیخ  
و ارجیف و کثرت و غیر میان مردم و شدت حال مسافران و فساد زرعها و ممالک  
و بیخ و تفاوت زرها و کزنی و حبار و تارکی هوا و عدوی و برق و باران  
و قش **در حمل** دلالت کند بر بسیار باران و باران و سلامتی  
نباتات و کجا و کوفتند و اندوه زمان حامله و جنگی هوا **در حمل**  
**در حمل** دلالت کند بر سعادت میان فرزندان و رحمت ابن طایفه  
از سفندان و فساد اطعمه و آفت نباتات از نور ملخ و کرمی و جنگی



در وقتش **ه ه** در **نور** دلالت کند بر بسیار نعمت و سلامتی کسینها  
و فرج و عفت زبان و طربان و وزیر و علی و ایامه و ساختن نیزهها و کثرت  
سوار و نگاهها و صحت چهاران و خوشی بودار و رحمت خدایا و در وقت  
ارباب **ه ه** در **نور** دلالت بر سعادت و اهل دیوان  
و بخار و رونق بازار و دیانت در مردم آمدن قافلها و خبر کار خوش و آرزو  
بحث در علوم و سخن با د **ه ه** در **نور** دلالت کند بر فرج نعمت و  
رحمت و یاقین و آمدن اخبار و رخا و بسیار خبرهایان و قوت بزرگی  
زدگان و زبان حامله و آسانی وضع حمل **ه ه** در **نور** دلالت کند  
کند بر بسیار فرج و خبر که زبان و مدید آمدن در زبان و آفت اینان و بهار  
مطربان و زنان و کثرت باریدگی و تاریکی بود تفاوت بر نهاده **ه ه** در **نور**  
دلالت کند بر نده و خج و اهل بازار و زبان در لغات و ظهور کدبان و  
طرازان و خوشی خانهها و خبرهای هولناک و فرار مزارع و در آب و برنج  
عمال و خرفان و بسیار دیو و غم و بحالی **ه ه** در **نور**  
دلالت کند بر ارجح و خج و دیو و برنج علم و زبان حامله و آفت  
حیوانات و خصوص عوام با اهل سپاه و غیره **ه ه** در **نور** دلالت  
کند بر رونق تجار و اهل بازار و شرریان از کار و خرد در معاملات و  
اخبار نیک و سلامتی زرعها و اربانی و رسیدن مسافران و فرج فضلا  
در باب روایت و شکلی هو و باران **ه ه** در **نور** دلالت  
کند بر سلامتی عوام و بزرگی دکان و جمع آمدن زبان و بسیار

در آب و

در آب و شاد و طربان و شاد طربان **ه ه** در **نور** دلالت کند بر  
سلامتی مسافران و روح بازار و بسیار عمارت و زراعت و شکلی  
هو و تاریکی **ه ه** در **نور** دلالت کند  
بر ظهور علی و حکمی و ساختن کتباها و نهادن اینها و بختها در زمین و  
مذهب و سعی مردم در طلب فضل و روح علم طبت و نجوم و بدید آمدن  
مردم فصیح و سخن با زبان سحر و شمار در خستها و عمارت علی و فرج  
خواجه و اسرار عمارت و حضرت خدایق و مر اس از امراض اهل کسین  
در مغرب **ه ه** در **نور** دلالت کند بر تباها شدن **ه ه** در **نور**  
و بودار و بر خوشی و ستم و قتل مشایخ و شکلی هو و  
بالین و بای محرب و طبلت و عمارت و خرابی و دست بر آوردن بد  
کاران خاصه در اقلیم سوم **ه ه** در **نور** دلالت کند بر نماندن از رونق  
و صحبت خواتین و خدام و زینوار و وضع حمل و اسقاطا خیره و اندوهنا  
طرب و ابلان و زله و میغ **ه ه** در **نور** دلالت کند بر کثرت از صیف  
و آفت و خجاستها و فرج عمال و خرفان و چهار حیوان و کس در بازار  
و اندوه محترمه و بیم از مرگ مفاجات و خصوص میان خدایق و کس  
طعام فرساده اشجاری و سخن با د **ه ه** در **نور** دلالت  
ریاضی و بدید حال اهل قلم و کردن سحر و افسوسها **ه ه** در **نور**  
دلالت کند بر تری هو و اربابی نفع و شولش نماند و شک و بار عمارت  
و ضعف بازار **ه ه** در **نور** دلالت کند بر خجافت امر با وزیر و خصوص  
میان بزرگان و بهار خاصه در اشرف و پی رونق عمارت آنها



و بار کرم و تند و ارجیف در دیده آمدن اشها در هوا و قنداق  
ناحق و خبیانت کن و مضاره و قلت آنها **در باب دلالت**  
کنند بر قوت اهل اسلام و بسیار خیرات و اجابت دعا و راستی خلق  
و نکات خیر و زندان فرزندان مبارک و شاد و طرب و روزگار  
و عظمای و حسن بارهای خوش و صحت بهمانان و کثرت طعام و بارند  
نافع و سعادت زمان **در باب دلالت** کنند بر رونق اهل تجارت  
و بار بار و میل مردم بخلقت و علاجه پذیرفتن بهمانان و سلامتی  
مسافران و حسن بارها و خوب ارباب و دوستان و اهل فضل  
و اظهار حق و نوشتن فتوهای راست و خوبی اشجار و اطعمه و بارها  
مفید **در باب دلالت** کنند بر آمدن خیر یا خوب و طبع و تفکر  
زمان حاصله و بارندگی و بسیار نعمت و کسب و کار **در باب دلالت**  
دلالت کنند بر خجسته مطربان و رونق و خجسته و غلبه زیانها و وقت  
اشجار و رونق نکات خیر و غیب و اسفاظ اجنه و مخالفت از روح و سوز  
بر کاران و بهار زمین و بارندگی **در باب دلالت** کنند بر  
شوش خلق خاصه در ایران و منفردان و تاجران و اهل فضل و  
بهار سخفات از خر و سرخ باد و حصیه و ساد در خیر و شیر و زرد و  
نایمی را با بار باران کمار و کثرت لواطه **در باب دلالت**  
دلالت کنند بر بد حال عوام و کثرت فتنه و دروغ و ارجیف و با  
و ناموافق و لال کنان **در باب دلالت** کنند بر رونق اهل دیوان  
و تجار و اهل حرف و امانت در خلاق و مغلق و عشق میان امر و

و سلامتی

و سلامتی اشجار و اثمار و زمین بارها خوش و سیدان و خسارت  
**در باب دلالت** کنند بر کثرت نکات و تولد و ناسل و شاد  
در زمان و حسن بارها خوش و فرستادن نامهها و فرج رسولان  
**در باب دلالت** کنند بر ترور رسولان و مسافران و شاد و حال  
و منفردان و حسن بارها و مکر زمان و اسوها و ترخات **قرآن کوب**  
در برنج سلطان **در باب دلالت** کنند بر مخالفت ملوک و مصلحتین  
و فرورفتن قوی و غلبه شریف بر اذیل و مملکت و مانتین و بران  
و انت کشیها و نیز سکا کلسای و مدت سرمد و وقت و خرابی جایها از آب  
خاصه در سوزن و شمال **در باب دلالت** کنند بر فتنه عظیم و غلبه  
کردن مردم سفار و حجت بزرگان از دیوان و آفت بدکاران و شاد  
و خرابی و خرابی در فارس و ارمنیه و صفر و بابل و آفت نباتات از مایع  
و زنده نهادن و هلاک کردن سپاه و جمع آمدن لشکر با در آن مواضع و انواع  
سختی **در باب دلالت** کنند بر اندوه حال خاتومان و عبادان  
و اهل طرب و غلبه کردن آنها و قوت سرما و ضعف کردار و قشنگی **در باب دلالت**  
دلالت کنند بر ارجیف و بد حال دنیا و بیخ تبار و مردم بازار  
و ارباب دیوان و تاریکی هوا و کسب کردن و بسیار آنها **در باب دلالت**  
دلالت کنند بر اندوه زمان و مال دادن و کدورت هوا و برنا کدورت  
بود و مملکت عوام و خبیانت دلالت **در باب دلالت** کنند بر خست  
میان امر او و زردی زمین و زمین در بارها و نیز ملوک و کاهن بر زمین  
و خیر که نمودن اشترار بر برار و مغلوب و مخدول کشتن ایشان



و نقصان آنها **درجه ۵۰** دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل  
نسبت و فرج و خلاقیت و فرغمت و سبب طرب در زبان نامیه  
و شکر و زهد و قضا و عطا و صحت بماندن و از نسی و سلامتی  
سافران دریا و بانها **درجه ۴۰** دلالت کند بر اجتماع حاصل  
در نخل کباب و سرف و بران و تصرفان و صحت خلاقیت و سلامتی  
سافران دریا و خلاصی بندبان و ظهور و معدن و صفت کویان و  
باد بخت **درجه ۳۰** دلالت کند بر بسیار آتیا و بانها **درجه ۲۰**  
و سیدان سافران دریا و فرج زبان و نیز گردن بگردان و نگاهها  
خیر و بیخ و آرزو امیر **درجه ۱۰** دلالت کند بر نیز زبان و  
مشغول شدن بعمیله و معطل شدن اجیره و بیابانان مطرب و کباب  
صحت و انگ رگها و تاریکی هوا **درجه ۰** دلالت کند بر بسیار آتیا و بیخ  
و ذوق و سیر شدن در آنها و دست بر آوردن و شدن و نسو سفینها  
و سستی عصبان و ظهور غمگین و زرقان و برکتین آنها و تجارت  
و صحتی تجارت و اهل بازار **درجه ۱۰** دلالت کند بر شوار و وضع  
عمل و ساد آنها و تیریک هوا و دل مشغول عوام و بر سر در رسم  
**درجه ۲۰** دلالت کند بر سیدان سافران خاتم از سیدیا و  
سوق عوامان و ملاخان و بارندک و صحتی هوا و طرب در خلاقیت  
**درجه ۳۰** دلالت کند بر فرج مطربان و زبان و جمع آمدن ایشان  
و رسو و با و جمعیت خلاقیت و بر آمدن کار با اساطیر و اجناس نیک و با  
رنگ **درجه ۴۰** دلالت کند بر نیز عوام و نیز بازارها و خوردن

نظم

نظم و تر و حکایت و کرک و سوالان و کوشنها **قران** **درجه ۱۰**  
**درجه ۲۰** دلالت کند بر ظهور بادشان از عرضین و اقلیم ریح و انتقال ملک  
و نهادن سبها و غریب بسیار و سخن و عذر کردن سبها و سبب خلاقیت و عید  
و دشتی خوش و نقابت نیزها و ملالت بزرگان **درجه ۳۰** دلالت کند  
و آتوب و روختن جابهها و قتلها بزرگان و هب و غارت و ظلم و ستم و کرک  
نکران و شدت کربا و صفت رسانیدن موزیان النسی و وحشی و سبلا و  
صحت و حرارت نیزها **درجه ۴۰** دلالت کند بر چهار انات و غران  
و معنیان و انگ حرارت و بی زبان حامله و سبب خلاقیت عیش و کساست  
زیبت **درجه ۵۰** دلالت کند بر بسیار از اسب و نیمه میان خلاقیت  
میل نمون بنار سی و غدر و مکر و اندر شدن در حق یکدیگر و اندر و تجارت  
و اهل صرف و از زده شدن از بزرگان و در زنده نگه داشتن هوا **درجه ۶۰**  
دلالت کند بر زنده و عوام و سافران و مشغول و وضع عمل و تاریکی هوا و در وقت  
ماندن کار **درجه ۷۰** دلالت کند بر خلاقیت میان اکابر و بر زبان سبها و قوت  
اهل سلاح و قصدار با رعایا و بیجاها از حرارت و زوق فاند **درجه ۸۰**  
دلالت کند بر از و صحت خلاقیت و بسیار درم و دینار و طرب در کباب و انبیا  
و عزت اهل طرب و بسیار سبها و رونق در القضا و اعتدال هوا **درجه ۹۰**  
**درجه ۱۰۰** دلالت کند بر رونق احوال غیره و موت در بران و تجارت و حاضر آمدن  
اهل فضل و نخل کباب و حقیق باره کریم و شدت کربا و ضعف هوا **درجه ۱۱۰**  
**درجه ۱۲۰** دلالت کند بر نجر هوا و رونق حال بزرگان و نیز کار دکان و لامعی  
خوابین و ریح خلاقیت **درجه ۱۳۰** دلالت کند بر تاریکی هوا و طرب در



سبب مخالفت میان از رواج و حرارت در زبان و کوهکان و میل نمودن  
 بافعال ناپسندیده و بدنامی خدمت و محارم و ابا غنا و اوقار **دره در**  
 دلالت کند بر کبریا و خشکی هوا و بسیار شرب آب و ارجحی و صحتی حاصلت  
 در خلایق و فساد عاقل و حسرت الکسرب و بیماریها **دره در** دلالت  
 کند بر برهمن و چهار زبان و غامه و بدبره و اوقات رسولان و جباران  
**دره در** دلالت کند بر عشق باز میان زبان و مردان و اعتدال هو  
 و میل خلیق بخلق و محو و بنبر باز **دره در** دلالت کند بر بخار  
 و باران و جمع آمدن زبان و مطربان و قسطنطین عوام متفرج صحرا و حرکت  
 وصل و سافران و زیادتی آنها **دره در** دلالت کند بر آمدن کار و آنها  
 و بسیار معاملات و رواج بازارها و علو قیامه **قران** **دره در** سبب **دره در**  
**دره در** دلالت کند بر آفته مزاج و خرابی جایها و بیم زلزله و حصب و آنوب  
 و زلزله شدن دولتی و تغییر در امور ممالک و بسیار قسطنطین و جبار  
**دره در** دلالت کند بر فساد بیانات و زلزله و خرابی بقاع و بر خلیق نفع  
 و خشکی عوالم **دره در** دلالت کند بر اندوه زبان و مطربان و مخالفت از رواج  
 و شدت سرما و خوار حصر و بداس **دره در** دلالت کند بر غضب اهل  
 دیوان بر باقیین و فرودستیا باز با و اندوه تجار و عمال و ارجحی و غم  
 و آلت میان خلایق و سرما و تفاوت سزها **دره در** دلالت کند بر  
 شفق کس حال و ابا ناسب و در میان سافران و پریشانی عوام و ارجحی  
**دره در** دلالت کند بر اندوه اکابر و اعیان و نالیدن از اشرار و اهل  
 سبب و ایستلا و حرارت بر سر رواج ایشان و فساد اطمین **دره در**

دلالت کند

دلالت کند بر سلامتی غلات و نباتات و عمارتها و صلح میان مردم و میل  
 علما و فضات بطرب و نشاط و اعتدال هو **دره در** دلالت کند بر فوت  
 حال و محاب و دیوان و محال و بخار و اهل بازار و آمدن سزها و سزنگ  
 و صحتی باد و سفتند و سلامتی کشته و رونق ارباب البر و رواج بازارها  
 و رستی در مردم و حق پرستی **دره در** دلالت کند بر فرح عوام و اطمینان  
 و بسیار عمارتها و شاد زبانی و اطفال **دره در** دلالت کند بر خفت  
 میان از رواج و در ثوار و وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زبان و نظایر  
 و بیماری در بین طبقه و نایکی **دره در** دلالت کند بر استبداد  
 حرارت بر سزها و خفت میان محاب دیوان با ارباب الملح و علیه  
 کردن عوام و ارجحی و در زمینها و سز و صحت در خلایق و بر کشتن  
 یوا **دره در** دلالت کند بر عشق زبان و مطربان و بسیار ایشان  
 و رنج مسافران و خفت عوام **دره در** دلالت کند بر غلبه و غلبه  
 زبان و مردان و ساختن برنجات و بخار و آتش عطر و وجودها و بسیار  
 صلح و مزاج در خلایق و ظهور سحر کمان و تغییر هوا **دره در** دلالت  
 کند بر غیر و کبریا و جمع آمدن زبان و طرب و بسیار نعمت و ارضی و شاد  
 عوام **دره در** دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات و آن  
 کار و از آنها و رسولان و میل مردم بجمکات و اخبار و نوم در **قران** **دره در**  
**دره در** دلالت کند بر قوت حال و باقیین و کبریا  
 غلات و رونق خانانها قدیم و تجدید سلامتی با دولتی و تغییر در اوضاع



واخلایق و ظهور مردم فصیح و دانسته خوش الحان و اصوات بسیار  
 با دوزان **دور** دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و پنازها  
 خوش و آفت لشکران و بکاران و ظلم و ستم و فساد بود در ختها و  
 قتل و زندقه و سرکنا اگر وقت بود **دور** دلالت کند بر طرب و شادمانی  
 اهل رستاق و سپران و باال اگر فتنه رخها و موافقت از روح و روغ  
 مرطمان و کثرت استعمال اوتار و مزامیر و شدت سرما **دور**  
 دلالت کند بر ارجح و تفاوت رخها و خصوصیت میل عوام و پنازها  
 مردم شریف و اظهار باطل و فساد اشجار و اندوه عطار در بیان  
 و تغییر و پنازها **دور** دلالت کند بر ملالت عوام و زنان  
 حامله و سبزه شدن راهها و تبرکی هوا و ارجح و جبریت خلائق  
**دور** دلالت کند بر ضعف حال اسرار و اهل صلاح و قوت  
 و زلزله و اثرانی و تغییر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی **دور** دلالت  
 کند بر کثرت جمعینها و فروانی نعمت و عدل در حکام و راستی و خلائق  
 و عدالت خویشین و رونق اهل طرب و بازنهار سفید اگر وقت بود  
**دور** دلالت کند بر آمدن خبر بار در دست و دوستی و زلزله اهل  
 دیوان و حبس بار یا سختی و علاج پذیر فتنه بهاران و اعتدال  
 بهار **دور** دلالت کند بر اندوه عوام و زنان را نینیه از امر معروف  
 و توبه این طایفه و توجیه باد و خلاصه مسافران اروپات  
**دور** دلالت کند بر کثرت فرقی و محبوب و میل مردان و زنان

بافعال

بافعال ناپسندیده و خصوصیت از روح و احتیاط اجنبی و پناز مردمان  
 و انار در باران و تاریکی **دور** دلالت کند بر اندوه عمال  
 و مسرفان و ارباب دیوان و ارجح و برنج تجار و اهل بازار  
 و غلبه برق و باد بار شد و اظهار سخنان مهوده و بدبر هوا و پنازها  
 و حیوانات و حیلت در مردم **دور** دلالت کند بر قوت حال و  
 بران و فضلا و شطاد در بین طایفه و دوستی در میان زنان و  
 مردان و روح بازار و شرح تجر و فتنه و تغییر در مردم  
**دور** دلالت کند بر طرب در زنان و اراستن مجالس و وقوع سودا  
 و رسیدن مسافران **دور** دلالت کند بر عیب زنان بر قیود و حسن  
 و حرکت مسافران و اجماع عوام و گفتن خلائق و باران کوهها  
**دور** در برج عقرب **دور** دلالت کند بر کلاه فتنه  
 کافرو و مایکین و نفوق حین بر رکان و انتقال دولت از خلائق  
 ندانی بخاندانی و بدید آمدن ملک بر برگ و دیگر کون شدن رسمها  
 و فرورفتن بسیار از نامرادان و رجوع الی فتنه و حرب در طرف  
 عالم و خرابی جاینها باب و فترت کشتن کشتهها و خروج لشکر کاتب  
 و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم **دور** دلالت  
 کند بر مجاربه و مقاتله و فرورفتن ملکی و ذوالقدر و رجوع الی  
 اشوبی بزرگ و تسلط کردن خدام با فحاشی خویش و ترس و خلائق  
 و اسب یا جان و غلبه کردن در میان و فترت سفاین و دست برداشتن  
 در میان و فساد بندگان و خرابی اربابها **دور** دلالت کند



برافت زمان نایب و کفایت فرساف و اندوه ارباب رود و  
و شدت سرما و تنبیه و حمل و تلف زخمها و ابرو غلبه **در**  
دلالت کند بر شوش اهل بازار و دو و بوی و تجار و زبان  
سزایان و بر ما و یخ بندان و برف و کفایت رسیل و جوایس  
و در توقف ماندن سمرهات عوام و بار نهایی نفع و مایه او  
**در** دلالت کند بر غلبه کرم و امر او اهل سلاح بوز و  
اشرف و قوت اشرف و بارندگی و تلف اموال حکایف **در**  
**در** دلالت بر بسیار بارندگی و طرب در روز و بزرگان و اهل علم  
و سلامتی مردم در بازار و توفیق و شهرت **در** دلالت  
بر افرات با خنک و بارندگی و خلاص محبوبان و سلامتی مسافران  
در بنا و رونق بازار و اخبار راست **در** دلالت کند بر بارندگی  
وضع حمل و از غلظت شدن زمان و عوام و کثرت ظلم مردم و بار  
رندگی **در** دلالت کند بر کثرت باران و سردی و فاش گشتن  
فق و فقر و خاورد در لشکریان و مردم ناپاک و سقوط اجتهاد و علت  
در آلت تناسل و ناله مغنیان **در** دلالت کند بر خوف  
خلایف و ظلم اهل حرف و فساد گشتهها و آنها و کثرت کواطر و کبر  
و غدر و کفایت سخنان دروغ و همت و حیانت کار همه نوع و بر  
گشتن هوا **در** دلالت کند بر اندوه زبان و بیماری ایشان و بر خصم  
از و اج و محبوبی عوام و ناله ایشان از بیکارن و ستم **در** دلالت  
دلالت کند بر کثرت فواحش و جنون و سرگردان و روحی

کاران

سحران و مقاسران و رسیدن منافران در بارندگی سخت **در**  
**در** دلالت کند بر بد حال اهل سحر و هفت فاسقان و زیادت  
شدن آنها و سربا و سلامتی زمان حامله **در** دلالت کند بر  
گفت و کفر خلایف و در ماندن منافران و رسولان و نیزه و بازار  
و ارجیف و بارندگی و بر ما سخت **در** دلالت کند بر سحر فوس **در**  
دلالت کند بر ظهور شخصی که سخن از اهل طهارت و نبوت گوید و آیین  
شریعت نهد و مردم بحق و عوت کند و از علم تغییر گاه باشد و مردم  
بد و عیب نماید و طایفه مفسود کردند یا طایفه موجود شوند و غیر  
عظیم بدیدارند در امور دین و در دل و تبدل در صعوات و عفت مردم  
و وقوع حادثهها بوالعجب و امور غیر **در** دلالت کند بر قیامت  
حرب و فتنه و بکار دانش مسلم و اندوه مفارقت و غارت و قتل  
و آفت اسب اهل سپاه و نقصان آنها و وقوع امراض حار **در**  
دلالت کند بر شوش خاطر زبان و مطربان و تلف اجنه و کدورت  
هو او مناعت از و کمال در لباس و شدت سرما **در** دلالت  
کند بر کثرت اصحاب دیوان و تجار و حرف و ارجیف و قلب شدن نفوس  
و سستی بازار و نوشتن خطوط مزور و کفایت محالات و ظهور  
مردم منافق و کذاب و معبد و معرفت و بدگشتن هو او خنک و زار و کبر  
کار و بیماری جوانان و اندوه خلایف **در** دلالت کند بر  
ضعف حال عوام الناس و زمان حامله و اندوه مال و دین  
و منافران و کثرت فقر و وقت بوی **در** دلالت کند بر بسیار محبوس



در علوم و خصوصیت اعیان و اشراف بر اهل حرب و غلبه شدن  
بزرگان بزرگان و کبریا در قش **در** دلالت کند کثرت  
تزوج و رغبت علی تطرب و صلح میان خلائق و محبت بهاران  
و برآوردن مهات و توبه بدکاران و باز کردن نافع **در**  
دلالت کند بر رغبت مردم بعلوم و ادب و شامه حریف و تقرب  
اهل دیوان بوز شو گفتن سخن حق و حقیق با او اعتدال  
**در** دلالت کند بر آسایش و صلح میان مردم  
و سلامتی مسافران و صلاح محبوسان **در** دلالت کند بر صلح  
یشانی از خروج و طرب در اهل صلاح و برآوردن جنت و عیش  
زنان بکارهای سبزه **در** دلالت کند بر سلامت و برآوردن  
محالفت محاسنان و آداب فضل و کرامت از آداب و رسم بر عیبت  
و رغبت مردم بلوا طره و تزیین و آرایش و خلائق و ارحیف  
و موم و تغیر و تزیین و آرایش **در** دلالت کند بر رخ  
خاطر عوام از اهل سیاه و محبوسان و اهل و شفقت کار  
زنان **در** دلالت کند بر فراغت خاطر و رونق تجارت و حرف  
و عمل و شغور میان زنان و مردان **در** دلالت کند  
بر سلامت و خوشنودی باقران و صلح عامه و رخ زنان و مردان  
و باز کردن کوی و مملکت **در** دلالت کند بر برودت هوا و بارش  
و ترود و رسولان و مسافران و افتادن اخبار متلون **در**  
**قوالب در سراج صدر** **در** دلالت کند بر تغیر و زلزله و

اقوال عام

اقوال عام و بزرگ خسیستان و محکمان و بی وجود شدن مردم  
شرف النسب و برآوردن بناها بر محکم و حصارها را استوار و حاکم  
و خسیف و ارحیف و زیادتی حیوانات و بیماری و برآوردن  
بازندگی **در** دلالت کند بر قوت امر و اهل حرب و  
ساختن با عیبت و رفتن این طایفه بصحبت فقرا و رغبت مردم  
بصید و حرمت نمودن آریاب بیوانات گمنام و غیره بعضی مواضع  
و خنک هوا و آفت کوفتندان و نمانی **در** دلالت کند بر بدر  
اقوال خوابین و اصحاب لاهو و طرب و دشواری وضع حمل  
سال کار از خروج و بیماریها از مردم و آیدای سیاه و شدت سرما  
و برق و نشاط در بران و دقایق **در** دلالت کند بر شدت  
سرما و برین و جلد و ارحیف و مکر و حیانت در خلائق و آرایش  
بازارها و نفاطعام و دل شغور اهل دیوان و حرف و تجارت **در**  
**در** دلالت کند بر رفتار رسولان و جاسوسان و توقف مسافران  
و بدر شدن در مها و قوت سردار و قش و خصوصیت عوام و ظلمت  
هوا **در** دلالت کند بر ضعف حال و زرد و علمی و اشراف و  
بهاره و منزلت درین طبقه و بچیده شدن از امر و اهل سیاه  
و قوت او باش و مردم قلاش و ضرر رسانیدن بشریفان **در**  
**در** دلالت کند بر اصلاح پدر و قش کارهای اکابر و بیرون  
آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و باز اعتقادن زنان از  
بدرها و توبه بدکاران و نیک شدن کارها و اعتدال هوا و آرایش

در سراج صدر











شترعی و صلح و اب التین و بار نهی در وقت و باره مثل آنها و  
حیرت بخار و اهل بازاریان **در شگفتی** است از بعد وقت استراق  
هر کوی که بگویند محترق متصل باشد مضر بی بان گویند عاید شود مانند  
امراض خاصه که عاید سربت کند شود در ابدان صحیح بواسطه قریب  
**استراق نعل** در شگفتی استی دلالت کند بر ارف ملک قدیمه در یاقین  
و اهل محروم و اندوه اطباء و پیمایها بر مزاج و خشک هوا و نقصان معارف  
و سکونت و فتنه در جانب مشرق و اقلیم رابع و صد یکی از معارف و اگر  
مشترک بود متصل باشد سوزم شریف را نکست سرد و سلامتی گویند ان  
و سوز و اگر سوز بود برکت سنگه و پیمای اول سبزه و نرقود و ارباب  
معارف و آفت حیوانات و بدبوی و اگر زهره بود زانرا املاست سرد  
و هوا سرد گردد اگر وقت باشد و کسای ریخت و اگر عطارد بود  
امل دیوان و بخار و محترق زخمی طره بند و انواع حیوانات و آفتها  
بظهور آید اگر قهر بود قلت طعام و اندوه عامه و نال حاصله و آفت  
شگوفها و سولان و مسافرن باشد **استراق نعل** در شگفتی باشد  
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگای طعم و آفت طلیور و اشجار و نقد  
برزگان و فتنه در مغرب و باد های حمل و مضر و اگر مشترک بود متصل  
بود بیک از اسراف الناس یا صر کرد و دیگر اشارت از کفر بود اگر سوز  
بود ملوک و امر از آن طره بود و زدن علیه کنند و فتنه قائم گردد  
بعضی اربابه گردد و ظهور مدعیان و اگر زهره بود زانرا زنیان  
بود و مطربان و سرحال بود و اگر عطارد بود در ارجیف و باد یا مخرق

مشرقی

کوی  
بازاریان

دولت

دولت

و ملوک و توتوم

و ملوک و توتوم و میان مردم و زکات کتاب و فضلا و خصوصیت میان  
محترقه و ملوک یکی از این طایفه و اگر قهر بود بخور زان و عوام  
باشد و محنت در سولان و مسافرن **استراق نعل** در شگفتی ای  
دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و کربانی آفت سوز و مخرق سفینه  
و نقصان آنها و زولا که رمی و اگر مشترک بود متصل بود فتنه  
بود و اهل اصلاح علیه کنند بر بنفستان و ملوک خمران بر آفت  
رسد و اگر سوز بود مخرق و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و فتنان  
و ملوک شدن این طایفه و نقصان آنها اگر زهره بود ملالت  
زنان و مطربان باشد و اگر سبزه و بارندگی و سرحال در قوتش  
اگر عطارد بود ملالت و شوش در نایل و فارس و محنت عمال  
و بخار باشد و کفاد بازارها و اگر قهر بود بیم بود از سبزه و آفت  
کشتیها و ریج مسافرن و عزت طعام **استراق نعل** در شگفتی استی  
دلالت کند بر نکت اعدان و اشرف و مضاره کبسه و خصوصیت ملوک  
و تلف یکی از این طایفه و اگر متصل بود سرحال در زمین عرب فتنه  
افتد و آفت حیوانات و سبزه و اگر سوز متصل بود در شرق  
حرب و قتل خیزد و در اعدان و عزت الت حرب و نکت بر کبان  
و اگر زهره بود آسیب بر زنیان و اهل طرب و اعتدال هوا و فتنه  
بود و اگر عطارد بود ملالت بر سیران و اهل دیوان و جنگ  
در بازارها و بیمار و عوام و اگر قهر بود خنک کند و مسافرن و نیکار  
نکبت بود و خوف از بیماریها **استراق نعل** در شگفتی خاکی

دولت

دولت



دلالت کند بر آنده و زنده و زارات و قصبات و البین از  
 مفیدان و اهل اسرار حکام و از زانی و اگر متصل بر جبل باشد  
 در طرسان فتنه خیزد و کفری و بیخ کما و کوفه کند و تنگ بود و اگر  
 میخ بود آن خوب و صرب بود و ظلم و حرکت بسا و آفت نباتات  
 و قلت طعام و اگر زهره بود فتنه سخت بود و از زانی و آنده  
 زنان و مطربان و اگر عطار بود فتنه شیخ اهل بازار و کشتار  
 و ظلم و سزا و اگر قمر بود عوام را ملالت رسد و حال مسافران بد بود  
 و راهها در بنداید **اختراق منتهی** در مثلثه بار و دلالت کند بر  
 فتنه در مغرب و شام و آفت ملکی عادل و بیضایی علی و  
 و بار بار سخت و اگر بر جبل متصل بود آفت در عثمان و بیماری خلاق  
 و کفری بود و بار بار مضرب و اگر میخ بود صرب بود و فتنه اسراف  
 و تفاق میان کاسه و ستم و بنامی و اگر زهره بود بد حال زنان  
 و مطربان باشد و وقوع نکاح هر بی خیر و فتنه سخت بهاران  
 و اگر عطار بود بار بار سخت جهل و رونق در القضا و تلف  
 مال خلیف و خصوصت مردم و اگر قمر بود غوغا فرام باشد و بار  
 و جدائی دران و **اختراق منتهی** در مثلثه آبی دلالت کند  
 بر آنده و علی و اعیان و توانگران و زیاده بی حیوانات آبی  
 و سلامتی منان دریا و اگر متصل بود بر جبل خوب بجز در  
 شمال و کفری و موت بزرگان و اگر میخ بود صرب و خونریزی  
 و فتنه کشتیها و حرکت لشکر بود بجز زمیارت و اگر زهره بود

بهار زنگ

بهار زنگ و کودکان و بارندگانی سخت و سردار قوتش و اگر عطار  
 بود شر بازار و رونق اعمال و کثرت خیرات و فراخی و از زانی  
 و اگر قمر بود بازار نابود و آمدن مسافران خاصه زنده یا خصوصت  
 عامه **اختراق میخ** در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت جهل  
 یا با آن خاصه کوفه و نیز و اسب و استیلا حدت و حرارت بر مزاج  
 ملوک و اکابر و قتلها از زانی در جانب مشرق و اقلیم ربع حرکت  
 سپاه و سجون و اگر بر جبل متصل بود سرک یکی بود از معارفند  
 جوهر سلطان و اگر بیشتر بود آفت بزرگان بود و اگر زهره بود  
 باران و فراخی و اسقاط اخه و بیماری زنان و اگر عطار بود  
 عدو بر ق جهل و فتنه قوی گردد و اسحق و موضع بود و در  
 هوا آتشها بیدارند و رواج بازار و مللح و ستور و برده و اگر  
 قمر بود ملالت عامه بود و تشویش مسافران و قطع در طرف غرق  
 سفایین و آنده زنان حامله **اختراق میخ** در مثلثه خاک دلالت  
 کند بر برین حال اسرا و اهل مللح و نامحرمین زندان قوی  
 و صرب و فتنه در جنوب و سجون و خونریزیها زانی و اگر بر جبل متصل  
 باشد آفت کاه و شر باشد و فتنه غلات و اگر بیشتر باشد کفر  
 زخمها باشد و مکر و حال اشرف و اگر زهره بود بیماری  
 زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتیها و شدت سردی و اگر عطار  
 بود سردی استسک کند و بیماری کودکان و عمال و تجار و بار بار  
 حمل از صیف و موسم و اگر قمر بود سنج مسافران و سردی قوتش

اختراق میخ

اختراق میخ



واندوه زنان و بجا بر نعمت **اصناف مرغ** در مثلثه بار در لانت  
 کند بر بوز برش و چهار و تشوش و از جف در جانب مغرب و تشوش  
 هوا و خلقت امر و اوقات بزکان اگر بزجصل متصل باشد ملک فرورد  
 و چهار بهار و با سر بله آید و اصناف جابهها و اگر مشترک بود اسبب  
 سه به معارف و فساد در رختها و اگر مشترک بود با آنها اید عبد الغنی و سنی  
 و از رخی قماش و بریشانی زنان و مردان و اگر عطارد بود با آنکه  
 نند جهده و صفت و زرد و از جف و اصناف خلایق معانیات و اگر  
 فرورد شیخون رود در ماندن مازان و رسولان و مرغ زنان  
 حامله و اندوه عوام **اصناف مرغ** در مثلثه ای دلالت کند بر  
 خیزی و حرب در بیابان فارس و در بینة صغری و خلایق لشکر  
 و آفت ملوک شمال و غرق کشینها و نقصان آنها و اگر بزجصل متصل  
 بود شیخون کند و خروج مدع و فارس و خزان و اگر مشترک  
 بود آنها بسیار گردد و ایمنی و اندوه عطا و قضات و اگر مشترک بود  
 بارندگی بماندک و سرما اگر وقتش بود و زبان زنان و اگر عطارد  
 بود بارندگی نند جهده و جنگ در بازارا و از جف بود و اگر فرورد  
 بود غلبه عامه بود و خرابی اربابان و در نوح من **اصناف زره**  
 در مثلثه آتشی دلالت کند بر چهار زنمان و صدایان و مطربان  
 و مردم ظریف و شریف در اقلیم نجوم اگر بزجصل متصل باشد زره و بان  
 باشد و جنگ هوا و هلاک شیخی نامی و اندوه عطا و ایمه و اگر مشترک  
 بود نعمت بسیار گردد و باره گی معتدل جهده و سلا معنی حیوانات

و اگر مشترک

و اگر سرخ بود اشوب باشد و چهار و صوی و خون برش و فساد  
 اهل صلاح و اگر عطارد بود امور نامشروع کنند و آهت نهند  
 و تغییر سکه و سرما در وقتش اگر فرورد باران بود و عدد و برق  
 اگر موسم بوده اندوه عامه **اصناف زره** در مثلثه خکی دلالت  
 کند بر سطح زبان و خوابه سربان و صاحب طرب و زینت و فساد  
 نباتات و حیوانات و باران قور و از رانی لباس و قماش اگر  
 بزجصل متصل بود غلبه آید که در و حیوانات را آفت سرد و سرما  
 خشک بود و اگر مشترک بود اندوه من فزان و بزکان باشد و اعتدال  
 هوا و اگر سرخ بود خلقت ازواج بود و آفت زبان و کورگان و اگر  
 عطارد بود سرما کند و از جف تشوش و اگر فرورد اندوه من فزان  
 باشد و فساد نباتات و خصوص من عامه و سرما **اصناف زره** در مثلثه بیکر  
 دلالت کند بر وقوع امراض و کثرت باد و ننگ میوه و مع و شر در بر  
 اگر بزجصل متصل بود چهار سخت شود و آفت در خندان و اندوه بزکان  
 اگر مشترک بود نعمت بسیار شود و آهت بر ایمه و قضات و اگر سرخ  
 بود خرابی جانها بود و اسقاط مردم از رحام و آفت میوه و اگر  
 عطارد بود چهارم از علاج بدینند و باره گی خوش و زرد و زنی  
 بازار که و اگر فرورد باران آید و حرکت من فزان و سلا عامه **اصناف زره**  
 در مثلثه آبی دلالت کند بر کثرت بارشها و آبها و جانوان  
 آبی و فساد زبان زاینه و کثرت سکه حها و اگر بزجصل متصل  
 بود غرق سفینها و خرابی از آنها و بترگی هوا و اگر مشترک بود

اصناف مرغ

اصناف مرغ



اصول طب

اصول طب

اصول طب

بازنهار مفید آید و نعمت بسیار گردد و سلامتی گشته باشد و در وقت که  
 بزنگان و اگر سرخ بود باز نهار مفید آید و سرنا و اسید اهل دریا  
 اگر عطارد بود باز نهارهای سخت آید و حرکت مسافران بود و خصوصیت  
 خلق بقی و اگر قره بود خنثی از سبب سرخ و زردی دریا و تغییر هوا  
**اصول طب** در مثلثه آفتنی دلالت کند ضعف حال فضل و اهل دریا  
 و بخار و اهل بازار و ممالک در معارف و ریخ عمال و متصرفان اگر منفصل  
 بود بجز بارهای صعب جهدی منفعت و اندوه خلایق اگر بیشتر بود  
 بارهای خوش و لذت و سلامتی چهار بابان و معادن و بیماریه زنگان  
 و اگر سرخ بود خوف و خطر و آشوب بود و عذر و قتل ناحق و اگر زرد  
 بود بیماریه زنگان و مطربان باشد و گردی قماش و عطر و اگر قره باشد  
 که درت هوا بود و غیر بخار و امل اسفار و اندوه عوام **اصول طب**  
 در مثلثه خاک دلالت کند بر فساد و اب و نباتات و سخت بخار  
 و عمال و خشک هوا و باد خنک اگر بجز متصل بود خنثی بقیاع و تلف  
 حیوانات باشد و زلزله و اگر بیشتر بود عمارةهای بلند را افت میدهد  
 و بی رونقی ابواب بر درجه اعلی و فضلا و اگر سرخ بود بیماریه زنگان  
 و استراق خواه را رضی و کثرتی اگر زرد بود افت زنگان و مردان  
 باشد و تلف کورگان نارسیده و اگر قره سرنا و ضلالت هوا و ریخ  
 دل عوام و زنگان بود **اصول طب** در مثلثه باد در دلالت کند  
 بر رونق دیوانها و قوت فضلک و متصرفان و بخار و اهل  
 بازار و اگر بجز متصل بود بیماریه خلایق و مانع سردی و کدورت

اصول طب

هو و اوقات درختها و عمدتها باشد و اگر بیشتر بود بارهای سلامتی  
 سردم و آمدن خنثی خوش و رونق بخار و اگر سرخ بود بیماریه  
 و سوی و قتل و سنجون باشد و اگر زرد بود ریخ زنگان حامله و  
 فساد حال مغنیان و خماران باشد و اگر قره بود هوا بد شود و نهار  
 آید و اندوه عامه بود **اصول طب** در مثلثه آبی دلالت کند بر افت گشتهها  
 و زیاده شدن آنها و اگر بجز متصل بود خنثی جابها باشد از آب  
 و اوقات نباتات اگر بیشتر بود سلامتی حال مسافران دریا بود و با  
 رانهای نافع آید و اگر سرخ بود فساد گشتهها و حیوانات آبی  
 بود و اگر زرد بود ریخ زنگان حامله و فساد شراب داران و بسیار  
 لواط و حیانت در مضموم اگر قره بود غلبهها و بیم از سببها و عمارت  
 کار تر با و رونق عامه سردم **اصول طب** در مثلثه آبی  
 دلالت کند بر رونق احوال ملوک و قدیم و شبانان و پیران و بیرون  
 و بندگان و بسیار عمارت و زراعت و آبادانی جابها و خنثیها  
 و ظهور زمامی علم از سنای و معرفان و خبر دادن از مغنیان  
 و قوت ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهل اعجاز **اصول طب**  
 خلاصی حیوانات و سلامتی زرع و ستوران **اصول طب** در مثلثه آبی  
 دلالت کند بر خلف ایوه گفته شد و بیماریه زنگان که همان است سوز  
 باشد و وقوع جنون و قویخ و استفا و بیرون سبزه و جزم و این  
 در سردم و بسیاری نوسه و ظهور ملکه و ظلم و تحریب و فساد حیوان  
 و غللت و گرفتار سردم کوه پایها و قلعه داران **اصول طب** در مثلثه آبی

اصول طب

اصول طب

اصول طب

اصول طب



دلالت کند بر نیکی حال و زور و ایمه و علم و شرف و اعیان و زور  
مناجده و مدارس و کثرت تفقد و تصرف و امانت و دیانت و صلح  
میان مردم و امر معروف و نهی منکر و کما حقها و فرسخی و امینی و بسیاری نفوس  
**جایزه شرفی** دلالت کند بر ضدایه کفنه شد و مصداق توانگر  
و بهار از شرف اعیان و نزر و رفیقان و فضات و دفع امور  
نامشروع و ضعف دین داران و نفاق بزرقان و بهارهای کینه  
و شیخ و در دل و بدین تن هوا و کرمی و افت حیوانات اهلی  
**جایزه مرغ و زین** دلالت کند بر قوت حال امر و شکران و قصابان  
و سیلان و نوبه بدکاران و فرود شدن قند و ظهور مردم خور  
ستای و زرق و ببر کجتن سفلیان و اجتماع اهل سپاه  
**مرغ و زین** دلالت کند بر ضعف حال سران سپاه و اهل سلاح و افت  
در دکان و بدکاران و رسوای این طایفه و جنگ میان بدان و  
تدن راهها و بسیار فرقی و کارهای ناشایست و بزور و تخریب و  
قتل و شویب **جایزه شمشیر** دلالت کند بر قوت سلاطین  
و اکابر و از یاد چاه این طایفه و عمل و انصاف در حکام و بسیار  
زور و **جایزه شمشیر** دلالت کند بر بهار و خوف مترقان  
اکابر و قوی و کثرت در چشم و دل و شکن اعضا و ساد نفوس  
و افتادن از بلندها و ستور **جایزه زره** دلالت کند بر  
حالی زمان و اسرودان و ارباب طب و نکاحهای خرد و سوز  
فرسخی نعت و دروغی بازگردد و نظر فرزان و نیت سازن

و بهاریان

و بهاریان و برآمدن حاجات **جایزه زره** دلالت کند بر فقر و  
و طلاق میان ازواج و زنان و مطربان و بهاریان  
و کثرت فقر و سحر و وی شری ساده زنجافی و ولت آلت تناسلی  
و نکاحهای بی رغبت **جایزه زره** دلالت کند بر نیکی حال  
فضلا و اهل دیوان و بهار و مردم بازار و بسیاری بیع و شری  
و امانت در مردم و کفایت سخنان حق و معطر و راستی در عدول  
و آندن اخبار صحیح و صحت بهاران و زواج کتب و برده **جایزه زره**  
**عطار زره** دلالت کند بر ضدایه کفنه شد و ضعف و معاشها و خطا  
در تدبیرت و سلاطه عمال و مسترفان و تجار و اهل بازار و نیت  
طبیور و ظهور منافقان و کثرت نمیر و بهاریا و کفایت سخنان  
بدهوده و نوثان مخلوط مزور **جایزه زره** دلالت کند  
بر اسامی وضع حمل و برآمدن مهرات مردم و سلاطه متی مسافران  
و بارانهای نافع دران کاری ازواج و عوام **جایزه زره**  
دلالت کند بر ضعف حال زنان و انقطاع خبر و وضع کودکان  
و نفویقی یاری **بیان احکام اجتماعات** معلوم شد که اجتماع  
فران نیزین است و استقبال مقابلہ ایشان و امتلا بر خورند  
و این مرد و نظرد امور عالم بر کتب اثری است پس و است  
که طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب بیوت  
و دلایل حکم کنند چنانچه درین نسخه یافتیم باز نمودیم و مثال  
برابر ادکسم انشا الله العزیز برگاه که در صورت طالع یکی

و استقبالات



ازین رو فتح الیائی اتفاق افتد یا دلیلی که مال باشد بر غیرت مو  
مناسبان حکم کنند و همچنین در دلیل حرب و انشوب و گزینی در  
ارزانی تامل کنند خاصه این اجتماع و استقبال که مقدم باشد  
بر مال و فضل انبند خاطر باید بعد از استخراج دلائل از غیر غنم  
خاطر و فکر درست حکم کنند فرقی از اجتماع و استقبال منفرد  
کردیم هر کویک که متصل شود طبیعت آن کویک حکم از استخراج  
آن کویک باید کردن از سعود و نحوس اما اگر در صورت طالع  
یکی از آن دو فتح الیائی بود خاصه که میان رب طالع و مساع  
باشد دلیل باد و باران و تغییر هوا بود و اگر نحسی در عاشر بود  
دلیل بهار و دیدن بوی بود و اگر در رابع بود و دلیل زلزله  
و افت نرغها و خرابی جایها و اگر نحوس در مثلثه آفت باشد  
نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سه ما خاصه در وقتش و اگر در  
مثلثه آتشی باشند احتراق مواضع و فوج و جویه و معادن بود  
و اگر در مثلثه هوای باشد بیماری در نوع انسان و آفت شیخا  
و طیور باشد و اگر در مثلثه خاک بود آفت حیوانات و غلات باشد  
و هم زلزله و خسف و اگر سعود باشد جای نحوس دلیل صحت  
و سلامتی نسوبات هر یک باشد چنانکه گفته و اگر در عیار  
انصراف نحوس متصل کردند و اگر حیف افتد و مکر و خبیثت  
کند و خصومت و غوغای روان و گزینی نرغها باشد و اگر  
سعود متصل شود اسم و مقامیت مردم باشد و غیرت

التراف و ایمان

و اشرف و ایمان و شایهها از هر نوع و ارزانی و فزونی نعمت  
اگر طالع مریخ باران باشد با صاحبش از کویک باران و دلیل  
دیگر باران یا رطوبت بارانها و سخت باران و آبها بیادت کرد و  
و اگر قمر از اجتماع یا استقبال منفرد بود و عطارد متصل  
کرد و دلیل از حیف و سخندان در نوع و خصومت باز را گو  
کساد نرغها بود خاصه که نظر عدوت باشد و قوی نرغها  
عطارد و نحوس باشد خداوند طالع یکی از این دو و اگر موصوفی  
باشد بصفات فلک نرغها کردن شود خاصه که در طالع و دوم  
باشد اگر موصوفی باشد بصفات ارثی نرغها ارزان کرد و اگر  
سب طالع یکی از این دو در حبل باشد و اول بر گزینی غلک بود  
خاصه که آن طالع مقدم بود بر مال و اگر بجای زحل متبر باشد  
و اول بر حصب بود ارثی کند و فرسخی اصل علم نرغها  
اگر قمر از این دو متصل شود بیشتر و احوال برابر از نرغها  
ارزان شود و اگر در طالع یکی از این دو نحس با هم نافر باشند  
عداوت باسع و ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکر و ظلم  
محاصره نحوس یا همین نرغین یا با همین احب دلیل حرب  
و غارت و قتلهاست احتراق مریخ یا بودن او تحت الشعاع  
یا نحس در طالع یا شریکی از دو دلیل بیماری و شیخون و  
زدیمی است و انشوب هر چند که در بعضی ازین دلائل مکرر  
می نماید جهت افاده محالست مبتدی را اما اجتماع در حبل



دلیل کند بر قوت حال ملوک و ملاطین و آفت کوفتند و  
اندوه عوام و صنایع زر و سیم و تاج یکی هوا در شور دلیل  
بر باد نباتات و شکوفه و چهار پایان و حرکت مافزین و کثرت  
عشارت و زلفت و تغییر هوا در جونا دلیل کند بر حرارت در جوانان  
وزنان و حیث باد و آفت اشجار و گرمی هوا و اگر شخصی خاطر  
یابند از نوره کتاب و عمال و خصوصیت در بار بار و کثرت معانی  
ملات در سلطان دلیل کند بر بسیاری امهها و رسیدن مافزین  
در بار و بزرگی حیث روان و زحمت زمان حامله و بزرگی هوا  
در آمد دلیل کند بر رونق احوال ملوک و اتفاقات کردن بنا  
یکدیگر و فرستادن فتح و رسل پیش هم و فرستادن اکابر و  
گفتن اسرار و شدت حرارت هوا در سبیل و دلیل کند بر تغییر هوا  
و میل مردم بهارات و جمع آمدن حیوانات و تغییر حیث عوام  
پیش بزرگان و وقوع نقل و تحویل و سفر در میزان دلیل کند  
بر تفاوت نرسنها خاصه ای که تیز و قدر و شد و تر و خاطر ملوک  
و اکابر و محبوبی عوام و کثرت باد و باران و وقوع نکامه باد  
عقرب دلیل کند بر توقف مافزین و کثرت عمارت جوانان و  
ملات حلالی و آفت کشتیها و بارندگی و تیزگی هوا و سردی  
و قش در قوس دلیل کند بر آندوه فضات و اشراق و دلیل  
علم و آفت مستور و غیب مردم بکارهای انچه و تغییر هوا  
در موجودی دلیل کند بر شدت سرما و برق و در ملاحظاتی المل

سفر و سولان

سفر و سولان و بسته شدن راهها و حسدا فتلان عوام  
و نامناز کار از درج و ف و حیوانات و سولود دلیل کند  
بر کدورت خاطر ملوک و اکابر و حیث باد و ای کثیر و ظلمت  
هوا و آندوه و پیران و کش و زلف و امل و صحر و در ماندن رسل  
و فتوح و امل سفر و حرمت دلیل کند بر حرکت مافزین در بار  
و خاطر کشتیها و آفت حیوانات ای و کثرت بارندگی و کثرت  
عوام و سبیل و عمارت جوهرها و ستانها **بیان احکام ارضی**  
گوایب سبب شکار **شتر** و زحل دلیل کند بر کثرت  
میان ملوک و اکابر و نورش یافتن و زراعت و علم و غیب  
حکام بعد از بسیار خیرات و رحمت مشایخ و دقایق و کثرت  
بهاران **عسل** دلیل کند بر خصوصیت اکابر و سیم و کرم  
عین و آفت امل و فلاح و جبال و آندوه ملوک و در زمینها و  
ملات اشراق از ناگهان و صادقه توانگران و رونق در  
الفضا و فتنه **شتر** و زحل دلیل کند بر صلح میان ملاطین  
و اکابر و انهم و انایش غیب و فراخی نعمت و ارزانی و بسیار  
خیرات و رونق دقایق و امل صحر و توبه بکارهای **ل**  
**شتر** و زحل دلیل کند بر خصوصیت ملوک و اکابر و ظلم و ستم بر  
غیب و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در کوه پایها  
و تغییر ملک و بهار بر بزرگان و گرمی نرسنها **خ ل**  
دلیل کند بر الفت میان سبب سالان و دقایق و ترجم اکابر

صحر



بر رعیت و نوارش یافتن کونوالان و صحرانشینان از بلادشان  
و نهادن حصارها و رونق دارالاحتساب **ع خ ل**  
دلیل کند بر غلبه نبردن دندان و عیانان و قتل ایشان و  
حرب و فتنه و اندوه رعیت و اگراد و چهارپای صعب وزنی  
را مهرا و قنادستور و قتل آنها و افت زعمها از نوشیدنی و محو  
شکران **ش خ ل** دلیل کند بر درستی ملوک و نیرکان  
و ایش خلیف و اتفاق دافین با اهل بیاه مملکت شدن  
کیش داران و جمع آمدن سپاه در شرق **ل ح ل**  
دلیل کند بر حرب بزرگ و هلاک یکی از متعارف ملوک و کشت  
لشکرها و مخالفت سلاطین و انداختن عذر و مکر در حق یکدیگر  
و انتقال ملک و دولت و حریت عوام و بالاکرفتن ظلم و جور  
سردم شریک و کوفتی و کفر قماری ملوک و ابر **س سه نجل** دلیل  
دلیل بر نوارش یافتن دافین و قلعه داران و نیرکان از بلادشان  
و ترحم کردن بر رعیت و آبادانی مزارع و تصدق و فراخی اطعمه  
تغیر هوا **س سه نجل** دلیل کند بر جوانی از رعیت و ختم  
ملوک و نیرکان استفاق و بد حال نیرکان و سردم کوه پیاپی  
و وقوع عداوتها میان اکابر و ضرابی ضیاع و عقار و نقصان  
از مقامات و بیم از زلزله و سرما اگر وقت باشد **ش سه ل**  
دلیل کند بر عفتای ملوک و سلاطین با نیرکان و در مقامان  
و وقوع صلح میان اکابر و کم شدن تم و آبادانی جایها و

بهار زلزله

و سپار ز رعیتها و بزرگ شدن روزان و تغییر هوا مناسب وقت  
**ل سه ل** دلیل کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب  
و ستم و ضریح سپاه و افت بران و کشت و زلزله و اندوه قلع و  
جبال و شاد حیوانات و کمرانی نیرکان و غارت در کوه پیاپیها  
و نقصان عیالات و عمارت و بارندگی و سرما اگر وقت بود  
و افت از ستم و در کمر **س سه ل** دلیل کند بر نیک حالی  
زنان و اهل طرب و وقوع سوره در رستاق و نگاهها و وفقت  
از زوج و غلبه نشاط در بران و دافین و از نانی قماش و زینت  
و شدت سردی و قوتش و خشک و سلامتی کشتیها **ه ل** دلیل کند  
بر بیماری زنان و مردان و مطربان و دشواری وضع حمل و  
اندوه خلیف و نیرکان رفیق کار و ناسان کاری از زوج و  
دل شعول از ای جبال و صحرا و کج غلظت و ترک هوا و سرما قوتش  
**ش ه ل** دلیل کند بر شادی نیرکان و سردم صحرائین و از نانی قلع  
و جبال و سپار ز خلاها و از نانی و اصلاح پذیرفتن کارها و رونق  
پیشه کلان و رونق بازارها و آرام جود و ظلم و اعتدال آبها  
و برقی و جلید درزستان **ه ل** دلیل کند بر اندوه رعیت  
و فرو بستگی کارها و ناله سردم از جور و ستم و اسقاط اجتناب و سواهی  
زنیان و خصومت اهل بازرگ و دافین و کوه نشینان و جدایی  
از زوج و نهت بر بران و فدا طعم و اندوه مطربان و ابرکی  
تیره و سرما و رونقش **س سه ل** دلیل کند بر حرکت رسولان و





ستن عهدها و کشایشی کلها و بسیار عمارت و زراعت و مع  
 بره و املاک و ملائقی بزنگان و کوه نشینان و سردار قشون  
 و تبرک و او را جعفر **د ل** دلیل کند بر ظهور خیا نتمها و آفتها  
 بر خلائق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان و تجار و اهل  
 بازار و بی رونقی دکان و اهل صحرا و بدگشتن هوا و بهار  
 حیوانان و از جحف و فساد نباتات و سرما در قشون **د ل**  
 دلیل کند بر الفت میان اکابر و پیران و دکان و چنین با دکانی  
 خنک و بی رونق صلی و ارسال نامهها و فرج علما و عدول و احکام  
 اقلام و صرف و شدت سرما در قشون و رواج بازگفتاب و بره  
 و رسیدن اخبار از هر نوع **د ل** دلیل کند بر خصوصیت میان  
 خلائق و گرفتاری رسولان و جاسوران و انتقال مردم یا حبسها  
 و تم جرف و بکار داشتن فرسوها و سحرها و آفت بر خلائق و طوفان  
 کدبان و مردم منافق و امل ستاق و کوه نشینان و یاد دای تا  
 خوش و تیرگه او **د ل** دلیل کند بر اتفاق از عیال و پدر  
 و فرزندان و رونق بزنگان و صیادان و رسیدن مسافران  
 و تغییر نوع **د ل** دلیل کند بر جنگ و اینکه میان عوام و اندوه  
 رسولان و کز نامه بانان و ریخ اهل صحرا **د ل** دلیل کند بر رونق  
 مشایخ و دکان و صلح مردم و سازگار از طایفه و سعادت کث و زبان  
 و صیادان و آب کاران **د ل** دلیل کند بر بیخ مسافران و آفت  
 کشیها و خصوصیت میان پدر و فرزندان و سرما و بارندگی در قشون



و بهاری بنی

و بهار زنگان و طفلان **د ل** دلیل کند بر رونق علمای و قضات  
 با امر او اهل صلاح و باز آیدان بدکاران از شر و شوک و کفرانی  
 سحر و عزت انت حرب و میل مردم به صلح و تیرانداختن و عمارت  
 ایوان بر رویخ و زنگان و راه زنگان **د ل** دلیل کند بر قتر میان  
 سادات و قضات و اهل صلاح و غضب بزنگان بر رونق و او باش  
 و آفت اشرا و بهار اهل صلاح از ضرارت و استیلا حدت بزنگان  
 اکابر و قتل در ناسخیه هرچی که شتر رونق می باشد **د ل** دلیل  
 کند بر دورت میان امر او و زراعت و اهل صلاح و نوارش این  
 طایفه از بزنگان و بسیار از معروف و رونق دار القضا و عیال  
 بدکاران و کم شدن شر و شدت که مادی در قشون **د ل** دلیل کند  
 بر قصد بزنگان و خصوصیت میان امر او و زراعت و بهاری ملوک  
 و حکام و مصادر و توانگران و تشویش خلائق و مریس در مردم  
 و سوختن و ساختن جایها و بیم سرما و خون سردش و عذر با بزنگان  
 و بهار سحره و فساد خودی **د ل** دلیل کند بر قوت حال  
 ملوک و حکام و الفت این طایفه با علمی و معارف و انصاف  
 در خلائق و بسیار خیرات اکابر و زیاده شدن مالها **د ل**  
 دلیل کند بر خصوصیت قضات و ایامه و غضب بزنگان با این طایفه  
 و آفت بر علما و مجادله در دین و مذہب و گرمی در قشون **د ل**  
**د ل** دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و از دیار سبزه و اشرفان  
 و شاد توانگران و قضات و ایامه و آبادانی مساجد و مدارس



و عمل و انصاف ملوک و نقصان جور و ستم و بسیاری زر  
و سیم و بیع جواهر و خیر و طلا بزرگان و فرسخی و ارزانی و کرمی  
در هوا بوقش **ل** **دلیل** کند برزنده و زرا و علمی و اعیان  
و خواست از توانگر بزرگان و حیرت این طایفه و مخوف بودن  
از ملوک و تنگ طعام و تفاوت خیرتها و وفادار و کرمی هوا  
در وقت **س** **دلیل** کند برزنده و زرا و علمی و ارزانی و  
ایمنی و رونق قضات و سادات و بندگی حلقه و عزت  
لباس و برابری و صلح میان مردم **ع** **دلیل** کند برزنده و زرا و  
و نا بگذرد از روح و امر معروف و نهی منکر و قضات و علمای طلب  
حقوق شر و ارزانی حریر و قماش و نمناک هوا **ه** **دلیل**  
کند برزنده و زرا و اشراف و صحبت با  
در صلاح آمدن کارها و وقوع نکات و اصلاح زینتها و از کم رفتن  
فتنها و خرمی خوانین و اهل طب و آمدن خیرهای نیک و کثرت تعارف  
و رونق علمای و فقها و ارزانی **ل** **دلیل** کند برزنده و زرا و  
و بسیار رفیق و بدنامی اهل صلاح و طلب کمالین و اندوه مردم  
از کثرت امر معروف و نهی منکر و مطربان و شراب و زرا و مردمی  
زنانیان و ظهور خبیانتهای و اهل تقوی و علم از غیاب و  
آمدن نم **س** **دلیل** کند برزنده و زرا و مستقران و بزرگ  
فروشان و تجار و اهل بازار و نواریش یا فتن این طایفه  
از زرا و کابری و میل مردم معلوم و آمدن خیرهای نیک و باری

معتدل

معتدل **ع** **دلیل** کند برزنده و زرا و خصوصیت اهل بازار  
و اظهار حسد در مردم و حین با و تیز و بر مردم عدولت  
**د** **دلیل** کند برزنده و زرا و مستوفیان و رونق علمای  
و فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی و دیانت و خلاقه یقی  
و سعادت پیشه کلان و کتاب و تجارت و صحبت کرمی و عزت با و زرا  
**ل** **دلیل** کند برزنده و زرا و مستوفیان و عدول میان علمای و فقها و  
و زرا و حیرت دین و مذنب و زرا و فتویها بحق و ناراستی  
در مردم و حیلها میان تجار و اهل بازار و اندوه پیشه و زرا و  
بارهای مخاف و بیمه اطفال **س** **دلیل** کند برزنده و زرا و مردم  
عام و غفرت زرا و رونق بازار و بر آمدن حاجتها و بزرگان  
**ع** **دلیل** کند برزنده و زرا و اهل کمال و دل مستغنی  
عوام و زرا و تجارت و خصوصیت از اوج **ث** **دلیل** کند برزنده و زرا و  
امانت و دیانت در عوام و بسیار خیرات و طاعات و ملائمتی  
بنا فران و کثرت ارزانی و راست آمدن کارها و صحبت بهمانند  
بازندگان **ل** **دلیل** کند برزنده و زرا و مستوفیان و ائمه و  
عوام الناس و مردم سفاک و افتادن دعاوی شرعی و اندوهنا  
لداران و در ملان و زرا و بنا فران و کثرت هوا **س**  
**دلیل** کند برزنده و زرا و اهل صلاح و زرا و دیانت این طایفه و غلبه  
حیرت برزنده و زرا و کابری و عزت ستور و انت حرب **ع** **دلیل**  
**دلیل** کند برزنده و زرا و کابری و عزت ستور و انت حرب **ع** **دلیل**



مغدان و گرفتار ایشان و قصد و غیر بسیار **س** دلیل  
کنند بر نوازش با نین سینه سالارک از ملوک در رونق اهل سلاح و  
سازادن آت حرب و رواج بازار اسلحه و زدن در نهاد حرارت او  
در قتلش **ل** **س** دلیل کنده بر ظهور حرب و قتل و آشوب میان  
ملوک و امر و بیرون آمدن خوارج و خرابی و غارت جایها و تلافی  
خلاف بق از ظلم و ستم و سلاک اکابر و زدن در سهای قلب و غلبه  
کردن و زدن و راه زدن و آفت ایشان **س** **س** دلیل  
کنند بر موافقت از رواج و انسانی وضع حمل و عزت گوشت و کثرت  
نخاسها و تری هوا و رواج مستور و بارندگی **ع** **ع** دلیل کنده  
بر شوخی و سبطک زدن و کساد بازار و وقوع ظلمها و زرق  
و حیلت میان از رواج و چهار زبان و اندوه مطربان و در شوار  
زادن زبان و افتادن کوردگان همه از شکم و بسیار زینا و  
فسق و گرفتار و در سواخ زانین و نهایهای بر عیبت و خرابی  
لباس و محاسن و بارهای مضروبین عدد برق و ظلمت هوا و افسار  
بارندگی و حکم مخالفان مثل ترسبشان بود **د** **د** دلیل  
کنند بر موافقت از رواج و سلسله سسوره و عزت برز و ستور  
آت حرب و حلاصی محمودان و ایمنی را مها کیم شدن آشوب و ظلم  
و از زبان و دست کوتاه کردن اهل شر و بارندگی **س** **س** دلیل کنده  
بر حرارت زدن و مختاران و رواج آت حرب و قوت راه و دارن  
و عمال **ع** **ع** دلیل کنده بر گرفتار و زدن و چهار کوردگان

و نکت

و نکت تجارت و اهل بازار و تندرستان و اسبب برود و اویش  
و تنباهی حال کتاب و شرفات و ارحیف **ش** **د** دلیل کنده بر حجت  
میان اهل دیوان و امر و اهل سلاح و رونق صنایع و مخترع و طرح  
بازار و وسایع حال تجارت و آمدن کار و آنها و رونق دارالضرب  
و اشد کاروان و رونق فضلا و سبب برود و در باب و یاد می تند  
**ل** **ع** دلیل کنده بر جنگ و حبل میان امر و اهل دیوان و ستم  
اهل سلاح بر مخترع و حریت تجار و زدن در معاملها و کثرت خباثتها  
و عذر و قصد بزگان و ظهور قبا بلان و اندوه مستلابن و بارندگی  
مخالف و کرمی هوا و رعد و برق و بربک مناسب قتلش **س** **س** دلیل  
کنند بر دوستی عوام با اهل سپاه و برود و اشتغال مردم بر خوردن  
و تر انداختن و اسب تاختن **ع** **ع** دلیل کنده بر خصومت مردم  
و عدت و حرارت در مزاجها و وقوع لاع چهار بار و زدن در خباثت  
و خروج کفین **ش** **س** دلیل کنده بر حرکت سپاه و سواد بر سندان و  
عبادان و میل مردم سلاح و صید و کدورت هوا و تازه کردن عوام  
عهدهای کهن **ل** **ع** دلیل کنده بر جنگ و حبل میان عوام و اهل  
سلاح و حرکت لشکر با و قصد میان آن طایفه و چهار اطفال  
و زنان حامله و بدی زانها و افت بدان و تغییر هوا **س** **س** دلیل  
کنند بر هود میان مزگان و زنان و جمعیت یوایان و حجابیان  
و از دهام مردم بر درگاه پادشاهان و نخوت در عوام **ع** **ع** **ع**  
دلیل کنده بر اندوه خلاف از نزد بگان پادشاه و خصومت تو



توانند در توقف افتادن مهمات و غیره  
دلیل کند بر حصول حاجات از بزرگان و اجتماع این طبایفه با  
یکدیگر و نهایت اکابر با نامه مردم و ترجم ملوک و حکام بر عیبت  
و شاد خواجگان **دوم** دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان  
و اظهار خصومت در خلافت و رفتن بدو روی بدیوان و او را  
حرم و عزامت و در حس افتادن عوام و طلب خواسته از مردم و  
تغییر جو و کمر بستن با **سوم** دلیل کند بر کثرت سوراخ و درستی  
میان دختران و طرب در زنان و مهربان رسیدن اخبار خوش  
و راحت عوام و بسیار خنده و لهو و در خلافت **چهارم** دلیل کند  
بر بخش و موی میان مادران و دختران و ضعف حال عطار دینان  
و دلیل او به تیرکاشنگی و گفت و گوی در بازار **پنجم** دلیل  
کنند بر سواج بازار بزرگان و عزت اقمشه و عطر و ساختن بر بها  
و رونق ز کمران و طرب در جوانین و شاد در زنان و اسنان  
وضع حمل و نیک سالی اهل طرب و کثرت ضیافتها و سوراخ **ششم**  
دلیل کند بر خصومت میان زنان و شراب داران و مهربان  
و بیرونقی این طبایفه و اندوه مخمرفه و اخباران و اظهار فسق و  
امور ناشایست **هفتم** دلیل کند بر خوف آرباب دیوان  
و میل خلافتی به شرب و طرب و بر آمدن مهمات مردم و تعلق و  
تعلق میان مردان و زنان و عیبت مردم به ما شاد و خوشنود  
تجار و اهل بازار و سواج عطر و لباس و کرباس و حریر و عت

مهم و مردم

و محوم و رسوم و اشرب و باران و سردار در قش **هشتم** دلیل کند  
بر درستی اهل قلم و تجار و نام خلافت و سواج بازار و او باد  
و باران و اگر وقت باشد **نهم** دلیل کند بر شاد عیبت تجار و اهل  
بازار و کتب و عمال و کنایه بازار و وقوع سوکند با و در سواج  
**دهم** دلیل کند بر درستی اهل دیوان با عیبت و شرب و باران  
خاصه برده و کتب و کاغذ و آمدن اخبار خوش و در خلافت  
و تغیر **یازدهم** دلیل کند بر بسیار جنگ در بازار با وحدت  
اهل دیوان بر ظاهر و اندوه تجار و کنایه بازار با و ارجیف  
و نوشتن خطوط تزویر و پیدا شدن سکر و تغیر **دوازدهم**  
**خزانه** تحولات کواکب در سواج **چهارم** دلیل کند بر حرکت  
باد ناگهان جهت مجاری و کثرت مقانله و ظلمت هوا و باران کم و نقصان  
سردما و تم بر عیبت و انواع تشویش در ناصحت و سرمای سواج  
سج در چهار پایان خورد **پنجم** دلیل کند بر حرب و فتنه میان ملوک  
و آفت یک از بارشامان و هراس در مردم و مرگ گاو و کوفتند و  
شتر و آفت سرزرها و بیم زلزله و خرابی **ششم** دلیل کند بر حین  
بادهای خنک و عزت طغیان و چهار جوانان و آفت در ختها  
و میو کا و قلت باران و کثرت مقابله **هفتم** دلیل کند بر  
نقصان آنها و یکگی باران کم و سرمای سخت در ستان و آفت  
غلات از ممل و فتنه در زمین بلخ و در مینه کوچک و بابل و  
عزق کشتهها و آفت حیوانات **هشتم** دلیل کند بر فساد



در رسم و معادن و غلبه کردن سباع و اشوب در باب  
الابواب و رشت قبحاق و غیر آن **ل** دلیل کند برافت قلهها  
و فقه ملک و تنگ آمدن اغنیا از دست فقرا و معادن نوانگه  
و کثرت اشوب **ل** دلیل کند بر کبریا اطمینان و بارهای بیجا و  
بیمار در نوع انسان و قلت ایها چشم **ل** دلیل کند  
بر نقصان ایها و مخاطره کشتیها و تنوین در آمد با بیان و  
املک و سایر و تلف حیوانات **ل** دلیل کند بر مفقود  
شدن باد تاوان بر رعیت و ظهور فتنه در مشرق و بیمار و خلایق  
وافت ستور و معادن **ل** دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در  
زمین منده و چیلان و رخ حیوانات و برف و جلد در تنها  
**ل** دلیل کند بر بادای حیرت کننده و فتنه و حیرت و عدل را  
وافت ایشان و فقه ملک و موت پیران و کبریا حیوانات و  
قوت رحلیان **ل** دلیل کند بر فتنه در عام مردم و کم شدن  
ایها و اشوب در سواحل و طبرستان وافت کشتیها از سر ماسلهها  
خراب کننده در چشم و خطر کشتیها **ل** دلیل کند بر تنگ حال  
ملوک و اکابر و حصول جوهر و قوت اهل معادن و صناعه  
و رسم و سلامتی در کوه **ل** دلیل کند بر فتنه و  
سلامتی ستوران و بر نعمها و زاهدان بنا **ل** دلیل  
کند بر جتن بارهای نافع و خوشی هوا و تنگ ری مردم و سلامتی  
اشجار و اثمار و غنا که هوا و اندوه عوام و نقصان و اشراق

لایحه دلیل

**ل** دلیل کند بر قوت حال وزله و اعدیان و بارهای غیبی  
و سلامتی مردم در بار بار و فتنه سخت و افراطها **ل** دلیل  
کند بر رونق ملوک و سلامتی و کثرت نفوذ و راسته شدن  
خزاین و تم و جوهر رعیت **ل** دلیل کند بر سلامتی کشتیها  
و صحت خلایق در و اج بازار با صفا هوا و اندوه اکابر  
و اعدیان **ل** دلیل کند بر اعتدال هوا و امنی زمینها و کثرت  
بار و باران و فتنه سخت و کبابی بازار و از زلزله **ل** دلیل  
کند بر فتنه و اشوب و جوهر رسم بزرگان بر خلایق و قطع طرق  
و بار و بار زنها و نفع و عزت طعام و تلف مالها **ل** دلیل  
کند بر خوشدلی بزرگان و کثرت حیات و سلامتی حیوانات و  
سپار نفوذ و اعتدال هوا **ل** دلیل کند بر سلامتی حیوانات  
و اعتدال هوا و اندوه نارات و نقصان **ل** دلیل کند بر تنگ  
حال خلایق و از زلزله و فتنه سخت و کشتاد شدن کارهای  
سبزه **ل** دلیل کند بر خوشی و آمدن بارها از نافع و قوت  
حال نارات و علما و اشرف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها  
**ل** دلیل کند بر قوت حال ایها و بیک چهار پایان  
و عزت طعام و حرکت سپاه **ل** دلیل کند بر اندوه اهل الملح  
و بیم زلزله و فساد هوا و اظهار حیانت و آفت میوه **ل**  
دلیل کند بر فتنه و حیرت و غارت و نقصان ایها و تره شدن  
سودا و غرق کشتیها **ل** دلیل کند بر خشک هوا و کبری



و تجارت های بی فایده و مضرت از سیاه **ل ۱۰** دلیل کند بر فرار  
 گشته ها و ضرب جایا و هم ننگه و تغییر **ل ۱۱** دلیل کند بر اندر  
 سدرن سیاه و امل سلج و تفاوت نرخیها و حق بارای کرم  
 و خشک **ل ۱۲** دلیل کند بر قوت حال نگریان و امل حرب  
 و فتنه در آدر با جوان و حرکت سیاه و قتل های نیاگاه نیاحق  
 و خصوصیت سیاه با امل بازار و بیار خوشه و کثرت عشق و نحو  
**ل ۱۳** دلیل کند بر قلت امها و خشک هوا و غریب از رعیت و سخت  
 اکابر و صرف و ریج سوره **ل ۱۴** دلیل کند بر کمال اعتدال  
 هوای نستان و فتنه در زمین مند و قوت حال امرا و ارباب  
**ل ۱۵** دلیل کند بر زیاد حال مردم او باش و بارای تند  
 ملالت حکما از امرا و کثرت فقر و زندی **ل ۱۶** دلیل کند  
 بر حرب میان ملوک و انزوه عامه از قبل حکام و در سختیم  
 و صوت بزنگان در شمال و نقصان چشمها **ل ۱۷** و لانه  
 کند بر عدل ملوک و قوت حال بادشاهان و اعتدال هوا و باران  
 نه های نافع و شان در ضلایق **ل ۱۸** دلیل کند بر کساد و باران  
 و غرت طعام و تغییر هوا و بیار و عمارت **ل ۱۹** دلیل کند بر  
 بیار کله و کوهکان از خصیمه و ابله و قوت حال ملوک  
 و حرارت هوا **ل ۲۰** دلیل کند بر سلامتی گشته ها و کرم  
 امها و کثرت آنها و آرنه طعام **ل ۲۱** دلیل کند بر قوت  
 حال ملوک و سلامتین و عدل ایشان و ضحاک و شدت کتیا

وارزینگی

وارزینگی **ل ۲۲** دلیل کند بر ازین غلات و سوزن حال  
 بزنگان و فضلا و غلبه خون در پنهان و خشک **ل ۲۳** دلیل کند  
 بر اعتدال هوا و ازین نرخیها و درواج بازارها و ملالت بزنگان  
**ل ۲۴** دلیل کند بر کثرت بارندگی و بی انصاف مردم و قوت  
 حال مفدال و عدالت میان حلالی و رفیق بار **ل ۲۵** **ل ۲۶**  
 دلیل کند بر حقیق عد و برق و سردی و قوت ملوک و لاطین  
 و سبیل نرخیها کثرت **ل ۲۷** دلیل کند بر عزت اطعمه و صبر  
 شدت سردی و کثرت برق و سبیل و سوزن بازار **ل ۲۸** دلیل  
 کند بر سردی و برق و عزت طعموم و دروم و وقوع ظلم و بارای  
**ل ۲۹** دلیل کند بر اعتدال هوا و تیره کثرت آنها و سخت  
 مردم بجمارت و رعیت باغ و بوستان و کثرت باران و عد  
 و برق **ل ۳۰** دلیل کند بر آمدن بارانها نافع و سلامتی  
 نباتات و حیوانات و اعتدال هوا **ل ۳۱** دلیل کند بر کثرت  
 باران و عد و برق و صحت زنان و مطربان و سلامتی رعیت و  
 نباتات **ل ۳۲** دلیل کند بر صحت بهاران و خوشی هوا  
 و باران معتدل و سلامتی اشجار و اثمار **ل ۳۳** دلیل کند  
 بر باران و باران تیره و خشک هوا و سلامتی گشته ها و آمدن  
 مسافران بسیار **ل ۳۴** دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت  
 نشاط و ضلایق خاصه و ملوک **ل ۳۵** دلیل کند بر  
 ازین و فرار و اندوه زنان و مطربان و قلت نشاط



در مردم و خشک هوا **ل ه و** دلیل کند بر سخاوت خوانین و  
رونق اهل طب و ارزانی و خوش طبعی او و صحت خلایق  
**ل ه و** دلیل کند بر اندوه زنان و مردان و خصوصیت از فرج  
و شرب دادن و کثرت فق و رنجور و سرما **ل ه و** دلیل کند  
بر بارندگی نفع و خنکی هوا و ملامتی مستوران **ل ه ط**  
دلیل کند بر فساد کشتیها و شدت سرما و غارت طعام و بیماری  
زنان **ل ه و** دلیل کند بر قوت حال پیران و حکیمان و صفی  
زنان و زیاده ایشان و نازک اندازن و رواج و کثرت نشاط  
در مردم **ل ه و** دلیل کند بر قوت حال خوانین و ارباب  
طب و مبل علمای و اشراف بزنان و اهل طب و بازار  
نافع و حرکت کشتیها **ل ه و** **ل ه و** دلیل کند بر حین  
بار بار مدد و برق و ابرگی تیره و از حیف مستور **ل ه و**  
دلیل بر اعتدال هوا و کثرت بار و خواست از رعیت **ل ه و**  
دلیل کند بر رونق بیونها و عمال و تجار و اهل بازار و  
کتاب و تیرگی بازار و خیر عاریت **ل ه و** دلیل کند بر  
ابر و باران و بار بار نفع و اعتدال هوا **ل ه و** دلیل  
کند بر گرمی خشک هوا و نوارش احاب و اوین از یاد  
شادان **ل ه و** دلیل کند بر قوت حال ضللا و اهل دوا  
وین و عمال و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بار بار  
نرم **ل ه و** دلیل کند بر بسیار طعام و عدل حکام و

رونق اهل

**ل ه و** و رونق اهل حرب دلیل کند بر سرما و بارهای خشک و مگر  
و ضرب میان رزاج و بی انکسار خلایق **ل ه و** دلیل کند  
بر کد در بازار و کثرت سرما و زیاده در معالما **ل ه و**  
دلیل کند بر برف و باران و بارهای سرد خاصه که درین بروج  
سایع و محترف گردد **ل ه و** دلیل کند بر خشک هوا و مستی بازار  
و قلت طعام و اندوه مردم **ل ه و** دلیل کند بر زیاده برهات  
و قلت طعام و اندوه تجار و اهل بازار **ل ه و** دلیل  
کند بر فرج بزرگان و زنان حامله و سولان و مسافران  
**ل ه و** دلیل کند بر بزرگی حین خلایق و حرمت خوانین و  
ارزانی **ل ه و** دلیل کند بر رواج بازار و بار و باران و کثرت  
اخبار **ل ه و** دلیل کند بر حرکت رسولان و مسافران و خوش طبعی  
خلایق و خوانین و باران و تفاوت نرها **ل ه و** دلیل کند بر  
تردد و ملوک و گرمی هوا و نماز عت خلایق **ل ه و** دلیل کند  
بر قوت کشتا و رزق و ملامتی حیوانات **ل ه و** دلیل کند بر  
اندوه مردم و رستگاری و فساد اطعمه **ل ه و** دلیل کند  
بر کثرت نماز عت و فتنه میان مردم و بیماری و کثرت  
آبها **ل ه و** دلیل کند بر تغییر حال اکابر و پیران و محنت خلایق  
و تغییر هوا **ل ه و** دلیل کند بر اندوه عامه و محبوس مردم و برف  
رسولان و مسافران **ل ه و** دلیل کند بر توقف در مهمات و  
بار بار نفع و صلوات هوا **ل ه و** دلیل کند بر ملامتی

خوانین



سبز گمان و از زردی و بازنگار و فرج مردم و سوز  
 عکس کوکب دلیل ضعف و سستی مدلولات  
 کوکب است خاصه عکس در و بال و مبطو کنند و عکس عطارد  
 بحوت بغایت بدست مسلوبات او و بازنگار و کدورت هوا  
 و آفت سفاین باشد و همچنین عکس عقده نین زهرم اثر است  
 خاصه از آن نین ان برج که زین روی عکس کند  
 نقصان و سنج رسد چنانکه اگر عکس مجله کند گویند و سز یافت  
 رسد در مهار قلب نند و فار مغادن و صناعات ز سر و سیم  
 بود و اگر به شور عکس کند کار و شتره آفت رسد و زرهاوار  
 نباتات ناف شوند و ضربه جامها و بیم نند ز بود اگر بخورد  
 عکس کند آفت اشجار و اثمار و چهار ضلایق و قطع رستهها  
 و اگر سبطان عکس کند خشک آنها بود و خطر کشتهها و آفت برنج  
 و حیوانات آنچه و عکس را رسد بر ضد آنها بود و باقی برین عکس  
 باید کردن اقتاب جوهر شریف رسد لاله  
 کند بر قوت سلاطین و حکام و از دیار جاه اعیان و اشرف  
 و عدل بر رعیت جوهر قمر شریف رسد دلیل کند بر رونق  
 احوال عوام و نوازش یافتن از نزرگان و دست آمدن  
 کارها و فرج ریل و امل سفر و حج مشرف بر شرف رسد دلیل  
 کند بر سعادت علما و ائمه رسد و قضات و وزراء و اعیان  
 و محفوظ کننق این طایفه از ملوک و صواب افتادن

نیز بر آن در آن

ندر سیرات و فراخی نمت و فایده در معاملات چون عطارد بر ذیل  
 کند بر رونق احوال و زراعت و دعال و اصباب و اوین و طلب علم  
 و تجرم و ارباب قلع و وقوع معاملات خیر و سلامتی کودکان و کثرت  
 علم دقیق و رغبت مردم بزر و شرح و تشبیه و میل ظهور مردم  
 و سالوس چون زحل بترف رسد دلیل کند بر احوال ملوک قدیم و شیخ  
 و ده قبی و سده نین ضیاع و عقار و تنگی و کربانی نرها و با روی نضر  
 و صی مردم در طلب معاش و چون تریخ بترف رسد دلیل کند بر شوکت امرا  
 و اهل سلاح و سوزگان و شوکت خواجه و دیبری مغدان و زردان  
 و عزت سلاح و ستور و الم ضلایق از اشرف کثرت فنق و جوهر چون  
 بترف رسد دلیل کند بر سعادت احوال خواتین مظهر کثرت لکه همایی  
 نیز و بزرگی زمان بر شوهران و رواج حرم و پند و کرباس و لاس  
 و عزت پرایه و جواهر و عطاریات و رونق زمان و امران و مطربان  
 چون زحل بهبوط رسد دلالت کند بر ضعف حال و کسب  
 و اهل قلع و صحرا نشینان و پارهایی مردم و آفت کشتهها و تنهایی آنها  
 چون تریخ بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان و آفت نوردن  
 و کرفتماری بدکاران و رنج پاکان و خونها ناکا که چون زهره  
 بهبوط رسد دلیل کند بر تنهایی حال خواتین و خواجگ سران و زنان  
 زنان و مطربان و میل این طایفه بنات سبب و کرفتماری زاینان  
 و بیماری در کرده و دشمنه و قتل نشاط و تولد آنها و خواری فی نفس

چون

در این



و صبر چون نشنم بمهبط رسد دلالت کند بر ملالت خاطر ملوک و  
مندان و فدا نمودن او اهل نظم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان  
و آفت ستوران با رکش و ارزانی حیوانات چون قمر بمهبط رسد  
دلیل کند بر مذلت عوام و نابینان از جور و ستم و فدا نمودن کفر فتنه  
السلطان و در ماندن مسافران و خصوصیت در ضلایق عام چون شکر  
بمهبط رسد دلیل کند بر جبریت و زرا و اعیان و علماء و قضات و  
نباهت ترنما و خطا در تدبیرات و تجارتهای بی نفع و بی رونقی  
الواب بر چون عطر در بمهبط رسد دلیل کند بر بی حال فزرا  
و فضلا و تجار و علماء و اهل بازار و اصحاب دوا و ابن و خطا در معالجات  
و ارا جیف و نهمت و بیماری کودکان و پسر و نقی و پسرستان و  
کسادی بازاره  
چون زحل در وبال بود دلیل  
کند بر قوت سلطان و حکام و از زود با جبه اعیان و اشراف و عمل  
بر رعیت چون قمر شرف رسد دلیل کند بر رونق احوال عوام  
بر خوش ضلایق و قلت غلات و ف دوزخها و نباتات از روش  
و طبع و ضعف حال رعیت و اهل قلاع و جهال جوی منتهی در وبال  
بعد دلیل کند بر اندوه و زرا و علماء و قضات و اطلاق نهمت  
بر اینها و عزت طعام و پسر و نقی دار القضا و مدارس چون  
بسیج در و بسجده دلیل کند بر ملالت و پیرانی امر و اهل  
صلاح و خصوصیتها و گرفتاری در دران و روانی بدان وقت  
اهل صلاح چون شمس در وبال بود دلیل کند بر غنای

مندان

مندان و ارباب حکومت و خصوصیت این طایفه و ک دی جواهر و قلبین  
نقود و کرایه چون زهره در و بار سجده دلیل کند بر دشمنی خواهش و سواد  
زخمان و ضعف حال مسلمانان و فقر و بنگی کارهای مملبان و  
کسادی صبر و اتمش چون عطارد در و بار سجده دلیل کند بر جبریت  
دبیران و عمل مستوفیان و اهل فضل و ارا جیف متوجع و اندوه  
تجار و اهل بازار و ف دهم چون قمر در و بار سجده دلیل کند بر  
عوام و پسر زایل حاصله و گرفتاری حاکمین و رسل و ده نمان  
از خصوصیت ضلایق رجعت حل دلیل کند بر ضعف حال  
و مزایعان و ارباب خاندانهای قدیم و فراخی طعام و کسادی حیوانات  
رجعت شکر دلیل کند بر جبریت و زرا و دبیران و علماء و اشراف و سستی  
مردم در کارهای جز و عزت طبع رجعت برج دلیل کند بر در اندکی امر  
در سان سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری در زمان و راه زمان و  
کسادی سلاح و دستور رجعت زهره دلیل کند بر پسر و نقی حال زمان  
و مملبان و خاران و ک دی عطیات و باس و صبر بر رجعت عطا  
دلیل بود بر ضعف حال اصحاب داوین و اطباء و شیخان و تجار و عمال  
و کسادی بازاره و اختلاف هوا و هر اس در مردم و سهو و معوجات  
و حکام استقامت زحل دلیل بر استقامت احوال  
منابع و در بقی و فقر و انبیا در آران و کرایه نهم استقامت شکر  
دلیل کند بر قوت حال و زرا و اعیان و قضات و علماء و کرایه و رونق

جوان



ابواب استقامت مرج ذلیل کند بر سر حال مراد مراد سپاه  
اوباش و رزق و باز آمدن از حضرت استقامت زهره دلیل کند بر  
رونق زمان و خواجه سرایان و اهل ساز و طب و سادۀ رختان و  
استقامت عطار رد دلیل کند بر قوت حال بخار و حال و محقره و  
اطباء و اهل تنجیم و رونق بازار و کثرت اجناس نیک کن دلی مولا  
چون از بیان قانون احکام و طریق استخراج الفایح  
شبهیم صلاح چنان عمده که هر یک مشایخ جدا گانه باز غایب نموده  
و متوری بنده بوقت احکام کردن هر جزه آهسته آهسته که در  
که استخراج کرده بنده و در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابی است  
کرده بنده که معتقد علیه بنده و در اصدان بهند کام صد مساله بنده  
باشند چنانکه در این تاریخ که ما هم رعنا و بر کتاب بحقوق سلطنت  
که وضع آن بر اصول رسد جدید یعنی کرده اند نه بزرگ ایجابی  
چون آن بر اصول آن رسد بنیت بلکه آن بر اصول از هر قدر است  
از آنست که هر که محسوب آن موافق مری بنیت و تفاوت قیاس  
در طول و عرض شده کرده میشود و احکامی که از آن و لایحه بنیت  
که خطای افتد و این از بی بصری اربابین است در این روزگار  
چه غرض ایشان کسب است نه فضیلت و تحقیق حال هر که بقوم  
التفات میفرماید مطلوب ایشان بجز موضوع ماه بنیت و در این  
ایام و شهره را که فرزند می بعد از احتفال و محبت بسیار است که  
که متعین انواع لطیف و فواید این فن باشد مکتب سازد  
چنانکه است

این

چنانکه اگر شخصی کامل و نفس دیگر از در شرف طالع آه و خندان  
و ذوق روحانی از آن اول حاصل آید که در حد تصور نیاید طعنه زنده  
و ملائمت کنند که این فایده جهت و ان را مطر و گی سازند و بر سبیل  
ظن و اندیشه را که بنده مستخرج اطباء فضیلت خود کرده و این قدر بنده است  
که بزرگان این امر بجز کاشیده اند و اینها لاجرا وضع کرده اند نه بنده  
عیب نباشد و اینچنین معتقد بر بفری بنود ملک بدان طعنه نشوند و از  
شریف خود بدان مرفق کنند و قصه عرض اند چون طالع سال بق  
چنانکه به بنده و مواضع کواکب سهام و غیره ضبط کرده و طالع  
اجتماع با استقبال که سابق بنده بر آن و هر یک از آنرا که سازند  
و در وی نامل کنند از سر فرزند خاطر و اهمیت تمام قوت و  
ضعف بر سبب تمامی به بنده و فضل هر یک و بر دیگر نشانند و  
و ارتدادات و عوارضات کواکب با هم به نوع که بنده از انواع  
مذکوره فرقی کنند انگاه دلایل امری را از امور ختمه اول  
اضافه اند تا سر اند دوم اشوبی امن سیم صحت و مرض چهارم  
نقطه و خصب پنجم خشنکی و تری و شیب و ذائقه جدا کنند پس  
ان هم بویا هم مقابله و مخالط باید کرد و لایحه و مرجع جدا کردن  
و مقوی و وضعف را شناختن و مناسب هر یک احکام ساختن  
امید که اگر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ انعام ریح اول  
سنه اربع و عشر و در ثانی همانکه الهام به موافق با اول ضرور در پنجا  
جلالی سنه ثلاث و اربعین و ثلثه ثانیه ملک همه طالع خویل سال



علم برافق دارالامان لایحی ن حرسها الله تعالی عن الطوارق  
 واطدئان استخراج کریم با دلایل وخواهش و قوت و ضعف  
 هر یک و طالع اجتماعی که سابق بر سال و زایم هر یک و جدول  
 قوت و ضعف کواکب و تقیم دلایل با صنف حوادث و مقابله  
 و جمع و تفریق هر یک چنانکه خوف میشود و حکم چند در احکام  
 موافق و آن دلایل گفته میشود ان و در نظر زوایا و معانی  
 و از خطا و ضلالم باشد اینست صورت رایج طالع اجتماع مقدم  
 بر سال مبارک و قوتش در سالیست از شبیه شبیه استیم  
 مبارک صفحتم با انچه و الظفر موافق است تمام الفقه اشد  
 جلای سنه اینی و اربعین و ثمانی به ملک همه است

<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>
<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>
<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>	<p>م السعاده          م السلطان          م التکراره          م الفوس          م الحسل          م الحاس</p>

چون قمر بود از طرف بطل متصل میکرد و او مستولی طالع دلیل کند  
 بر قوت حال اهل مغرب رونق دهین و سلامی کشیدها و مدت عام  
 از خطیان و چون دخل در زلمت و راجع بیکر که بعضی از اینان  
 کفر را کردند و در اول با بند چون کواکب را در سیر و جبار است  
 دلیل بارندگی و ابر و مین است تا چون زنبانجا بارش نیست مع  
 میکند و فعل ایشان را ضعیف سازد تا آنکه دلیل دیگر به پدید  
 که دفع این مانع کرد چون رطل ضعیف ذاتی و عرضی کواکب است  
 از زانی و فراخی نعمت خاصه که رطل در سینه است و نم و فرخندگی  
 متصل کواکب فوق الارض که رطلت اوایل بر خصل چون مرغ مولد است  
 و روزه بهبوط دلیل ضعف تراکد و اهل سپاه است و اهل شرق  
 آقا خورست از رطل دلیل فتنه و زلزله کنیز و زدن راه است و بسته  
 شدن راهها چون نظر دوسنی است سخت بالا نگیرد چون مشرقی در شرق  
 و دونه دلیل قوت از افق و کابرو غلای و قضایرت و غلبه کردن خارجی  
 چون صنایع استیم بمقابله خلعت و آفت افنا سب از این نظر است  
 دلیل کند بر چهارها که از کثرت خشکی متواله شود و در چشم و دل و  
 دماغ و امراض مزمن خاصه همگی ریح و صرع و کولوس و نوزلیق  
 چون عطار در مویله بط و مع ذنب است دلیل کند بر نشت و  
 محنت اصحاب بران و عمال و مرققان و اهل فضل و کنت  
 اخبار را حیث و اطلاق نامتها و ضعف تجار و اهل بازار

دلیل و مستولی قوت ذاتی و عرضی

چون



آینه شری با طریقه طبع از ایام بروز را در این بنده خاصه مکتوب  
 درستی است و آنرا اعم  
 صورت زایچه طالع سال که مبارک و سعادت محمد و مصطفی طالع مبارک  
 سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک به اول اول سنه  
 و غزنین و غنائی که الهی بر تو موافق باشد روز دهم نیز ماه قدیم سنه  
 بیستین و سی و نه نیز در روزی بر صادق باشد بقیه قول فروردین ماه جلای  
 سنه شانزده و اربعین و شایسته ملک آینه مناسبت است با ایام ایضاً  
 سنه غزنین ماه غزاینه سال هجدهم بنده از قرآن آخر در سنه  
 هوایی و صورت زایچه مبارک است که در این صفت نیز نوشته است  
 و التقدیم

۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰

۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰







دلائل کواکب بر غلا در خص در اول سال دلائل زحل بر غلا  
 پست غلا در صعود در فلک اوج صعود در فلک تدویر عرض شمال  
 برج مشرق الطول این جمله پست جزو است پس زهره مایل باشد بر خص ناقص  
 العدد رجعت ابره این جمله پست تحت جزو است پس زحل مایل باشد  
 بصفت خص دلائل مشرقی بر غلا برج شرف صعود در فلک اوج  
 صعود در فلک تدویر عرض شمال برج مشرق الطول ابره این جمله پست  
 جزو است پس مشرقی میا زحل باشد دلائل برج بر غلا سرعت سیر  
 صاعد در فلک اوج صاعد در فلک تدویر عرض شمال ابره این جمله پست  
 جزو است دلائل برج بر خص ناقص النور ناقص العدد ناقص لی برج مخرج  
 الطول ابره این جمله پست بجزو است پس مخرج مایل باشد بنفاد دلائل شمس  
 بر غلا برج شرف صعود در فلک زاید کاب ابره این جمله پست  
 جزو است دلائل شمس بر خص ناقص العدد و ابره این جمله پست پس ابره  
 دلائل کند بر غلا دلائل زهره بر غلا سرعت بر صعود در فلک اوج  
 صعود در فلک تدویر ابره این جمله پست جزو است دلائل زهره بر خص  
 ناقص العدد ناقص لی ب اقل النور برج مخرج الطول ابره  
 این جمله پست بجزو است پس زهره مایل باشد بر خص دلائل عطارد  
 بر غلا سرعت سیر صعود در فلک تدویر زاید العدد زاید النور  
 زاید القدر ابره این جمله پست شمس جزو است دلائل عطارد بر خص

دلائل مشرقی بر خص ناقص العدد ناقص لی  
 ناقص النور ابره این جمله پست جزو است

برج

برج مهبوط عرض جنوبی ناقص لی ب ابط در فلک اوج برج مخرج  
 الطول ابره این جمله پست چهار جزو پس عطارد مایل باشد  
 بعد دلائل قدر بر علا صاعد در فلک اوج صاعد در فلک تدویر  
 زاید الطول طاب زاید القدر زاید النور برج  
 کثیر المطلاع ابره این جمله پست تحت جزو است دلائل قدر بر خص  
 بطور سیر ناقص العدد عرض جنوبی ابره این جمله پست نزد  
 جزو است پس قدر دلائل کند بر غلا دلائل کواکب بر تخصی هوا

در اول سال

**المشرق**  
 ایل بر دی و تری صعود فلک  
 صعود شمال گرمی و تری گرمی  
 و خشکی برج مروت ریح مروت  
 سردی و تری سردی و تری  
 مرکز چهارم سردی

**الشمس**  
 گرمی و خشکی کند  
 صعود در فلک صعود در شمال  
 گرمی و خشکی گرمی و تری  
 مهبوط شمال ریح تدویر سردی  
 تری گرمی و خشکی سردی  
 برج مرکز چهارم

**الشمس**  
 گرمی و خشکی کند  
 صعود در فلک صعود در شمال  
 گرمی و خشکی گرمی و تری  
 مهبوط شمال ریح تدویر سردی  
 تری گرمی و خشکی سردی  
 برج مرکز چهارم



الزمره

سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته
سردی و تری گفته	سردی و تری گفته

الق

سردی و تری گفته

صلی صاعه جنوب صاعه فلک ربع مؤنث

تری گرمی و خشکی گرمی و خشکی سردی و تری

بطوریه

سردی و تری

الحکم علی طالع

سال عالم بر طبق اجمال بتوان سعادت و کامرانی  
 و نظایر خیرات و شادانی مستحبه در پیشگاه طالع سال طبعی عالم بر حصول آن کند  
 نیز غنیمت بی دات نقطه اعتدال ربیع که مبارک است در میمون و خجسته  
 باد و تابون بیکایه اهل اسلام حضور صاعه برایش داد که در حکم عمل  
 کسبه و لامر او زرار رعیت پروردگار حسن از زمان و امین او آن  
 در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه ربیع  
 و عشرین و ثمانه هجری بطالع صاعه برج قوس یکم و در رجب آن شنبه  
 و صورت بطور در اوجاره قمر صفت هر برج نیم هر شمس نشانی غنیمت  
 زحل از دلو کیفیت ارباب ثقلانات این موضع منتهی تر و شمس  
 زحل مستوی شمس و قطر در مریخ و شمس سر نوبت قمر سائده از برج  
 قمران عطارد از طالع سال قمران شنبه صاعه در از برج قمران شمس  
 از طالع قمران عطارد با دیگر دلائل و شواهد چنانکه در صورت اینج  
 مثبت و مسموم است بر طبق مودف و عادت کالوف اهل شمیم **انزوع**  
 فی الاحکام چون هر نوبت قمر است و بهره و قوتش از شمس ضعیف  
 بر مفعله از قوت بجز مسموم بیشتر که سائده است دلائل کسبه بر قوت  
 و عظمت طلوع سلطین و فرمان دهان آنست چون مریخ  
 آنست جهت بادش دهان با هم جنی لفت اظهار کنند و هر دو در برج عقرب  
 انتقال جهت دفع اعدای دین و حصول و مقارنه هر نوبت  
 با شنبه در حصول اموال مویع و ساعه شنبه و بعد از آن



راعت و نحویت عاجز تر بر حل موجب است این طایفه است  
 از اعداد حال و زرا و مدبران و اشراف اعیان هر چند که کمتر  
 در شرف است اما اجزاء ضعیف غالب بر قوت و سقوط از طالع و  
 نماند و بر یکدیگر غلبه یقوت آن در زایل دلیل توسط احوال  
 این صفت شده و در بعضی اوقات در تدریجات خطا واقع شود  
 و توسط احوال چون بیشتر معارف هر نوبت است بنظر قبول  
 از قبول طالع نوارش بنده و مرفه باشند حال مراد اهل صلاح چون  
 مریخ قوی حال است و فضل قوت او ضعف بقیه اسی پنج جزو غنا  
 و اکثر قوتها و ضعف او عظیم اکثر رفیع القدر واقع شده است  
 دلیل قوت و رفعت این طایفه است چون به صل مغسوس است  
 در هر دو طالع و مفران سهم انتقال شود و در آنکه نند و بفار  
 و راه زنی اشتغال نمایند و بعضی بقتل آیند و در میان سال کار  
 شکر باشد چون بنظر عدالت خطا در است فکر و صل کنند و یکی  
 که بجای نرسد حد نظر دفع طبیعت است حال خواب و دست  
 و حرمان چون زهره قوی حالت و مستوی بر باز در هم معدن  
 دلیل رونق احوال این طایفه و بتدریج کارشان نیکو کرد حال  
 نواب و حجاب و نند بکن سلطان و اصحاب بیوان و حال  
 و مفرقان چون عطارد را برد و ضعیف بر قوت بخا چهره  
 فاضل این صنف این حالت باشد که خاصه که می رسد و نیت

و بر این

و این دلیل قوت احوال و عرض ایشانست بوجه مصادره و حسن  
 و در اندکی جبر بر حل در خط است اما چون مستوی بر باز در هم معدن  
 امید سلامتی و خلاصی است حال زیادد و مفرقان مریخ  
 مستوی الحال باشند با بل نیکی اما کم قدر رحمت سقوط احوال بخار  
 و رغبت نامی از سقوط مستوی و استیلا از صل بر درجه دوم  
 در احوال بعضی نقصان واقع شود حال علم و فضیلت و ایمان  
 بواسطه مشرتوبیانه بود و چون عطارد در دستم به حال از دست  
 خالی از شرفش نباشد هر چند که زهره اصلاح آن کند حال زنان و  
 ازواج بندگی زهره دلیل قوت حال ایشان است همچون  
 مریخ در هفتم است میان ازواج و نند که خصوصیت بنده و قلت  
 نکاح و بجز واقع شود بی رغبت بود حال مطربان و ساده رخسان  
 و ارباب بود چون منوبات زهره اندک حال باشند استوی  
 چون بر مریخ است میان این طایفه نزع و خصوصیت بنده و قلت  
 عیش و طرب بر مردم حال رعایا و عوام آنهاست چون فرزند  
 و بنو نیت این صنف مردم نیک حال باشد اما چون شعاع مریخ  
 مریخ در طاعت خوفناک و بعضی را رحمت رسد و بقدر از دست  
 مطالبه نمایند و این طایفه را نحویت در داغ افتد و بزرگی طلبند  
 لیکن بجای نرسد حال موج و رسل چون منسوب قرآنه طایفه  
 باشند و چون قدر در برج منقلب است اکثر اوقات در تر در باشند



حال قعوداران و صحو ایشان و اهل کوه باها چون زحل را  
 و اهل ضعف کاین قوم در تراجع باشد و حیرت ایشان  
 غالب بر حال تجار و اهل بازار و بیاعان چون منوع عطر  
 و ضعف و صلح در جمع دلیل ضعف حال بن طایفه است  
 و زیان در معاملات جهت سخت عطر در بدن است و هیچ  
 از قطع و اهل شهر حال خوششان واقف با چون خبر و اجتماع در  
 سیم طالع اجتماع عطر و منوحس در سیم طالع سال دلیل  
 حضورت و منافعت این طایفه است با هم آه بودن زود در سیم  
 طالع سال موجب صلح است بنا بر عرض از سید اخلاص حال عبید  
 و خردام خیر سید است بلا هر نسبت و ششم دلیل نبرد و سر کتیدن  
 صفت خاصه که فصل در شایسته آه چون او رجعت بجای  
 نرسد سبب کناری و حیرت حال مفید آن و راه زمان  
 چون منوع صلح است در راه رحمت رسانند و اکثر  
 متکلم که در حال مسافران چون قرینگی و نهم با ک  
 از حرکت بیشتر بدست بنشیند و میل خلدن بگردد و لغو چون  
 معظم تا بهتر کوف در این حالت دلیل بر وقوع آنچه وعده کرده  
 آن کسوف بحسب لیل او پس در این سال ملک آذر با بجان  
 و سر فتنه را افت رسد و در اکثر قبلم رابع فتنه و آشوب  
 جز در واقع شود و نواندگان منفس شوند و انواع حرکت  
 بخلدن رسد تغیر هوا و تغیر برج و قمری از  
 بوقت تحویل فتناب بر طان دلیل رعدت ال فضل با بتنت

و شنب

و تغیر برج و قمری در وقت تحویل فتنه بحسب دلیل اعتدال  
 زشتی در اخبار فصل که بقدر دلیل سره و برفت از احوال  
 کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و زینت که هیچ  
 است چون اتصال شمس کواکب طارقه به ایشان آه چون وقت  
 قابل است لیکن که بفعل آیه بودن برج در برج هوا خاصه  
 دلیل فساد هواست آه زهری و صلح است چه او نیز در برج باره  
 بودن خبر و اجتماع در برج راجع دلیل زنده است و خردلی  
 جایها از آب نیرا که در برج آبت خاصه جایها که برکت بر اهل  
 ورود است و نیز عطر را بدینا این برج آیه دلیل نقصان  
 آب چشمه است و عرق کشته از بودن کواکب باران در سوره  
 مطر دلیل بارندگیهای حمل است خاصه در آرضه بار و اول آبتان  
 که عطر در بر طان بطی و لاجع بگرد آه کم ضرر جهت صلح  
 که گفته شده جانزیت عطر در برج احسان بادای تند وزد  
 در عده و برق همه دیوستان ماه بسطیبی بوقت تحویل فتناب  
 در سیم یکم درجه عقب میل کثرت بارندگی در فصل آخر بودن  
 زحل در خانه و برج خاکی دلیل خشکی و بردت هواست در آرض  
 سال قران نحس و احتراق ایشان در میزان دلیل بد فتنه آه  
 و باره ای سخت اتصال زهره با ایشان بقدر صلح است احکام  
 اسعادت زحل در سید راجع و با بل بر حوض و شتر در شرف و تقیم  
 و با بل بر حوض دلیل در زلزله عقاب و آهن و قلعی و سرب و طلعم



و جویات مانند کندی و برنج و کافور و نخود و آرزین و جویا  
 که صاحب کم کندم و برنج با بطور مویست مشرقی در شرف  
 و قابل تیره بر نظر لادرو میکند و قوی تر آنکه بعد از انوار  
 اجتماع مقدم بر فصل میشود هر چند تحول زحل بخیران موجب آنی  
 خورد نیست چون مانع لیبارد او کمتر کند در بهار و تابستان  
 ارزانی بیشتر باشد چه آنها قمر و شتر را نشانه طالع می رسند مریخ  
 چون مبراست و صاحب بیت مستوی و متصل با هم در دوران  
 بر غلابه که بدین کوکب منسوب بعد رواج یا به مانند زرو  
 سیم و چهار انگلیس و ستور و اسلم و برده و طوم خاصه در تابستان  
 که آنها به هم می رسند چون عطارد است بر غلابه آرد باشد  
 ذنب منسوب است و در ابقه رود و هر دو خاصه کتابچه کتابت  
 و انساب و عطوبات خاصه و قوی که محض رسیده در چهار بیت  
 طالع است در میان که فصل انارش بیشتر باشد از رسیدن  
 آنها و در بعضی طالع و رسیدن اجرام او متعاقب چون زهره است  
 بر خص خاصه که در زمره نجوم است دلیل ارزانی لباس و  
 اقمشه و حریر و برایه باشد خاصه وقت اتصال بیشتر در خزان  
 و زمستان ظاهر تر باشد پس کسی که در عطارد کفنه شد  
 علل و امراض چون ششم برج ثور است و تیرین  
 در اجتماع و مقدمه نجوم بر فصل دلیل وقوع امراض است که در  
 و دفع و دل در کردن است و سستی اخصاب در چشم و دند  
 و عکلت در زبان آه چون صاحب ششم سالم است از نجوم

ششم

و ششم رب و مسود دلیل سلاقی و صحت خلائی است و آنچه واقع شود  
 سلیم الحال و سریع التروال که سوانت و الله لغز نخوت عطا  
 و ضعف و دلیل جبط اطباست در محالجات افغان تخمین  
 و احتراق ایشان در میان سال در برج اموات کثرت  
 ضد او نه ششم دلیل بیماری است و استیلا و پست بر طبایع و  
 انحراف خلائی و حریت خارش اندام و آبله و سعال چون  
 زهره با ایشان است آمد که سالم که رد **حرب**  
 و فتنه چون در آدل و لیلی نیست که دال باشد بر فتنه و صرا  
 عظیم مگر احتراق تخمین و قران ایشان در میان سال  
 که دلیل اثر است و شبخون و آفت بعضی از اثر است  
 و قتلها که نهانی در معارف خاصه است اما زهره نهانی  
 با اینست و محفوظه و مانع قوت است چون قمر زحل است  
 در قران خلیبان غالب آیند بر مریخیان بودن مریخ در اول  
 کحت لارض با سهم القتال و دلیل ششگون و مقفلاست  
 خاصه در صد و در مصر و شام و کرمان و تیلان و اردبیل و قزوین  
 و ارمیه و اصفهان **انها** و برج قران رسیدن آنها  
 برج قران در پنج ماهش منور و همچنین صاحب و شش و در اصل  
 نیز چنین بوده است دلیل کند بر دشواری وضع حمل نرمان  
 رفتن توالت و تناسل و پریشانی عاشقان و مصوقان و کثرت  
 اخبار و اراجیف و بیخ زبولان و قاصدان



خسوف چون در طلوع و جزو خسوف بخین اند بزرگت  
 مشتری و شمس و تخمین با هم در تریج و انقب که ذنب  
 دلیل فتنه و خصومت است میان بزرگان و قتلها و  
 صغف خوانین و نوابان و بیماری رموی در این طایفه  
 و آفت زمان صادم و اسقاط اجنبه و ظهور مفسدین  
 و زردان و تشویش در عوام و خصومت در بازار کویقضا  
 آنها و مجوس فاضدان و رسل و دراندن مسافران و  
 و مخالفت ازواج و جنج و فزع اطفال نیز شواره چون  
 عطارد و زنبک رابع است لیل زلزله است چون در برج هوای  
 دلیل آفت اشجار است و ظهور و پید شدن هوا و جنین باره کی  
 مضر و موت پیران و سیاهان چون مریخ در جدی است  
 آفت مریخ و ماهریش و عمارتها چون خسوف و عاشر است  
 اثرش عام باشد ضایعه در شهره که بعقرت است منسوب باشد  
 چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و امل  
 و دغان و مکرانه و حجاز و یمن و نهند و ری و تبریز  
 و هر صلی که در پست بزرگتر باشد از آنچه ذکر رفت چون  
 قتل و بیماری بعد از سه ماه و گسرت ظاهر شود که زمان موعظ  
 تا آخر خسوف است و الله اعلم بحقایق الامور  
 کسوف چون در این کسوف واقع میشود برای سال کسوفی احکام  
 کرده میشود که واقع شده روز یکشنبه پنجم ماه صفر سنه

سال

تینین

اثینی و غیرین و غانی و کجریه در برج حمل بوجه ذنب مقدر چهار فرسنگ  
 طالع و کسوف هم در برج اسد مدبره عطا میشود منتهی در اصل مدت  
 تا اثرش در سال در ماه تقریباً معظم است بعد از کسوف نیم بودن زحل  
 در طالع و مریخ منقل در عاشر و در وکیل و عطارد در اجتراف و برترین در  
 در برج زوال دلیل کند بر مخالفت میان ملوک و سلطان و بگت بعضی از  
 این طایفه و حرکت لشکر و وقوع حرب فتنه و مفرات سانه ناهل  
 شرفه ملک شرق و اقیانیم و پارسی در دروغ و دشمن در روی  
 و آبله و تیرگیون و عقمان چشمها چشم راست چون کسوف در برج کرم  
 دلیل کند بر نقل طرق در برج مسافران و خرابی عبادتخانهها و زدن درها و  
 قتل و شدت حرارت و جبن اعدا و برقی و سمومها و بیدار شدن پیران  
 و عمال و سحر و اهل بازار و کدی چیزه و بیماری از جنف و مکر و تزویر  
 در خطایق و ظهور سخنان دروغ و آفت کوفته ان و شکوفه و مملدان  
 و بیشتر تا اثرش در شهره بی بود که بکل در اسه منسوب است چون با بر فکری  
 و آذربایجان و مازندران و خراسان و عراق و با بلایا و آب و آفت  
 بیخاق و احکام این کسوف طاعت همه کردیم اگر موافق واقع شده  
 چنانکه در بهر حال و حال و آفت شکوفه و نارنجی در چشمها بوی  
 آید و در این سال او کو و جمال پروردی در دست هر که مملکت  
 شدند و بعد از یکم نیم قرابولف که والی آذربایجان و اکثر  
 اقدیم رابع ننده بویبرد و شاه اولیس که والی با بل بفرجه  
 از نسل سلطان اولیس درین سال کشته شده و شکره در خراسان



دارند در حرکت آهسته و در زمان فتنه بخواست و کشت  
که والی و حاکم بودند عاجز نمید و بگریخته و کوفته ان  
در بخور نهند و بسیار تلف گشته و در راههای قدیم دند  
عبادتخانههای رونق گشت و مسافران متوجه نمید و همچنین  
تا این غایت که عمر برای نسیم بپوشد از تاریخ مذکور دو مال گشته  
چونز این اثره باقیمت و آهه علم باالصواب چون از اجماع  
بهر در این کتاب تاریخ ندمیم که خطش بر طایفه و قواعدی  
چند کنیم کتاب زحل دلیل محبت کارهای  
و بهشت شفاوت و نو میدی و فقر و تنگی و گمراهی و بی پروا نده  
و ضرایب و دشواری کاره و مذلت و حساست و جهل و هر فای  
که در دنیا سبب وال و محنت کرد و مخرج دلیل محبت کارهای  
درین مائتد نفی و فخر و قتل و خرق و کذب و غیره و منزل  
و همه بان و کزت و غضب و ضرر رسانیدن و بیز غارت م  
فادی که در آخرت سبب عذاب و عقاب گردد در هر دو  
سعادت دنیا بخت فائده ناری و محنت و پاک خوردن و آشنایی  
و تشریف نیدن کردن و بسیارها بر شده ان و زینت بکار داشتن  
و کزت نگاه و مسائلت و مسافرتی ابوان و در دست داشتن  
عطر و ورود و سرود و اجتماع ساز و نواد او و مار و هر چیزی  
که در دنیا از آن تمتع توان گرفت مشتمل بر دلیل سعادت  
امور دنیا است چون آگاه از سعادت و جهرات و مکارم اخلاق  
چو امانت و دپانت او صلاح ذات این و زهد و ورع و راستی

و طاعت

و طاعت و حسن عقدا در هر چه سبب سعادت آخرت کرد و در هر چه سبب عبادت  
تقریب امور عالم کون و فساد است بچگی و سبب نغیرات بر یک خاصه  
در نفس انسانچه و در هر چه سعادت به و منسوب است او دلیل سعادت  
خارجیت چون مال و جاه و مددت و اسباب فتناب دلیل امور  
آخرت و عقوبی در سینه ان موجودات بکمال خاصه و مجرد است  
و سهم النیب به و منسوب است او دلیل سعادت و اخلاص چون علم  
و تندرستی و اندیشههای لبواب موضوعات عالم از انبیا و مومنان و اولاد  
مختار و کردی که می سراد این و تندرست عطا در تریک و محاول  
آن دلالت که خارج از با سینه با در خانه او  
در بیان سبب قسمت خانهها بر کواکب فتناب که نیز اعظم است  
و خشم و مبارات و نزابت و کواکب نامی و وفارست و بطبع  
کرم و خشک است اسد را موافق مزاج و خوبی خوردن یا قوت بستن  
ساخت و بیخ بروج را بر توانی و الی گشت و ماه که عدل و نظارت  
و مروج حرکت و متغیر الحال و بطبع سرد تر سردانند که موافق  
حال دست و مقبله بین بروج و در جوار رسد به تبیت است  
قبول کرد و بیخ بروج باقی و لایه او شده و اینها نیز یکسان  
و لایه خود خانه بگو کبی دادند از کواکب بچگی نه متوجه است  
معلوم است بحسب مناسبت پس هر دو کواکب را که خانههاست  
دوازدهم بگو بگرفته مانند زهره و عطارد و مریخ و مشتری  
و شمس یکدیگر باشند و همچنین اگر سه توسع و مقابله یکدیگر باشند



چون زمین یا بخشی و بعضی سعادت و محنت کو اکسیر به نسبت وقوع  
بیوت ایشان یا برترین نمانده اند یعنی اگر بر شکل دوستی باشند  
سعدتند و اگر بر دشمنی غش مانند مشتبه ای که بر شایسته است گویند همه  
بزرگ است و مریخ که بر شکل تریح است گویند کسی کوچک است  
و اما حقیقت حال در شرح سی فصل خواجگه علیار گفته ایم  
گویند طلوع عالم بر طاعت و هر چه درنده او مریخ منقلب  
و افتاب بر سر کوب علوی لا شرف را در تاد است مشتبه ای که گویند  
حیاتت در با در طالع و افتاب در عارضه و زحل با در راج و مریخ  
که گویند خصوصیت در سابع بحیثی است و زهر در ادراغ که  
گویند صلاح و دیانت و نظافت و عطار در لا در ثبات که گویند  
عقل و علم و فراست و کیمیاست و مریخ الهی است و در تقسیم  
درجات شرف سخن بسیار گفته اند نیک و در خط نمایی نشینان  
حقیقت است که هر کوی درجه قوی یافته اند یعنی فعل او  
انجا ظاهر تر می باشد اندر درجه شرف و خوانند و قوی دیگر  
دوستی و دشمنی که گویند مریخ و شرف ایشان گرفته اند  
در تقسیم بیوت گفته شد عطار که گویند نطق عقل  
در طالع او در فرج باشد و زهر که گویند عیش و طرب فرزند است  
در پنجم دهه که گویند خوشبختی و حرمت است و سیوم و مریخ که  
گویند پمارت و شرف اند و در ششم در زحل که گویند شفا و  
دستوران با رکش و بنه و زنده است و انواع مشقه در دروازه  
و مشتبه ای که گویند سعادت و دوستان دامیده است در نوزدهم

وزفتاب

و افتاب که گویند آخرت و سعادت های عقبی است در نهم پس هر چه  
از هر دو معده و سخن و نیز او تحت الارض است در هر چه است فرض  
فوق الارض و فرج سعدین و نیز بر سر است و نشینان طالع  
و از آن سخن ساقط اصل در هر جزوه که خراف  
گفته بود از هر چه در آن جزوه محرق کرد و مشتبه ای در دوازدهم  
و مریخ در زده مسیره در نهم سال عطار در بیست سال و  
فر در هر جزوه که اجتماع کرده باشد بعد از بیست سال با زور آن  
اجتماع کند که گویند که در مریخ و مریخ و مریخ  
نه که قوت تیرا و مضاعف کرد همچنین از آن که گویند مؤثرت  
در مریخ و مریخ مؤثرت اما اگر گویند که در مریخ و مریخ مؤثرت  
پس مؤثرت افتد ضعیف کرد و گویند مؤثرت در مریخ و مریخ  
نه که افتد ضعیف کرد اجتماع گویند در یک در جدول  
شرفی عظیم است از دو درجه یکی آنکه شش گویند یکده نوزدهم که  
و ثانی آنکه پنج سخن غلبه کند بر دو و صد یعنی مؤثرت سخن ظاهر است  
و نیز بیستم سخن آید و عطار در مریخ که غالب پسند آن مریخ  
گیرد پس چهار سخن غالب تر از دو معده باشند و این را در افتد  
از نوزدهم ساقط جزو نماید الا آنکه چنانکه از سخن ساقط  
جزو شده مگر خوف مؤثرت سخن را بخور رجعت و  
اضراق و جهوط و وبال سخن زیرا که بمنزله ما مردم بریده باشند



و نیز رخس قبول بخانه و شرف و سعادت کند بود بدان سبب  
 که بمنزله کرک دست امور بود سعادت سعادت  
 رخس را قبول کند که او که بر است و رخس ننگه نه بر آنکه او که بر است  
 هر رخس که خداوند ششم و روز از رهم و هفتم و چهارم  
 و سیم باشد ضرر از زیادت بود چنانکه هر سعادت که صاحب  
 طالع و رهم و یازدهم و دووم و پنجم و نهم باشد نفع او  
 بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی  
 هر برجی و هر کوکبی را در اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس  
 در حمل و یکی عرضی چون اثر عطارد در سنبه در امور مملکت  
 ملکی و بزرگی چون عاشر باشد هرگاه که قوت موی  
 و خنثی برابر باشد اثر رخس زودتر به بد آید بدان وجه  
 که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره  
 بسبب اختلاف فلک بطور عظیم جرم و بازم عالم اثر عالم کون  
 و ف و هت و ف و غالب کون مدار حکام  
 در طالعها بر کوکب است پس بر ستوری پس بر صاحب  
 طالع پس بر قابل تر بر هر یک پس بر قابل تر بر هر پس  
 بر صاحب است هر یک بر این ترتیب اگر هیچ یک نیست  
 نشود آن طالع را اثر نماند چه تنی بود بی جان  
 ارباب ثلثات طالع و نیزین را اثری قویست در سعادت  
 و خوشبختی تا آن حد که سعادت ایشان بخوشبختی هر دو در واقع

کند

کند اگر چه در طالع قران کرده باشد چون در طالع زیاد  
 ارباب نوزده درجه نیم در احکام ضد او در دوم شریک او باشد  
 یعنی صاحب طالع و اگر از بیست و پنج درجه بیشتر باشد حکم آن طالع  
 از رهم باید کردن مطلق بر خلاف آنچه دیگران گفته اند این  
 حقیقت چه برج را اثر دیگرست بر حسب دلیل طالع  
 و التوبه دلیل باطن یعنی درجه آخر از هر خانه که آنرا وجبات  
 ضرر دارد یا نیمه یا خوشتر است آنکه کوکبی یا دلیلی در آن درجات  
 باشد ایشانرا اعتبار نکند و ضایع تر است و اگر بعد از بیست  
 اربع درجه باشد بصورت در آن خانه بود و بنویسند در  
 دو از رهم آن خانه پس ظاهرش را حکم از آن برج کند و  
 باطلش از آن خانه که درجات داشته ضرر اذیت  
 از قران مریخ و هفتاد و صحت و ضرر قران زحل و مقابله  
 مریخ هرگاه که مانع عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا پانزده  
 نیمی خاصه نمر نوبت بر درجه هم القدر افتد سعادت بزرگ  
 بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد  
 اگر آن صاحب طالع منفصلیم افتد حاکمی با وای کرد آنکه  
 در طالع هزاره واقع شود بر آنکه او ایلم عالم استیلا باشد اما اگر  
 آن کوکب بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیست  
 که در دو آنکه بر مزاج سعدی و خنثی باشد چنانکه سعدی گفتیم  
 باشد اولش عظیم نبکو کند نو و آخرش بفس و آید



از روی تشبیه اصل در استراق باشد نسبت که گفته شود  
 باره باره کرد و پیشتر او حسب خود و مشنری چون زری که بگوید  
 و سر با وظا هر خود و معج چون مسمی که بنامه و تو مال  
 بریزد و ز این چون سیمای که با تشبیه استسک کرد و عطار  
 چون استسک که با تشبیه اصل بر سره و افروخته کرد و ضعیف  
 شود و قدر در اجتماع چون نقره زرانند و در که بکده انور زرش  
 باطل کرد در رفتن کوکب در زیر شعاع آفتاب  
 دلیل بری و کفنی است و بیرون آمدن دلیل بر جوانی  
 و نوا و تحت الشعاع دلیل اختساب خفا و ضعف در استسک  
 و استراق دلیل برک و هلاکتت زیرا که استراق  
 مزاج کوکب باطل میکند ما ستم اسم استراق  
 این صنعت شریف سهامی بدست آورده اند نه جهت عوارض  
 عالم و ان بنی که کوکب است که بغایت بلند رتبت و کرامت است  
 و یکی میان حرکت و میان رتبت و یکی بین رتبت و در  
 سرعت چه امور عالم ترکیب به حال پیش نه ازند با آنکه بغایت  
 کبریا است است و ارفع القدر چون طوفان و ملت و دولت  
 با آنکه حقوقه روانه که مدت اند چون صناعت و  
 زرعیت و معامله و تعمیر و این سهام مذکور بجهت هر سه  
 مثل آن بنیجه دهد چون مراد اینجا نوع آخر است کوکب که  
 هرگاه که فصل حرکت ماه برافتد بیکرم و حرکت زحل  
 بران افزایم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع بود

کتابخانه

ص

حاصل حرکت آن سهم بعد از شبانروز پس موضع آفتاب  
 از موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل بره یعنی افزایم  
 تا موضع سهم الحوادث بیرون آید  
 کتابخانه  
 علامه حلی  
 ۱۳۳۳

کتابخانه  
 اسلامی





کتابخانه  
مکتبہ





